صین ۸۴۶۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام
الاتمان الاکملان علی حبیبه محمد و آله و اصحابه و اهل بیته و کل ذریته و سایر من اتبع
الهدی و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین کما یلیق بعلو شانهم و یحری اما بعد
فهذه مکاتیب متضمنة لعلوم غریبة و معارف عجیبة و اسرار لطیفة و دقایق شریفة ما تکلم
بها احد من العرفاء و ما اشار الیها احد من الاولیاء مقتبسة من مشکاة انوار النبوة للامام الهمام
قدوة العلماء الراسخین المشرف بتشریفات المرسلین صاحب الولایة الاصلیة محرز الکمالات
الاصلیة واقف دقایق المتشابهات القرآنیة الآیة العجیبة من الآیات الرحمانیة مجدد الف
الثانی شیخنا و امامنا الشیخ احمد الفاروقی الحنفی سلمهم الله سبحانه علی رؤس العالمین چون
جلد اول مکتوبات بعدد سیصد و سیزده مکتوب رسید حضرت ایشان سلمهم الله سبحانه فرمودند
که بر همین عدد ختم کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است صلوات الله تعالی علی نبینا و علیهم
و نیز عدد اهل بدر است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکاً و تیمناً بر آن عدد
ختم نموده آمد بعد از آن مکتوبات قدسی آیات دیگر که صدور یافته معارف آگاهی حقایق

مظهر

مظهر اسرار نامتناهی جامع علوم ظاهره و باطنه حضرت مخدوم زاده کلان مجدد دین
سلمه الله تعالی و ابقاه و اوصله الی غایة ما تمناه باعث گشته که این مکاتیب
... حضرت ایشان کمترین خاکروبان این درگاه اضعف عباد الله الباری
... حاکر حصاری غفر الله تعالی ذنوبه و ستر الله سبحانه عیوبه و احسن الله تعالی
... جمع این مکاتیب گشت هو الله الموفق و علیه التکلان مکتوب اول بشیخ البدیع
... صدور یافته در بیان تحریر مذهب شیخ محی الدین العربی در مسئله وحدت وجود
... حضرت ایشان است سلمه الله تعالی درین مسئله بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی جعل الامکان مرآة للوجوب و صیر العدم مظهر الوجود والوجوب والوجود و ان کان صفتی
کمال له سبحانه فهو تعالی وراءهما بل وراء جمیع الاسماء والصفات و وراء جمیع الشیون والاعتبارات
و وراء الظهور والبطون و وراء البروز والکمون و وراء التجلیات والظهورات و وراء المشاهدات
والمکاشفات و وراء کل محسوس و معقول و وراء کل موهوم و متخیل فهو سبحانه وراء الوراء ثم
وراء الوراء ثم وراء الوراء چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه
ز عنقا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم گم فلا یصل حمد حامد الی جناب قدس
ذاته بل منتهی جمیع المحامد دون سرادقات عزته فهو الذی اثنی علی نفسه و حمد ذاته بذاته فهو سبحانه
الحامد والمحمود و ما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود کیف وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل
لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم من دونه و هو افضل البرایا و اکملهم ظهوراً و اقربهم منزلة و اجمعهم
کمالاً و اشملهم جمالاً و اتمهم بدراً و ارفعهم قدراً و اعظمهم ابهةً و شرفاً و اوفرهم دنیاً و عدداً

ملئه واکرمهم حسبا واشرفهم نسبا واعزهم منبا لولاه لما خلق الله سبحانه
وکان نبیا وآدم بین الماء والطین واذا کان یوم القیامة کان هو امام الن
شفاعتهم الذی قال نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی ...
حبیب الله وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائد
وفد وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا لوا
یومئذ بیدی بیت در قافله که اوست دانم نرسیم · این بس که رسد ز دور بانگ
صلواة الله سبحانه وتسلیماته تعالی وتحیاته عز شانه وبرکاته جل برهانه علیه وعلی جمیع اخوانه
من النبیین والمرسلین والملائکة المقربین وعلی اهل الطاعة اجمعین صلوة وسلاما وتحیة
وبرکة هو لها اهل وبها هم اهل کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبعد الحمد والصلوة
وتبلیغ الدعوات وارسال التحیات نموده می آید صحیفه شریفه که نامزد این فقیر ساخته بودند
اخوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقایق ومعارف
ارباب کشف وشهود بود درخت بر حرت افزود جزاکم الله سبحانه فقیر نیز موافقت
صحبه ایشان نموده از اذواق ومذاق این طایفه علیه سخن درمیان آورده چند کلمه
گشت محذور ما معلوم شریف که وجود مبدا هر خیر وکمال است وعدم منشا هر نقص
وشرارة پس وجود واجب را ثابت باشد جل سلطانه وعدم نصیب ممکن بود تا همه خیر
وکمال عاید باو باشد تعالی وهمه شر ونقص راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن وخیر
وکمال را مع باو داشتن فی الحقیقه شریک کردن است او را در ملک وملک حق جل سلطانه

وتخیین

وتخیین ممکن را عین واجب گفتن بغلط شانه وصفات وافعال او را عین صفات وافعال
او تعالی ساختن سوء ادب است والحاد است در اسماء وصفات او تعالی کناس جنس کی
بنقص وخبث ذاتی متهم است چه مجال که خود را عین سلطان عظیم الشان که منشا خیرات
وکمالات است تصور نماید وصفات وافعال ذمیمه خود را عین صفات وافعال جمیله او
توهم کند علماء ظواهر ممکن را وجود ثابت کرده اند ووجود واجب تعالی ووجود ممکن را
از افراد مطلق وجود دانسته غایت ما فی الباب در قضیه تشکیک وجود واجب را اعلی
اولی واقدم گفته اند این معنی موجب تشریک ممکن است به واجب تعالی در کمالات
وفضایل که از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده
الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علماء ظواهر ازین دقیقه آگاه می گشتند هرگز
ممکن را وجود ثابت نمیکردند وخیر وکمال که مخصوص آنحضرت است جل وعلا باعتبار
اختصاص وجود ممکن را اثبات نمی نمودند ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا واکثر او اخطانا
صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند وصفات
وافعال او را عین صفات وافعال او تعالی انگاشته میگویند بیت همسایه وهمنشین
وهمره همه اوست · در دلق گدا و در اطلس شه اوست · در انجمن فرق ونهان خانه
جمع · بالله همه اوست ثم بالله همه اوست · این بزرگواران هرچند از تشریک وجود
تنزه نموده اند واز اثنینیت گریخته اما غیر وجود را وجود یافته اند ونقایص را کمالات
گفته میگویند در هیچ خیر شرارت ونقص ذاتی نیست اگر هست نسبی واضافی است پس واضافی ست

قائل نسبت بانسان بشارات دارد که مزیل حیوة اوست و نسبت بحیوانی که دران سم
مخلوق است الحیوة است و تریاق نافع معتقد اهالی ایشان درین امر کشف و شهود است
هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی درین باب
انچه برین فقیر ظاهر ساخته اند بتفصیل واضح می نماید اول مذهب شیخ محی الدین بن العربی
که امام و مقتدا متاخران صوفیه است درین مسئله بیان میکند بعد از آن انچه
مکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق درمیان دو مذهب بروجه اتم حاصل گردد و از
دقت یکی بدیگری خلط نشود شیخ محی الدین و تابعان او میفرمایند که اسماء و صفات
واجبی جل و علا عین ذات واجب الله تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگرند مثلا علم
و قدرت چنانچه عین ذات الله تعالی عین یکدیگرند نیز پس دران موطن بهیچ اسم
و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تباین نبود غایة فی الباب آن اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات در حضرت علم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز
اجمالیست معبر بتعین اولست و اگر تفصیلیست مسمی بتعین ثانی تعین اول را وحدت می نامند
و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقایق سایر
ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند
در مرتبه وجوب اثبات مینمایند میگویند این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند
و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج
مینماید عکس آن اعیان ثابته است که در مرات ظاهر وجود که جز او در خارج

یعنی اینها را نیز و این حقایق ممکنات اند

موجودی

موجودی نیست منعکس گشته است و وجود تخیلی پیدا کرده در رنگ انکه در مرات صورت
شخص منعکس گردد و وجود تخیلی در مرات پیدا کند این عکس را وجودی بجز در تخیل ثابت
نیست و در مرات امری حلول نکرده است و در روی آن مرات چیزی منقش نگشته
اگر انتقاش است در تخیل است که در روی مرات متوهم شده این متخیل و متوهم چون
صنع خداوندی است جل سلطانه که اتقان تمام دارد برفع وهم و تخیل مرتفع نگردد و
ثواب و عذاب ابدی بران مرتب باشد این کثرتی که در خارج نمودی پیدا کرده است
بسه قسم منقسم است قسم اول تعین روحی است و قسم دوم تعین مثالی و قسم سوم
تعین جسدی که بشهادت تعلق دارد و این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند
و در مرتبه امکان اثبات مینمایند تنزلات خمسه عبارت ازین تعینات پنجگانه است
و این تنزلات خمسه را حضرات خمس نیز گویند و چون در علم و خارج غیر از ذات
واجب تعالی و غیر از اسماء و صفات واجبی جل سلطانه که عین ذات اند تعالی و
تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین ذی صورت دانسته اند
نه شبح و مثال آن و همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته را که در مرات ظاهر وجود
نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان تصور کرده اند نه شبح آن ناچار حکم
باتحاد نموده اند و همه اوست گفته این است بیان مذهب شیخ محی الدین در مسئله وحدت
وجود بروجه اجمال همین علوم است و امثال این علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم
الولایت میداند و میگوید که خاتم النبوت این علوم را از خاتم الولایت اخذ مینماید

وشراح فصوص در توجیه آن تکلفات می نمایند بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی از این طایفه
باین علوم واسرار زبان نگشاده است واین حدیث را برین نهج بیان ننموده
هرچند سخنان توحید واتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده است وانا الحق
وسبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم ناساخته اند ومنشأ توحید را در نیافته
پس شیخ برهان متقدمان این طایفه آمده وحجت متأخران ایشان گشته مع
ذلک دقایق کثیره درین مسئله مخفی مانده است واسرار غامضه درین باب
منصه ظهور نیامده که فقیر باظهار آن توفیق یافته است وبتحریر آن مبشر گشته والله
یقول الحق وهو یهدی السبیل محذو ما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی
وتقدس که نزد اهل حق شکر الله تعالی سعیهم در خارج موجود اند ناچار در خارج از ذات
تعالی وتقدس متمیز باشند بتمیزی که از قسم بیچونی وبیچگونی بود وهمچنین این
این صفات از یکدیگر متمیز اند بتمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در مرتبه حضرت ذات
تعالی وتقدس نیز ثابت است لانه الواسع بالوسع المجهول کیفه ومتمیزی که فراخور
فهم وادراک ما باشد از آن جناب قدس مسلوب است چه تبعض وتجزی در آنجا متصور
نیست وتحلیل وترکیب را در آن حضرت جل سلطانه بار نه وحالیت ومحلیت را
گنجایش نه بالجمله آنچه از صفات واعراض ممکن است از آن جناب قدس
مسلوب است لیس کمثله شیء لا فی الذات ولا فی الصفات ولا فی الافعال
باوجود این تمیز بیچونی وبیچگونی اسما وصفات واجبی جل سلطانه

دخانه

درخانه علم نیز تفصیل وتمیز پیدا کرده اند ومنعکس گشته وهر اسم وصفت متمیزه را مقابلت
در مرتبه عدم ونقیضی است در آن موطن مثلا صفت علم را در مرتبه عدم مقابلی است
ونقیضی که عدم علم باشد که معبر بجهل است وصفت قدرت را مقابلیست عجز که
عدم قدرت باشد علی حسب القیاس وآن عدمات متقابله نیز در علم واجبی
جل شانه تفصیل وتمیز پیدا کرده اند ومرایای اسما وصفات متقابله خود گشته ومجالی
ظهور عکوس آنها شده نزد فقیر آن عدمات با آن عکوس اسما وصفات حقایق ممکنات اند غایت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول ومواد آن ماهیات اند وآن عکوس همچون صور حالّه
در آن مواد پس حقایق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسما وصفات متمیزه اند در مرتبه
علم ونزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که نقایض اسما وصفات اند با عکوس اسما
وصفات که در مرایای آن عدمات در خانه علم ظاهر گشته وبا یکدیگر ممتزج شده
فادر مختار جل سلطانه هرگاه خواسته است ماهیتی را ازین ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است
از حضرت وجود متصف گردانید وموجود خارجی ساخت بالجمله پرتوی از حضرت وجود
برین ماهیت ممتزجه انداخته مبدا آثار خارجیه گردانید پس وجود ممکن در علم ودر
خارج در رنگ سایر صفات او پرتویست از حضرت وجود از کمالات تابعه او مثلا علم
ممکن پرتویست از علم واجب تعالی وتقدس وظلی است از آن که در مقابله خود منعکس
گشته است وقدرت ممکن نیز ظلی است که در عجز که مقابل اوست منعکس شده
همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که در مرات عدم که مقابل اوست منعکس گشته است

نیاوردم از خانه چیزی تحت، تو دادی همه چیز من چیز تست، لیکن نزد فقیر ظل
شی عین آن شی نیست بلکه شبح است و مثال آن شی و حمل یکی بر دیگری ممتنع است پس نزد
فقیر ممکن عین واجب نباشد و حمل در میان ممکن و واجب ثابت نبود چه حقیقت ممکن عدم است
و عکسی که از اسما و صفات در آن عدم منعکس گشته است شبح و مثال آن اسما و صفات است
نه عین آنها پس حمل هو اوست درست نباشد بلکه همه ازوست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است
که شرارت و نقص و خبث را منشا است و هر چه از جنس کمالات در ممکن پیدا است از وجود
و توابع آن همه مستفاد از آنحضرت است جل سلطانه و پرتوی است از کمالات ذاتیه
او سبحانه پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد و ما ورای او سبحانه همه ظلمت بود
و کیف والعدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در مکتوبی که بنام فرزندی
اعظمی مرحومی در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند
پس عالم با سرها نزد شیخ محیی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانه علم
تمیز پیدا کرده در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر عالم عبارت
از عدمات است که اسما و صفات واجبی جل سلطانه در خانه علم در آنها منعکس گشته اند
و در خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات با آن عکوس بوجود ظلی موجود شده پس در
عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت جبلی ظاهر گشت و خیر و کمال همه عاید بجناب قدس
او شد جل و علا کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
موید این معرفت است والله سبحانه الملهم پس ازین تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج

موجود است بوجود ظلی چنانکه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است بوجود اصلی
بل بذاته غایت ما فی الباب این خارج نیز ظل همان خارج است در رنگ وجود
و صفات پس عالم را عین حق جل سلطانه نمیتوان گفت و حمل یکی بر دیگری جایز نباشد
ظل شخص را عین شخص نمیتوان گفت بوجود التغایر بینهما فی الخارج لان الاثنین متغایران
و اگر کسی ظل شخص را عین شخص گوید بر سبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از مبحث است
اگر گویند که شیخ محیی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق
چه بود گوییم که ایشان وجود آن ظل را جز در وهم نمی انگارند و بوی از وجود خارجی در
حق آن تجویز نمینمایند بالجمله کثرت موهومه را ظل وحدت موجوده تعبیر مینمایند
و در خارج موجود واحد را میدانند تعالی شتان ما بینهما پس منشاء حمل ظل بر اصل فقد
عدم آن حمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود است ایشان را
چون ظل را وجود خارجی اثبات نمینمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را
در خارج موجود میداند بحمل مبادرت نمینماید در نفی وجود اصلی از ظل فقیر و
ایشان شریک اند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در
خارج اثبات مینماید و ایشان آن وجود ظلی را در وهم و تخیل می انگارند و در خارج
جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند و وجود صفات ثمانیه را که بآرای اهل سنت و جماعت
رضی الله تعالی عنهم وجود اینها در خارج ثابت شده است نیز جز در علم اثبات نمیکنند
علما ظواهر و ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصاد را اختیار فرموده اند

وحق متوسط النصیب این فقیر بوده که بآن موفق گشته اگر ایشان نیز
این خارج را ظل آن خارج می یافتند از وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و بوهم
وهم و تخیل اقتصار نمی نمودند و انکار از وجود خارجی صفات واجب الوجود نیز نمیکردند
واگر علماء نیز ازین سر آگاه میگشتند سر کرد ممکن را وجود اصلی اثبات نمیکردند بوجود
ظلی اکتفا می نمودند و انچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن
بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در خارج
بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم و تخیل کما زعموا سؤال صاحب فتوحات
مکیه اعیان ثابته را برزخ گفته است بین الوجود والعدم پس عدم بطور او نیز
داخل حقایق ممکنات گشت پس فرق درمیان این تحقیق و آن قول چه بود جواب برزخ
باین اعتبار گفته است که صور علمیه را دو رویست روئی است که بوجود دارد لو اسطه
ثبوت علمی و روئی است که بعدم دارد بواسطه عدم خارجی لان الاعیان ما شمت رائحة
من الوجود الخارجی عنده و عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد
و همچنین آنچه در عبارات بعضی ازین فقیر است که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد ازان معدوم
خارجی است نه عدمی که بالاتحقیق یافته شد واو تعالی ازان اسماء و صفات که در علم
تفصیل و تمیز یافته اند و در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق ممکنات شده اند وراء
وراست پس عالم او را سبحانه هیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی عن العالمین
او را سبحانه با عالم عین و متحد ساختن بلکه نسبت دادن برین فقیر بسیار گرانست آن

ان فی لنه

ایشانست من جنیهم یا رب سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد
لله رب العالمین و سلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب دویم بمیر شمس الدین علی
خلخالی صدور یافته دربیان آنکه مرتبهٔ ذات او تعالی و مرتبه صفات او
سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحایف
شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید و فرحت فراوان رسانید
کثرت اخوان دین سبب امیدواریست در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم
علی متابعة المرسلین علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
میر و سخن دوست خوشتر است محبت آثار اصفات سبع یا ثمانی واجب الوجود
تعالی و تقدس علی اختلاف الاراء که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق
شکر الله تعالی سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانها قائل نگشته است
حتی که متاخران صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیادتی صفات را
بعلم راجع داشته گویند سعا از روی تعقل همه غیر اند صفات با ذات تو از روی
تحقق همه عین و الحق که سخن اهل حق برحق است و مقتبس است از مشکاة نبوة و
موید است بنور کشف و فراست غایة ما فی الباب اشکالی که مخالفان در وجود صفات
دارند قوتیست چه صفات اگر موجود باشند خالی نیستند ممکن باشند یا واجب امکان
مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و قول بتعدد واجب لذاته منافی
توحید است و ایضا بتقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالی لازم است

واین معنی موجب جواز حمل وعینیت هر واجب را تعالی وتقدس حل این اشکال
انچه برفقیر ظاهر ساخته اند آنست که حضرت حق سبحانه تعالی بذات او تعالی خود
موجود است نه بوجود عین باشد آن وجود یا زاید وصفات واجب تعالی بذات
او تعالی موجود اند نه بوجود زیرا که وجود را دران موطن گنجایش نیست شیخ علاء الدوله
اشارتی باین مقام فرموده است انجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الودود
پس نسبت امکان ووجوب نیز دران موطن متصور نباشد چه امکان ووجوب نسبتی است
میان ماهیت ووجود وحیث لا امکان ولا وجوب ولا وجود این معرفت ورا طور نظر وفکرا
محبوسان عقیله عقل است ازین معنی چه دریابند وغیر از انکار نصیب شان
چه بود الا من عصمه الله سبحانه دیگر سیادت پناه میر سید محب الله خندگاه
اینجا بودند الحال متوجه آنحدود اند صحبت وخدمت ایشان را مغتنم دانند والسلام
علیکم وعلی من لدیکم مکتوب سیوم بمخدوم زادگی حقایق ومعارف آگاهی مظهر صح
فیض آلهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه معامله
آفاق وانفس داخل ظلال است وبیان ولایت صغری وکبری وکمالات
نبوة وتحقیق حقیقت تجلی افعال که بعض صوفیه قرار داده اند که ان ظل ظل
فعل حق است نعین فعل بصفات وذات خود چه رسد
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر چه در مرایای آفاق وانفس ظاهر شود داغ
ظلیت متسم است پس سزاوار نفی بود نه لایق اثبات اصل نموده آید وچون معامله از
آفاق وانفس گذشت از قید ظلیت رست وشروع در تجلی فعل وصفت میسر گشت

ومعلوم

ومعلوم شد که قبل ازین هر تجلی که روداده بود در سیر آفاقی وانفسی اگر چه از
تجلی ذات دانند همه تعلق بظلال فعل وصفت داشت نه بنفس فعل وصفت
بذات خود چه رسد تعالی وتقدس زیرا که دایره ظلیت بنهایت الانفس منتهی میگردد پس
هر چه در آفاق وانفس ظهور کند داخل آن دایره است فعل وصفت نیز هر چند
فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی وتقدس اما داخل دایره اصل اند وولایت
این مرتبه ولایت اصلی است بخلاف ولایت مرتبه سابق که با آفاق وانفس تعلق
دارد که ولایت ظلی است منتهیان دایره ظل را تجلی برقی که ناشی از مرتبه اصل است
میسر است که یکساعت از قید آفاق وانفس وارهاند وجمعی که از دایره آفاق وانفس درگذشتند
واز ظل باصل پیوستند این تجلی برقی در حق ایشان دایمی است آنچه مسکن و
ماوای این بزرگواران دایره اصل است که تجلی برقی ناشی از انست بلکه معامله
این بزرگواران از تجلیات وظهورات فوق است زیرا که هر تجلی وظهوری که
تعلق کند از شایبه ظلیت بیرون نیست وگرفتاری اصل الاصل ایشان را از ظل
فارغ ساخته است واز زنگ بصر خلاص کرده نهایت کمال در ولایت صغری است در نهایت ظلی کر
تجلی برقی حصول می پیوندد واین تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که
ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات وولایت صغری ولایت اولیاست
قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا وولایت انبیا
باید دریافت صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علیهم که نهایت این ولایت

بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات والتحیات چه گوید
که بدایت نبوة نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره و نصیبی از
ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات بتبعیت و وراثت فرا گرفته اند که گفته
تا نهایت را در بدایت درج میکنیم این فقیر استفسار میدارند که نسبت و حضور نقشبندیه
چون بکمال رسید به ولایت کبری می پیوندد و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگردد
بخلاف طرف دیگران که نهایت کمالشان تا تجلی برقیست باید دانست که سیری که
بعد از سیر آفاق و انفس میسر گردد سیر در اقربیت حق است سبحانه و تعالی زیرا که
فعل وی تعالی از ما بما نزدیکتر است و ذات او تعالی نیز هم از ما و هم از فعل و صفت
او سبحانه بما نزدیکتر است سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی
فعل و تجلی صفت و تجلی ذات درین موطن متحقق میشود از سلطنت وهم و دایره
خیال اینجا نجات حاصل میگردد زیرا که سلطان وهم و خیال را در بیرون دایره
آفاق و انفس سلطنت میسر نیست و نهایت وهم تا نهایت ظل است هر جا ظل
حاصل بود وهم بود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از وهم بعد از موت
میسر شود که وهم را بعدم آرد و در ولایت اصلی که ولایت کبری است خلاصی
از قید وهم و خیال درین نشأ میسر است با وجود وهم از قید وهم آزادی است
آنچه طایفه اولی را در آخرت است طایفه آخری را اینجا میسر است در
ولایت ظلی درین نشأ حصول مطلوب غیر از میخونت وهم و خیال ممتنع و

و بعضی صفت او تعالی از ما و از فعل او تعالی نیز با نزدیکتر است

درولایت

و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش وهم منزه و مبرا است مانا که حضرت
ملا روم از حیطهٔ وهم و قید خیال تنگ آمده آرزوی موت مینماید تا بود که
که مطلوب را عریان از لباس وهم و خیال در کنار کشند و در مبادی موت
منع عافاک الله نموده میفرماید ع من شدم عریان ز تن او از خیال تا خرام
در نهایات الوصال ع بشنو آنکه گفتیم که در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است
نه تجلیات نفس افعال و صفات بیانش آنست که تکوین از صفات حقیقیه است
چنانچه مذهب علماء ماتریدیه است شکر الله تعالی سعیهم نه از صفات اضافیه
کما زعمت الاشعریه درین صفت چون رنگ اضافه غالبیت نظر بصفات
دیگر آنرا از صفات اضافیه گمان برده نه انچنین است بلکه آن صفة از صفات
حقیقیه است که رنگ اضافه بدان ممزوج گشته است و این صفت تکوین گویا کلانتر
جمیع صفات است رنگ صفات عالیه دارد و مثلا نصیبی از علم و حیوة دارد و حظی از
قدرت و ارادت نیز دارد و این صفت تکوین را جزئیاتست که فی الحقیقة ظلال وی اند
همچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و انعام و ایلام این جزئیات داخل اند
که فی الحقیقة ظلال آن صفت اند و از دایرهٔ صفات حقیقیه خارج و این فعل را دو جهت
است وجهه ایست بفاعل و وجهه ایست دیگر بمفعول و این دو وجهه در نظر
کشفی متمایز اند وجهه اولی عالیست و وجهه ثانیه سافل و ایضا وجهه اولی در نظر
همچو اصل می در آید و وجهه ثانیه در رنگ ظل آن و در اصل وجهه اولی رنگی از وجوب

دارد و در رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن
ممکن است وایضاً این فعل چون باعتبار جهة فوقانی روی بقدم دارد
و باعتبار دارو دو وجهة ثانیه رنگی از امکان این وجه ثانی مظاهر
تعینات غیر انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات از اولیاء کرام
و سایر انام و این فعل حق جل سلطانه چون باعتبار جهتین رنگی از وجوب
دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب و ممکن ممکن است
وایضاً این فعل چون باعتبار جهة فوقانی روی بقدم دارد و باعتبار
جهة تحتانی قدمی در حدوث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم
و حادث حادث است وجمعی که فعل حق را جل سلطانه قدیم گفته اند
نظر بجهة اولی است وجمعی دیگر که حادث دانسته اند منظور ایشان جهة
اخری است نظر طایفه اولی بلند است و نظر طایفه ثانیه پست هر چند
هر دو فریق از حق دو طرف مانده و حق متوسط آنست که این فقیر آن را متاب
یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثل این
تحقیق در صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب
نماید باید دانست که وجهة ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است
که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات
مطلق خلق و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد

درنگ

در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید و این
جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلی است
و خلق فعل زید را نیز ظلی است و مظهری و آن کسب زید است که تعلق
بفعل نموده است این کسب را زید از خانهٔ پدر خود نیاورده است بلکه کسب
او پرتو نیست از خلق حق جل و علا پس از این معارف معلوم گشت
که فعل ظل تکوین است و وجه ثانیه از فعل ظل است مر وجهه اولی را
چنانچه تحقیق یافته است و وجهه ثانیه را نیز ظلی است که خلق زید بود مثلا
و خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است
که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت
سلوک مثلا چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافه آن بزید مرتفع
شود ناچار فاعل آن فعل حق را میدانند تعالی و تقدس بلکه افعال متکثره و متباینه
خلایق را فعل یک فاعل می یابند و ظهور این معنی را تجلی افعال می انگارند
انصاف باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است سبحانه یا تجلی ظلی از ظلال
آن فعل است که مراتب تنزل نموده اسم ظلیت یافته است بر تجلی
فعلی تجلیات دیگر را قیاس باید کرد که بظلی از ظلال کفایت نموده اصل الاصل
انگاشته اند و بجوز و مویز آرام یافته باید دانست که وجوب وجود چونکه
نسبت و اضافه است ناچار در مرتبهٔ فعل یافته شود و چون این نسبت

بعالم مناسبت ندارد بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالی وتقدس پس توجیه
اولی از فصل که بالا ذکر یافته است مناسب باشد اگر گویند ازین بیان لازم
می آید که وجوب در مرتبهٔ ذات وصفات تعالی وتقدس ثابت نباشد و ذات
وصفات او را تعالی وتقدس واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات
وصفات مسلوب بود چنانچه امکان وامتناع از آنحضرت تعالی مسلوب است
پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب وامکان وامتناع وحال آنکه انحصار
عقلی ثابت شده است درین اشیاء ثلثه گویم که این انحصار در ماهیت را نسبت
نسبت بوجود آن فحیث لا نسبة للماهیة الی الوجود لا انحصار کما فی ذات الواجب
تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود بذاته لا بالوجود عینا کان او زائدا
وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیر ان یتخلل فیها وجود فذاته تعالی
وصفاته سبحانه فوق هؤلاء الثلثة المنحصرة نعم ثبت ما فی الباب اذا تصور ذاته
تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات اذ لا سبیل الی الکنه عرض
لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب لما هو المناسب واللائق لغناه
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب
لها لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی وصفاته سبحانه فی حد انفسها فوق
مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود ایضا وباعتبار الوجود التصوری
الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب الصفات تعالت

فتدبر

وتقدست فالصفات تعالت من حیث الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة
بل هی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی ممکنة ولا یلزم
من هذا الامکان الحدوث لان ذلک لیس لغیرها وانها کالممکنات بل لوجوداتها
الظلیة ویناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة والجزئیة
تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود الذهنی فلا یوصف بهما الماهیة
حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه
لیس بکلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب
والاضافات والاحکام والاعتبارات التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة
والربوبیة والاولیة والازلیة غیر الصفات الثمانیة الموجودة انما تصدق
علیه سبحانه باعتبار التصور والتعقل والا فالذات من حیث هو غیر متصف
بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم فصاحب الشرع تعالی انما اطلق علی ذاته
اسماء واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات
ویکون التکلم معهم علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون
ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه والتنظیر ویکون حکمهم بالجزئیة
لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب والوجود علی
الذات العلیة بالعلیة اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والا فلا
یصل الی جناب قدسه تعالی وجوب ولا وجود کما لا یلیق بجناب تنزیهه تعالی

امکان و امتناع فافهم هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها [illegible]
و خلاصه علم الذات و الصفات تعالت و تقدست و ما تکلم بها احد
من العظماء و لا واحد من الکبراء استاثر الله سبحانه هذا العبد بهذه المعرفة
و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهارم بمیر محمد نعمان صدور
یافته در بیان آنکه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که صوفیه
قرار داده اند فی الحقیقه دو شطر اند از سه شطر علم الیقین و یک شطر علم الیقین
هنوز در پیش است تا بعین الیقین و حق الیقین چه رسد و بیان آنکه
صاحب این علوم مجدد این الف است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی هدیت که از احوال خیر مآل خود اطلاع بخشیده اند المسئول من الله سبحانه
سلامتکم و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیاتست که آفاقی
یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقه استدلال است از اثر بمؤثر پس آن تجلیات
تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال
از اثر بمؤثر است اگرچه آن تجلیات را تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را
بی کیف خوانند چه ظهور شیء در مرات حصول اثریست از آثار آن شیء نه حصول
عین آن شیء پس سیر آفاقی و انفسی تمامه قدم از دایره علم الیقین بیرون ننهند
و از غیر استدلال از اثر بمؤثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را از علم

اليقين

صح

الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی اثبات نموده اند
و بیرون انفس سیر نگفته آن ایشانند من چنینم یارب مبدا نند که حضرت
حق سبحانه بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب
اقربیت سیر دیگر متخیل است که وصول بقطع آن منوط است این سیر ثالث
نیز فی الحقیقه مثبت علم الیقین است هرچند از دایره ظلیت بیرونست
اما از شائبه ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسماء و صفات واجبی جل سلطانها
فی الحقیقه ظلال حضرت ذاتند تعالی و تقدس و هر جا که شوب ظلیت است
داخل آثار و آیاتست پس ایشانان از سه سیر علم الیقین یکی را مخصوص بعلم الیقین
ساخته اند و سیر دویم آنرا محصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند و سیر
ثالث لب نکشاده تا دایره علم الیقین تمام شود عین الیقین و حق الیقین
هنوز در پرده غیب است قیاس کن زگلستان من بهار مرا از عین الیقین و حق
الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد و چه دریابد این معارف از
حیطه ولایت دور رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجز اند و در درک آن خارج اند ارباب ولایت
قاصر این علوم مقتبس از مشکات انوار نبوة اند علی اربابها الصلوة و السلام
و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و بطراوت
ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است کما لا یخفی
علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال

وتلبس بالاحوال والمواجید والتجلیات والظهورات فیعلمون ان هولاء
العلوم والمعارف وراء علوم العلماء وراء معارف الاولیاء بل علوم هولاء
بالنسبة الی تلک العلوم قشر وتلک المعارف لب ذلک القشر والله سبحانه
الهادی بدانند که بر سر هر مایه مجددی گذشته است اما مجدد مایه دیگر است
و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مایه و الف فرق است در مجددین اینها
نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده ازان و مجدد آنست که هر چه دران مدت
از فیوض به امتان برسد بتوسط او برسد اگر چه اقطاب و اوتاد آن وقت و
بدلا و نجبا باشند خاص کند بنده مصلحت عام را والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقر
و عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب بخیم بمیر شمس الدین علی خلخالی
صدور یافته در بیان آنکه صفات او تعالی دو اعتبار دارند اعتبار
اول حصول آنهاست فی نفسه اعتبار دویم قیام آنهاست بذات و هر دو
اعتبار متمیز اند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدانکه صفات واجبی
جل سلطانها که موجودند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو اعتبار دارند
اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دویم آنکه قیام بذات واجب دارند
تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند باعتبار

دوم

دویم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی بعالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی
باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک می نماید و اثبات ذات تعالی
و تقدس ماورای اینها نموده می آید و باعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفکاک
متصور نه و ایضا باعتبار اول حجاب ذات اند تعالی و تقدس و به اعتبار ثانی
احتجاب مرفوع است در رنگ آنکه بیاضی که قایم بجامه باشد حجاب جامه
نیست غایة ما فی الباب بیاض بهر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی
حجاب ذات جامه نیست هر چند محسوس همان بیاض است اما حجابیت
مرفوع است بخلاف صفات واجبی تعالت و تقدست که باعتبار
اول حاجب اند و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این دو اعتبار
اندک خیال نکنی این فقیر با وجود جذب قوی و سرعت سیر مسافت ما بین این
دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است علماء متقدمین بفرق
این دو اعتبار متنبه نگشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول
قیامی اوست در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند
و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان
العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر القیام این تحقیق متاخران
که در غرض نموده اند گویا زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از
برای معرفت حاجتمندی بسیاری از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک

مدد نموده است و واسطهٔ معارف آلهی جل شانه گشته والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات اتمها ومن
التسلیمات اکملها مکتوب شصت و سوم بمخدوم زادهٔ جامع علوم عقلیه و نقلیه مجد الدین صحیح
خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان بعضی از اسرار دعا
و اذا انجا و جد امر اتباع پیغمبر ما ملة حضرت ابراهیم را علیهما الصلوة والسلام
مفهوم می گردد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انکارم که مقصود از
آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتحیات
منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود
ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت
محمدیه بدرجهٔ علیا رسد ما نا که مقصود از امر باتباع ملت ابراهیم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام حصول این دولت عظمی بوده است و طلب صلوات و برکات بعد معانی صدر اند و برکات ده
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برای این غرض بوده ملاحت
و صباحت هر دو منبی از حسن ذات الله تعالی بی مزج صفات لیکن حسن صفات
و افعال و آثار همه مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکة است حسن ملاحت
بحضرت اجمال مناسب تر است گوئیا ملاحت مرکزی است مر حسن را و صباحت
دایرهٔ آن مرکز و در حضرت ذات تعالی و تقدس چنانکه بساطت است وسعت است
نیز نه آن بساطت و وسعت که در فهم ما در آید و نه آن اجمال و تفصیل که مدرکه ما گردد
لا تدرک

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر بساطت و وسعت که در
ذات تعالی باثبات مینمایم از یکدیگر جدا اند نه آنکه عین یکدیگر اند چنانچه بعضی
گمان برده اند اما تمیزی که در میان اینها دران مرتبه ثابت نیست خارج از حیطهٔ
ادراک ماست و بیرون از دایرهٔ افهام ما پس ملاحت و صباحت نیز دران مرتبه
متمیز باشند و احکام یکدیگر از همدگر جدا بوند و کمالاتی که باینها متعلق شوند از همدگر
جدا باشند و آنچه مقصود از آفرینش خود میدانستم معلوم شد که بحصول پیوست
و تمول هزار ساله باجابت قرین گشت الحمد لله الذی جعلنی وصلة بین البحرین
و مصلحا بین الفئتین اکمل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام علی خیر الانام و علی
اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکه العظام و چون صباحت نیز برنگ ملاحت متلون
گشته است لاجرم مقام خلت ابراهیمی نیز وسعتی پیدا کرده است و محیط حکم مرکز نیز
یافته باید دانست که مقام محبت بمرتبهٔ ملاحت مناسبت دارد و مقام خلت بمرتبهٔ
صباحت و محبت محبوبیت صرف نصیب خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
والسلام و محبیت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و حضرت
خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام یاری و ندیمی دارد و محب و محبوب دیگر است
و یار و ندیم دیگر هر کدام نسبت علیحده است و این فقیر چون مریای ولایت موسویه است ولایت محمدیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة موطن و مسکن در مقام ملاحت دارد و لواسطهٔ
غلبهٔ ولایت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالبست

ونسبت محبیت مغلوب ومستور ای فرزند با وجود این معامله که بخلقت محض مربوط
بوده است کارخانهٔ دیگر عظیم من حواله فرموده اند برای پیری ومریدی
مرا انبیا ورده اند ومقصود از خلقت من تکمیل وارشاد خلق نیست معاملهٔ
دیگر است وکارخانهٔ دیگر درین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت
والا کار معاملهٔ تکمیل وارشاد نسبت بآن کارخانه امریست همچون مطروح
فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت بمعاملات باطنهٔ
ایشان همین حکم دارد هرچند منصب نبوة ختم یافته است اما از کمالات نبوة
وخصایص آن بطریق تبعیت ووراثت کمل تابعان انبیا را نصیب است
علیهم الصلوة والتحیات مکتوب هفتم بمفتقر حقیر عبد الحی که جامع این مکتوبات
شریفه است صدور یافته در بیان مراتب پنجگانه محبوبیة ومحبیة ومحبة
ورضا ومرتبهٔ آنها وخصوصیة هرکدام اینها با پیغمبری وما یناسب ذلک الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی در محبت ذاتیه که حضرت
ذات تعالی وتقدس خود را دوست دارد سه اعتبار است محبوبیت ظهور کمالات
محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مسلم است غایة
ما فی الباب درجانب محبوبیت دو کمال است فعلی وانفعالی فعل اصل است
وانفعال علت غائیه آن لیکن انفعال علت غائی است مر فعل را هرچند در وجود
متاخر است اما در تصور متقدم وظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله است

علی نبینا

علی نبینا وعلیه السلام والصلوة واعتبار سیوم که نفس محبت است ابو البشر حضرت
آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اولاد را انجا مشهود گشت وثانیا حضرت
ابراهیم نیز علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام همانجا مشهود شد وثالثا حضرت
نوح نیز در همان اعتبار بنظر در آمد والامر الی الله سبحانه وحضرت ذات تعالی وتقدس
چنانچه خود را دوست میدارد کمالات اسمائی وصفاتی وافعالی خود را نیز دوست
میدارد ظهور این محبیت حضرت ذات تعالی وتقدس مر اسما وصفات خود را
در حضرت خلیل اتم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وظهور محبوبیت
اسمائی وصفاتی وافعالی در انبیاء دیگر متحقق است علی نبینا وعلیهم الصلوة
والتسلیمات ودر رنگ ظهور محبیت اینها چون اسماء وصفات وافعال را ظلال است
ظهور محبوبیت آن ظلال بتوسط اصول اینها نصیب اولیاء مرادان ومحبوبان است
ودر رنگ محبیت آن ظلال که نصیب اولیاء مریدین ومحبین است وفوق مقام
محبت ذاتیه مقام حب است که جامع اعتبارات ثلثه است واجمال آنها ومقام
رضا فوق مقام محبت وحب است چه مرتبهٔ رضا فوق مرتبهٔ محبت است زیرا که
در محبت وجود نسبت اجمالا وتفصیلا ودر مقام رضا حذف نسبت که مناسب حضرت
ذات تعالی وتقدس فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل را علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات مگر از انمقام خبر داده که فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ودر حدیث قدسی مکرر این

خصوصیت اشارتست که وارد شده یا محمد انا و انت وما سواک خلقت لاجلک
فقال محمد علیه و علی اله الصلوة والسلام اللهم انت وما انا وما سواک ترکت لاجلک
محمد رسول الله را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم امروز چه دریابند و بزرگی ایشانرا
درین نشاه چه شناسند که حق با مبطل درین دار ابتلا ممتزج است و حق با باطل
مخلوط در روز قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران
باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و من دونه همه تحت لواء ایشان
بوند علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها جای ناست که دران موطن خاص که فوق مقام رضا است خادمی را از
خانه زادان اولش خور ایشان بوراثت و تبعیت جا دهند و بطفیل محرم آن
بارگاه سازند از کریمان کارها دشوار نیست این معنی مستلزم مزیت غیر انبیا
بر انبیا نیست علیهم الصلوات والتحیات چه خادم را با همکنان مخدوم مساوات
و تابع را با همراهان متبوع چه نسبت اصل مقصود دیگرست و تابع طفیلی خویش
معامله تابع بفضل جزئی میکنند که دران محظور نیست چه هر جا که حجام تابع
صنعت خود برعالم ذی فنون فضل دارد که از جهت اعتبار ساقط است کلا منا
اشارات و رموز و بشارات و کنوز لا نصیب منها لکثیر الا ان یؤمنوا بها بحسن الظن
فینتج ایمانهم ثمرات تنفع لهم والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین

من الصلوة

صحیح

من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب بیست و ششم بخانخانان صدور
یافته در بیان فوق ایمان غیب اخص خواص و ایمان غیب عوام و ایمان
متوسطان الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی از هر چه میرود سخن
دوست خوشتر است قال الله تبارک و تعالی واذا سالک عبادی عنی فانی
قریب و قال تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو
سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا اقرب و معیت او
تعالی همچون ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون
راه نیست پس چون هر چه از معنی قرب و معیت بعقل و فهم ما مدرک شود
و یا بکشف و شهود ما در آید او تعالی از ان معنی منزه و مبرا است که قدمی
در مذهب مجسمه دارد ایمان آریم که او تعالی قریب با ما است اما معنی قرب
و معیت ندانیم که چیست درین نشاء نهایت نصیب کمل ایمان بغیب است
بذات و صفات او تعالی دوربینان بارگاه الست پیش ازین پی
برده اند که هست ایمان بغیب که نصیب اخص خواص است در رنگ ایمان
غیب عوام نیست عوام بسماع یا به استدلال ایمان بغیب حاصل کرده اند
و اخص خواص غیب الغیب را در پس پرده های ظلال جمال و جلال و ورا
سرادقات تجلیات و ظهورات مطالعه نموده ایمان بغیب حاصل نموده اند
و متوسطان ظلال را اصل انگاشته و تجلیات را عین متجلی دانسته بایمان

شهودی حزسند ندو در حق ایشان ایمان بغیب نصیب اعدهت کل حزب
بالدیهم فرحون باعث تصدیع آنکه مولانا عبد الغفور و مولانا خاجی محمدانه
یاران مخصوص‌اند هر چه از قسم احسان در باب مشار الیهما بوقوع آید موجب
امتنان فقراست سه باکریمان کارها دشوار نیست والسلام مکتوب نهم بملا
عارف ختنی صدور یافته در بیان فضایل کلمه طیبه لا آله الا الله و تحقیق
مقام تنزیه و بیان آنکه ایمان بغیب وقتی متحقق شود که معامله با قربیت
رسد چه آن معامله از حیطه وهم و خیال بیرون است الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی مولانا محمد عارف ختنی تحت نفی آلهه باطله نموده اثبات
معبود بحق جل سلطانه نماید و هر چه بداغ چونی و چندی متسم است آنرا در
تحت لا داخل ساخته ایمان بخدای بیچون جل شانه حاصل کند تمامترین
عبادات در نفی و اثبات کلمه طیبه لا آله الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام افضل الذکر لا آله الا الله و قال علیه و علی آله الصلوة والتحیات حاکیاً
عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و عامریهن غیری والارضین السبع وضعن فی
کفة و لا آله الا الله فی کفة لمالت بهن لا آله الا الله چرا افضل نباشد و راجح
نیاید که یک کلمه آن نفی جمیع ما سوی می نماید چه سموات و چه ارض و چه عرش
و چه کرسی و چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگر آن اثبات معبود
بحق میفرماید جل برهانه که خالق سموات و ارضین است و ما سوای حق جل

وعلا هم

که گفته اند در بیان اجسام... [illegible]
وعلا هر چه هست از آفاق و انفس همه بداغ چونی و چندی متسم است پس
ناچار هر چه در مرایای آفاق و انفس متجلی شود بطریق اولی چند و چون
خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و مشهود و محسوس ما همه چونی
و چگونگی متصف است و بعیب حدث و امکان معیوب زیرا که معلوم
و محسوس ما منحوت ماست و مجهول ما تنزیهی که علم ما بآن متعلق شود عین
تشبیه است و کمالی که باندازه فهم ما بود عین نقص پس هر چه بما متجلی و مکشوف
و مشهود گردد همه غیر حق است سبحانه و تعالی او وراء الوراء است حضرت خلیل علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام میفرماید اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم و ما تعملون
منحوت ما خواه بدست تراشیده باشیم خواه بعقل و وهم مخلوق حق است
سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت آن خدای بیچون و بیچگونه است
که دست عقل و وهم ما از دامن ادراک او تعالی کوتاه است و دیده کشف و شهود
ما از شهود عظمت و جلال او سبحانه خیره و تباه پس ایمان باینچنین خدای بیچون
و بیچگون جل شانه میسر نشود مگر بطریق غیب چه ایمان شهودی ایمان بادیت
تعالی بلکه ایمان است بمنحوت خود که مخلوق اوست تعالی و تشریک است ایمان
نه ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بس اعاذنا الله سبحانه عن ذلک ایمان
بغیب وقتی میسر شود که وهم سریع السیر را آنجا جولانگاه نماند و هیچ جز از انجا
در متخیله متنقش نگردد این معنی در اقربیت او تعالی متحقق است که از حیطه وهم و خیال

ملاقات صوری سبز نشود اطلاع بر احوال
مکنونه معتبر است مشایخ در غنا
و لقاء سخنان گفته اند که هم
واشارات است ...
چه در باب حضرت ...
علم بر احوال ...
...
[illegible]
و تکمیل رساند ...
کرده شده مصلحت ...
کاش سخن ...
و مکر ...
بعض احوال ...
...
و قابل ...
و چند روز آفاقت ...
و فهم سخن هم میدهست
بلا خوب بوده ...
بوی نموده میشد مقصود
آنست که احوال حاصل ...
اطلاع بر احوال امر دیگر ...
والباقی عند التلاقی ان شاء الله
الباقی اولا

بر و نیست چه هرچند دورتر بود جولانگاه وهم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال
زودتر داخل شود این دولت مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
و ایمان بغیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت
و وراثت ایشان هرکه را باین دولت مشرف سازند و ایمان بغیب که عامه را
حاصل است از حیطهٔ وهم خارج نیست چه وراء الوراء نزد عوام در جانب
بعد است که جولانگاه وهم است و وراء الوراء نزد این بزرگواران علیهم الصلوات
والتحیات در جانب قرب که وهم را آنجا مجال نیست و ما نحن فیه که دنیا برپاست
و بحیوة دنیا زنده است از ایمان غیب چاره ندارد چه ایمان شهود اینجا
معلول است و چون نشاهٔ آخرة پرتو اندازد و سولت وهم و خیال را شکنند
ایمان شهودی مقبول بود و از علت جهل و نخوت مبرا باشد انکارم که چون
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم در دنیا بدولت رویة
مشرف گشت اگر ایمان شهودی در حق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام
اینجا اثبات کنیم محمود بود و از علت نخوت و جهل آزاد باشد چه آنچه دیگران را
فردا موعود است او را اینجا میسر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که کلمهٔ
نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرده و هیچ دری
از درهای شرک نگذاشت که مسدود نساخت لهذا امام انبیا آمد علیهم الصلوة

والتسلیمات و پیش قدم ایشان گشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات چه
نهایت کمال درین نشاهٔ منوط باتمام این نفی است زیرا که ظهور کمالات
کلمهٔ اثبات موقوف بنشاهٔ آخرتست غایة ما فی الباب چون خاتم الرسل
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درین نشاهٔ بدولت رویة مشرف
گشت از کمالات کلمهٔ اثبات درین نشاهٔ نیز نصیب وافر یافت توان گفت
که کلمهٔ اثبات باندازهٔ این نشاهٔ به بعثت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله
الصلوة والسلام و بهمین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین نشاهٔ
اثبات مینمایند و دیگران را موعود میسازند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها مکتوب دهم بحقایق آگاهی برادر حقیقی حضرت ایشان شیخ محمد مودود
صدور یافته در بیان آنکه هر ظهوری که باشد بی شایبهٔ ظلیت نیست
بخلاف ظهور فوق عرشی و چون قلب بنهایت خود رسد لمعهٔ از انوار عرشی
اقتباس مینماید شیخ ابویزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در زاویهٔ
قلب عارف نهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس بآن نشود شیخ جنید تتمهٔ
این سخن مینماید و بدلیل اثبات آن میکند و میگوید که حادث چون بقدیم
مقترن گردد آنرا اثر نماند یعنی عرش وما فیه حادث است قلب عارف که محل ظهور
انوار قدم است چون آن حادث را بآن قلب اقتران واقع شود مضمحل و متلاشی

صحیح

کردد فکیف که محسوس شود عجب بزار عجب رؤسا صوفیه که سلطان العارفین
و سید الطایفه باشند هرگاه چنین گویند و عرش مجید را در جنب قلب عارف بیچ اعتبار
ننهند و عرش را خالی از ظهورات انوار قدم دانسته حادث گویند و قلب را بواسطهٔ
ظهور انوار قدم قدیم نامند از دیگران چه گویند و چه نویسند نزد این فقیر که مربای
جذبات آلهی است جل سلطانه آنست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد
خاص خود بنهایة النهایة برسد و کمالی حاصل کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت
آن پیدا میکند که لمعهٔ از لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بروی فایض کردد
و این لمعهٔ نسبت به آن لمعات قطرهٔ باشد نسبت بدریای محیط بل اقل عرش
آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا عظیم می نامد و سر استوا آنجا اثبات
میفرماید قلب عارف را بواسطهٔ جامعیت بر سبیل تشبیه و تمثیل عرش الله می گویند
یعنی چنانچه عرش مجید برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر و جامع است
هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر
و جامع است هر دو طرف خلق و امر آن عالم را پس قلب را نیز بر سبیل تشبیه عرش متنوان
گفت بشنو بشنو قابلیت ظهور انوار قدم که از شایبه ظلیت منزه و مبرا است مخصوص
بعرش مجید است هیچ کس از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم صغیر این قابلیت ندارد و غیر از عرش — ازعالم خلق دونه
مجید قالب عارف کامل بواسطهٔ علاقه جامعیة و برزخیت از آن انوار اقتباس
مینماید و عرفی از بحر بدست می آرد بعد عرش و قلب عارف تام المعرفة هرجا که ظهور است

بداغ ظلیة متسم است و بوئی از اصل نیافته بایزید اگر از شکر اینچنین گوید می زیبد
اما از جنید که مدعی صحو است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقه معامله آگاهی نیافتند
و از گرداب دریای ظلیة بساحل نشتافتند این سخن هرچند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد
مینماید اما امروز را فردا نزدیکست استعجال نمیباید اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی
عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین
و علی سایر الصالحین و علی المؤمنین والمؤمنات اجمعین مکتوب یازدهم بمجدد و مزاین
حقایق و معارف آگاهی مظهر فیض آلهی مجد الدین خواجه محمد معصوم صدور یافت
در بیان بعضی از خصایص ظهور فوق عرشی و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات
والارض الایة و بعضی از خواص کمالات انسان و فضایل جزو ارضی وی
و ما یناسب ذلک نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت
و تفصیل چونکه جمعیة و وحدانی ندارد و قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسب و اعتبارات
و معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد اشرف اجزاء عالم کبیر عرش حضرت
رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع صفات است جل سلطانه و ما وراء عرش
مجید هرچه از عالم کبیر است ظهورات در آن از شایبه ظلیت خالی نیست لهذا رب
العالمین سر استوا را در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید کردانید که افضل
اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقه ظهور او نیست تعالی و تبارک عن ذلک

صحیح

استوا نموده آید و ایضا ظهوری که انجاست دایمی است بی تخلل استتار هر چند نور
نور آسمانها و زمین اوست تعالی اما آن نور مقرون به حجب ظلال است بی توسط ظلیت
درینها ظهور نفرموده است و این همه ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب
ظلی از ظلال محتجب گشته ظهور فرموده است در رنگ آنکه از دریای محیط بتوسط
ظروف آب را هر جا که ببرند و منتفع گردند و در رنگ آنکه از مشعله کلان چراغها
خورد را گیرانند و اطراف و اکناف را آن چراغها روشن سازند اما آنکه در کریمهٔ الله
نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار ایمائیست باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل برای آن آیت
افتاده تا ظهور آن نور را در اینها بی توسط فهمند و ظل را با اصل مشتبه نسازند و نور ظل را
باصل مشتبه نسازند و نور ظل را موقد و مقتبس از نور اصل دانند یهدی الله لنوره من یشاء
الآیة الکریمة محمولة علی مراد الله تعالی و نحن نأولها بتاویل کوشف علینا فنقول
بعون الله سبحانه وحسن توفیقه تعالی الله نور السموات والارض نور آنست که
اشیا به او روشن گردند آسمانها و زمین به او تعالی روشن گشته است چه او سبحانه
اینها را از ظلمات عدم برآورده است و بظلال وجود و توابع وجود متصف
گردانیده منور ساخته است آسمانها و زمین را که بآن نور روشن گشته اند در رنگ
مشکاة تصور باید نمود و آن نور را بمثابه مصباح باید دانست که دران مشکاة

مودع

مودع است و دخول کاف تمثیل بر مشکاة مبنی بر اشتمال آن مشکاة است بر آن
مصباح و از زجاجه پرده اسما و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور متلبس باسما
و صفاتست نه معرا از شیون و اعتبارات و زجاجه صفات عز سلطانها بحسن
وجوب و جمال قدم همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که دران مشکاة
مودع است از شجره مبارکه زیتونه ایقاد یافته که کنایه از ظهور جامع عرشی است
که استوا رمزی است ازان ظهورات دیگر که با آسمانها و زمین تعلق دارند در رنگ
اجزا اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است و بیجهة است
لا شرقیة ولا غربیة آنرا توان گفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار صفت ماده است
و آن شجره مبارکه است و بیان صفا و لألاء زیت آن شجره است که متمثل بهاست نور علی نور
یعنی پرده زجاجه آن از جهت صفا و درخشندگی ازدیاد آن نور نموده است و در حسن و جمال
آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است
و حسن صفات با حسن ذات تعالی مقترن شده با وجود تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله
لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور این ظهور جامع که بعرش انتساب
یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات
و ظهورهاست تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد ازان معامله بجهل قرار می یابد چنانچه
شمه ازان در بیان خواهد آورد ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون
بصفاتست اما صفات درین موطن حجاب ذات نمیشد حجابیت صفات مر ذات را

تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه
علم است و ظهور اصل در مقام عین و در علم صفات حجابات ذاتند نه در عین
نمی بینی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنی ظهور او در علم بصفات خواهد بود
مثل طویل یا قصیر عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات که تعقل
کنی حجاب ذات او خواهد بود و این همه تقییدات کلیه مفید تشخص او نخواهند
گشت و چون آن زید رخت از علم بعین کشد و با وجود صفات مشهود گردد و معامله
از ظلیه به اصالت قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را
که اصل اوست اینجا صفات حجاب ذات او نخواهند بود و محسوس شخص مستجمع صفات
خواهد گشت همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس در مراتب
ظلال است و در تصویرات مثال و چون وصول باصل میسر گشت صفات را
منفک از ذات تعالی نخواهد یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود
تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال علاحده دانسته اند همه در مقام
ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است مثلا زید را
که می بینند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را
می بینند می یابند که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب رویت او نیست منفک از وی نیز
نبینند آری اگر زید را تعقل کنند و بصورت ظلیه او را ادراک نمایند صفات از ذات او
منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت نمی بینی که مومن در آخرت ذات

مستجمع

مستجمع صفاتست تعالی و تقدس نه ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد اعتبارات
زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و از صفات هرگز منفک نیستند تجرد بآن
اعتبار گویند که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد
ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میکند و دیگر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود
او نمی ماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت نه باعتبار
خارج و نفس الامر کما سیجی تحقیقه ان شاء الله تعالی و ایضا این ظهور جامع منتهای
تصویرات مثال است کمالی که بعد از آن رو دهد در مرآت مثال تصویر نمی توانند
یافت چه در مثال امری را تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبت بآن هیچ داشته باشد
اگرچه آن مشابهت در اسم بود و امری که بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن
در مثال محال است و کمالات فوق از این قبیل اند که هیچ چیز بهیچ وجه مشابه آنها
نیست تا در مثال تصویر آن نموده آید از ینجاست که در آن موطن جهل همه وقت دامن
گیر است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشاه هر چند از آن مقام غیر از جهل
با علم یافت امری دیگر بحصول نه پیوسته اما امید است که در آخرت قوتی بخشند و حظ
دهند که در شعشعان نور متلاشی نگردد و از حقیقت معامله آگاه بود ~ تو را دل داده
دلیری بین ~ روبه خویش خوان و شیری بین ~ آگاه باش که ظهور فوق العرش
در وهم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان و جهت او را
ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت

جزو بیج ۴

مستلزم استوار نبودنیست در مرآت هرچند بنجوران در تو هم افتند و لله
المثل الاعلی مومنان در آخرة حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند
دید باآنکه بهشت نسبت بحضرت حق سبحانه برابر اند و همه مخلوق وی اند
تعالی و تجلی که بکوه طور شده بود شایبهٔ حالیت و محلیت نداشت غایة ما فی
الباب بعضی محل قابلیة ظهور دارند و بعضی دیگر را این قابلیت نیست
مرآت قابلیت ظهور صور دارد و نعل ستور این قابلیت نیست باآنکه هر دو
از آهن اند پس تفاوت در مظهریت نه در ظاهر و نسبت بظاهر همه مظاهر
برابرند قابل و ناقابل و همچنین الفاظی که موهم کلیت و جزئیت باشند
و یا حالیت و محلیت ازان مفهوم میکردند نظاهر مصروفند و شایان جناب
قدس او تعالی نیست از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید این قاعده
یاد دار کا بجا که حذاست ای جز و نه کل نه ظرف نی مظروف و چون قلب انسان
عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر تجلی که آنجاست بی شایبه ظلیت
لمعهٔ از همان تجلی بی آن شایبه نصیب آن قلب است هرچند با آسمانها و زمین و آنچه
از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلی از ظلال است مگر قلب که در رنگ عرش
از شایبه ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار صغر و کبر متفاوت است بیت بقدر آینه
حسن تو مینماید رو پس تجلی بی شایبه ظلیت بعد از عرش مجید نصیب قلب کمل
انسانست و دیگر آنرا ظلیت دامن گیر است باید دانست که ظهور عرشی هرچند از

و غیر بهشت

ونیز

شایبهٔ ظلیت مبرا است اما آنجا صفات با ذات تعالی و تقدس ممتزج است
و شیون و اعتبارات در ذات تعالی ثابت اگرچه صفات و شیونات در ان
مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن درو دید و دانش مشارکند و در محبت و گرفتاری
سا هم گرفتاران محبت احدیهٔ مجرده تعالت و تقدست بغیر کث امری راضی
نمیشوند بحکم کریمهٔ الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهانند عدم مشارکت
صفات علی تفاوت الدرجات نصیب هیئة وحدانی انسانست و نصیب جزء
ارضی انسانست و فوق همه انبیا هیئة است وحدانی مرانرا که برنگ جزو ارضی
او برآمده است و حکم آن گرفته بالجمله عمده این معامله جزو ارضی است امور دیگر
در رنگ تحسینات زایده است و در انسان دو چیز اند که عرش ملاء دو عالم کبیر را
ازان نصیب نیست در انسان جزو ارضی است که در عرش نیست و هیئة وحدانیت
که در عالم کبیر نیست و شعوری که بهیئة وحدانی تعلق دارد نور علی نور است که
مخصوص بعالم اصغر است پس انسان اعجوبه ایست که لیاقت خلافت پیدا کرده است
و بار امانت برداشته است از خصایص غریبهٔ انسانی بشنو که معامله او بجائی
میرسد که قابلیهٔ مرآتیت حضرت احدیة مجرده پیدا میکند و بی اقتران صفات
و شیونات مظهر ذات احد میگردد تعالی شانه و حال آنکه حضرت تعالی و تقدس
هر وقت مستجمع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفکاک
از صفات و شیونات نیست پاشش آنست که انسان کامل چون از گرفتاری ماسوای

ذات احدیة تعالی و تقدس آزاد گشته گرفتاری بذاة احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات
و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بحکم المرء مع من احب
او را یک قسم اتصالی مجهول الکیفیة بحضرت احدیة مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری
که بذات احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بیچون بذات بیچون
در وی اثبات نماید درین وقت انسان کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که
از صفات و شیونات دران هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیة مجرده تعالت
و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز
انفکاک نداشت در مرآت این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن
ذاتی از حسن صفاتی متمیز شد و این مرآتیت و مظهریت غیر از انسان کامل احدی را
میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ
جز غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات است
تعالی و تقدس و انسان کامل در عالم صغیر مظهر حضرت ذات احد است که مجرد
از اعتبارات است این مرآتیت از اعجوبه‌های انسان است والله سبحانه المعطی لا مانع
لما اعطاه و لا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله و اصحابه الصلوات و التحیات العلی مکتوب دوازدهم بمعارف آگاه
برادر حقیقی حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صدور یافته در بیان
آنکه ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت انفسی است اما آن دولت

را در انسان کالجزء ساخته اند و بقائی بآن بخشیده و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات مشاهد
اصلند و متوجه اصل و گرفتاری باصل دارند شائبه ظلیت در حق ایشان مفقود است
انسان بیچاره درین نشاه کم است که از دایره ظلیت قدم بیرون نهد و بی توسط
مرایای آفاق و انفس شهود دایمی پیدا کند بعد از وصول باصل بر توی از شعشعان
انوار اصل را در مرآت قلب او متجلی ساخته بعالم شهادت باز می گردانند و تربیت ناقصان
با و حواله میدارند درین رجوع هم تربیت او است و هم تربیت دیگران زیرا که
آن پرتو انوار اصل که همچو جزء او ساخته اند در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز
منصبغ برنگ خود می سازد و متکون بلون خود مینماید چنانچه دیگران از نقص بکمال
می آرد و از غیبت بشهود دلالت میکند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود
و کتاب باجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر برزند و از تعلقات
عنصری وارسته رخت از غیب بشهادت کشد و معامله را از کوش باغوش آرد الموت
جسر یوصل الحبیب الی الحبیب اینجا صادق آید باید دانست که ملک هر چند مشاهد اصل است
و شهود انسان در مرآت انفسی است اما آن دولت را در انسان کالجزء ساخته اند
و بقائی بآن بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که آن دولت را در وی
کالجزء نگردانیده اند در بیرون نظاره کی میکند و بقائی و تحقیق بآن حاصل نمینماید
آن انصباغ تلون که ایشان را بلون اصل میسر شده است ملک ندارد و اخص ...

باد انسان

که خاکیان از دست داده قدوسیان را حاصل نه زیرا که از درون تا بیرون تفاوت
بسیار است اگرچه دولت درونی کالجزء بود و دولت بیرونی کالکل درون درون است
و بیرون بیرون کلامنا اشارة و بشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشته
و با وجود آنها استحقاق خلافت پیدا کردند والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته
این دولت انسان را بواسطه جزء ارضی میسر شده است و قلب که عرش الله گشته است
بدولت عنصر خاکست که جامع کل است و مرکز دایرهٔ امکان بلی زمین از پستی
و بی پری این همه علو و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سربلند ساخته
من تواضع لله سبحانه رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع
و دعوت و بعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع به اصل نماید و متوجه جنات قدس
گردد اختصاص و انبساطی که او را آنجا میسر شود یقین است که دیگری را نشود و قربی
و منزلتی که او را حاصل گردد غیری را نه چه او در اصل فانی گشته است و بقایی باصل
پیدا کرده و منصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه مجال که با او برابری جوید چه انصباغ دیگران
اگرچه باعتبار تجرد و تنزه اکمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و انصباغ
انسان چون درونی است حکم ذاتی دارد و شتان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست
صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین که مراد از خواص بشر ایشانند و بوراثت
و تبعیت هر که را باین دولت عظمی مشرف سازند در اصحاب انبیا علیهم الصلوات

والتحیات

والتحیات
ببرکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند بهر جهت
قلیل بوده بل اقل اگر بادشه بر در پیره زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ربنا اتمم لنا
نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتحیات
والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب سیزدهم بمیرزا شمس الدین صدور بیه در جواب
کتابت او در بیان آنکه نصیب علماء ظواهر چیست و نصیب صوفیه علیه چیست و نصیب
علماء راسخین چیست که ورثه انبیا اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات میرساند صحیفهٔ شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند اخوی
اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند اندراج یافته بود که تا
زمان حصول ملاقات به مکتوبات که مشتمل بر نصایح باشند یاد می کرده باشند
مخدوما مکرما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها نصیب علماء ظواهر از دین و متابعت بعد از
تصحیح عقاید علم شرایع و احکام است و عمل بمقتضای آن علم و نصیب صوفیه
علیه با آنچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علماء راسخین
که ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات با آنچه علماء ظواهر دارند و با آنچه
صوفیه دارند آن ممتاز اند باسرار و دقایق است که در متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی
بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة والمتحققون
بالوراثة ایشان نه بر سبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیا اند

علیهم الصلوات والتسلیمات ومحرم بارگاه لاجرم بشرف کرامة علماء امتی

کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین وحبیب رب العالمین

علیه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین واهل الطاعة اجمعین

الصلواة والتحیات علماً وعملاً وحالاً وذوقاً التکون وسیلة الی حصول الوراثة

التی هی نهایة درجات السعادات **مکتوب چهاردهم بمولانا احمد برکی صدور یافته**

در جواب استفسار او که صاحب منصب اینست صاحب علم است یا نه و در استکشاف

حال او که نموده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی دو صحیفهٔ شریفهٔ

پی در پی رشید عزای مصایب نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون بیاران

ودوستان فرمایند که هفتاد هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بروحانیت مرحومی

خواجه محمد صادق وبروحانیت مرحومه همشیرهٔ او ام کلثوم بخوانند وثواب

هفتاد هزار بروحانیت یکی بخشند وهفتاد هزار دیگر بروحانیت دیگری اند دوستان

دعاء فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب

منصب صاحب علم است مخدوما قطب الاقطاب بقعات در رنگ اجزاء وی اند

ودست وپای وی اند بعضی را علم بعدالت خود بوده وبعضی دیگر را نبوده نوشته

بودند که فنای فی الله وبقاء بالله تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما

در صحبت کم بوده اید واین قدر مکث نکرده اید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع

داده شود اکنون از هندوستان فنا وبقای شما را مشاهده می کنیم واین دو کمال

که گفته اند در شما احساس مینمائیم وشما انکار اینمعنی مینمائید مسافت بعیده

درمیانست تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال مکنونه متعذر است مشایخ

در فنا وبقا سخنان گفته اند که همه بر رمز واشارات است انچه وکسی چه دریابد حضرت

حق سبحانه همه را علم احوال نمی بخشد شخصی را علم به احوال عطا فرموده پیشوا ساز

وجمعی را باو مربوط ساخته بمرتبهٔ کمال وتکمیل میرسانند خاص کند بنده بمصلحت عام را

کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال او داده بجد مت

شما میفرستادیم آمدن شما مشکل وازیاران رشید وقابل شما اگر کسی می آمد وچند

روز اقامت میکرد وفهم سخن هم میداشت چه بلا خوب بوده تا چیزهای ضروری

بوی نموده می شد مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است

والباقی عند التلاقی ان شاء الله الباقی والسلام نصیحتی که لابد است آنست که

درس علوم بهیچ وجه خود را معاف ندارند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود

هوس ذکر وفکر نکنند ساعات شب از برای ذکر وفکر فراخ است شیخ حسن سابق

سبق می گفته باشند ومعطل نگذارند آخند وداز علم قلیل المقیب است احیای

علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقایع خواجه ویس رسید اکثر جاها

بنظر در آمد معتبر اند از حضرت حق سبحانه وتعالی امیدوار باشند تا از قوه بفعل آیند

والسلام **مکتوب پانزدهم بمجاذیم ساماله صدور یافته در نکوهش خطیب آنجا که در عید**

قربانی ذکر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده ونخوانده وما یناسب

ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام
سادات عظام وقضات واماثل موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب
آنمقام در خطبهٔ عید قربانی ذکر خلفای راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده
واسامی متبرکه ایشانرا نخوانده ونیز شنیده که چون جمعی باو تعرض نمودند
بسهو ونسیان خود اعتذار ناکرده بتمردیش آمده وگفته که چه شد اگر اسامی خلفاء
راشدین مذکور نشده ونیز شنیده که اکابر واهالی آنمقام درین باب مساهله ورزیدند
وبشدت وغلظت بآن خطیب بی انصاف پیش نیامدند وای هزاربار که صد بار
هوای ذکر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرایط خطبه نیست
ولیکن از شعایر اهل سنت است شکر الله تعالی سعیهم ترک نکند آنرا بعمد وتمرد
مگر کسی که دلش مریض است وباطنش خبیث اگر فرض کنم که بتعصب وعناد ترک نکرده باشد
وعید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت واز مضان تهم که اتقوا من
مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر تقدیم وتفضیل حضرات شیخین متوقفات
طریق اهل سنت را افضل است واگر در محبت حضرات ختنین مترددات نیز از
اهل خارج دور نیست که آن بی حقیقت که بکتنبیه منسوبست این خبث را از متعبد عان
کتنبه اخذ کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه
وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان
امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة

قطعی

قطعی وقد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته وکرسی مملکته وبین
الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر وعمر افضل الامة قال الذهبی ثم قال وروی
عن علی رضی الله تعالی عنه نیف وثمانون نفساً وعدّ منهم جماعة ثم قال
فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروی عنه البخاری الذی کتابه اصح الکتب
بعد کتاب الله تعالی انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام
ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل
من المسلمین وامثال ذلک عنه وعن غیره من اکابر الصحابة والتابعین کثیرة
شهیرة لا ینکرها الا جاهل او معاند وبآن بی انصاف باید گفت که ما بمحبت جمیع اصحاب
پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات ماموریم واز بغض وایذاء ایشان ممنوع
حضرات ختنین از اکابر صحابه اند واز اقارب آنسرور علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات پس محبت ومودت احق باشد قال الله تعالی قل لا اسالکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی
ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک
ان یاخذه این قسم کل بدبوا از ابتدای اسلام تا این وقت معلوم نیست که در
هندوستان شکفته باشد نزدیکست که ازین معامله تمام شهر متهم گردد بلکه
اعتماد از هندوستان مرتفع شود سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام

از اهل سنت است و حنفی مذهب در زمان او اینچنین بدعت نمودن نهایة جرأت
است بلکه فی الحقیقة معارضه کردنست با سلطان و خروج است از اطاعة اولی
الامر مع ذلک عجبست که مخادیم عظام آنمقام درین واقعه خود را معاف دارند
و مساهله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتاب لولا ینهیهم الربانیون
والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون و قال تعالی ایضا
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون درین طور واقعات تغافل
ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین کردن از ما هلاکیست
که جماعهٔ مهدویه آنجا بر ملا اهل حق را بباطل خود دعوت مینمایند و در اندک مدت
یک دو تن را در رنگ گرگان از رمه می ربایند زیاده چه تصدیع دهد چون استماع این
خبر وحشت انگیز در شورش آورد و رگ فاروقیهٔ ما حرکت داد بچند کلمه اقدام نموده
خواهند داشت والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلاة والتسلیمات والتحیات والبرکات مکتوب شانزدهم بشیخ بدیع الدین
سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارهای او و در بیان عجایب و غرایب
احوال برزخ صغری و فضیلت مرگ طاعون الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ شریفه رسید اندراج یافته بود که درین حدود دو حادثهٔ قوی روی
داده است اول حادثهٔ طاعون دویم حادثهٔ قحط عافانا الله سبحانه وایاکم عن البلیات
نوشته بودند که با وجود این فتن شب و روز بعبادات و مراقبه صرف میکردد و باطن معمورست

لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک جواب اسوله که اندراج یافته بود در سنن اکثر اوقات
قراءة چهار قل کرده می شود و کفن مسنون رجال سه ثوب است و دستار زاید است اقتصار
بر مسنون مینماییم و جواب نامه نمی نویسیم که احتمال تلوث بقاذورات است و به سند صحیح به ثبوت
است و عمل علماء ماوراء النهر نیست و پیراهن تبرکی را اگر برجای قمیص کفن بهند
گنجایش دارد جامها شهداء همان اکفان ایشانست و حضرت صدیق رضی الله تعالی
عنه وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین برزخ صغری چون از یکوجه از مواطن دنیا
است گنجایش ترقی دارد و احوال این موطن نظر باشخاص متفاوته تفاوت فاحش دارد الانبیاء
یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام شب
معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در
قبر نماز میگذارد و همان لحظه بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن
عجایب و غرایب دارد و درین ایام چون بتقریب فرزندی اعظم مرحوم نظر بآن موطن
بسیار کرده می شود اسرار غریبه بظهور می آید که اگر شمهٔ ازان در گفت آید باعث فتنها گردد
هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز روضهٔ ایست از ریاض جنت هر چند
عقل کوته اندیش در تصویر آن عاجز باشد چشم دیگر است که تماشای این عجوبها مینماید
مجرد ایمان اگرچه بعد الیاس والتیا منجی است اما رفع کلمهٔ طیبه مربوط بعمل صالح است
و گریختن از موت وبا گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسی که در زمین وبا با صبر
بماند و بمیرد از شهداست و از فتنهٔ قبر مامون است و آنکه صبر نماید و نمیرد از غازیانست

ان قال الموت مت سمعا وطاعة وقلت لداعی الموت اهلا ومرحبا چند روز است

که بلغم و سرفه زبون ساخته است وضعف بدن بهم رسیده بضرورت اقتصار بر اجوبه

نموده آمد والسلام مکتوب هفدهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان صحیح

آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحت اند اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند

ومراهم و در فضیلت مرگ طاعون وما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات

تصدیع ده می کردد صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ مصطفی در باب عزاء مصیبتهاء

ارسال داشته بودند بمضمون آن مشرف گشت انا لله وانا الیه راجعون این مصیبتها

بظاهر جراحتها بوده است وفی الحقیقة ترقیات ومراهم بعنایة الله سبحانه نتایج و ثمرات

که درین نشاء برانها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمراتست که از عنایات او تعالی

در آخرت متوقع وما مولست پس وجود فرزندان عین رحمتست هم در حیوة شان

منافع و فواید است وهم بر ممات شان ثمرات و نتایج مترتب امام اجل محی السنة در حلیة

الابرار می نویسد که در زمان عبدالله بن زبیر سه روز طاعون واقع شد و در آن

طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر ما بوده علیه وعلی

آله الصلوات والتسلیمات وآنسرور در حق او دعاء برکت فرموده فوت کردند

و چهل پسر از حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هر گاه

با اصحاب کرام خیر الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند ما عاصیان

در کدام حساب ودر خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است واین

امره

امت را شهادتست والحق جماعه که درین وبای میرند عجب حاضر و متوجه میروند بهوس

می آید که کسی درین ایام باین جماعه ارباب بلا ملحق شود ورخت از دنیا بآخرت بکشد

این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند

که در لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگویند هر که درین ایام نمرد خواهد کشید حسرت

بلی هر گاه که نظر باحوال این کشتگان سرداده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده

میکرده مگر شهداء فی سبیل الله باین خصایص متمیز باشند و مفارقت فرزندی

اعزی قدس سره از اعظم مصایب است معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده

باشد اما صبر و شکری که حضرت حق سبحانه و تعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت

فرموده از اجل نعم و اعظم انعاماتست از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید که جزاء این مصیبت

معد بآخرت باشد و در دنیا هیچ از ان جزا ظاهر نشود هر چند میطلبد که این مسألت از

شکی سینه است والا او تعالی واسع الرحمة است فنعتد الآخرت والاولی لمسئول من الاخوان

الامداد والاعانة و دعاء سلامت الخاتمة والعفو من الزلات اللاذمة لازمة للانسان

والتجاوز من التقصیرات الناشیة من البشریة ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت

اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم وعلی ساير من اتبع الهدی مکتوب

هژدهم بشیخ جمال کوری صدور یافته در بیان آنکه نصیب علماء راسخین جیست و نصیب علماء

ظواهر جیست و نصیب صوفیه جیست و در جواب التماس که نموده بود الحمد لله وسلام علی

عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء در مداحی علماء عظام کافیست علم وراثت علم بلقت

که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات وعلم شریعت را صورتیست و حقیقتی
صورتش آنکه نصیب علماء ظواهرست شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب
و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که
متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج
و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسایل پیش نیستند ازبرای
حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات نه
که برمز و اشارات بیان اصل مینمایند و از حقیقت آن معامله نشان میدهند
علماء راسخین قشر را به لب جمع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را دریافته
این بزرگواران شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت
و حقیقت باشد علم شرایع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقایق و اسرار
حقیقت شریعت دریافته و جمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نموده
و پیرو مقتدای خود را غیر از هدایه و بزدوی ندانسته و جمعی دیگر هرچند گرفتار حقیقت آن
گشتند اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصور بر صورت
داشتند و قشر انگاشتند و لب را آن تصور نموده اند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی نگرفتند فالعلماء الراسخون هم الوارثون
فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه وایاکم من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ
نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که میفرمودند ما را از مشایخ سلاسل اجازتها ست

از جانب

از جانب نقشبندیه نیز اجازتی میخواهم مخدوما مکرما پیری و مریدی در طریقه علیه نقشبندیه
بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارفست طریق این بزرگواران
صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت
دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته نظر ایشان شافی امراض قلبیه است
و توجه شان دافع علل معنویه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را معذور خواهند داشت والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام

مکتوب نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت
و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بیادت پناه اخوی اعزی
میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرا اینجا موجب حمد است المسئول من الله
سبحانه سلامتکم و ثباتکم و استقامتکم درین مدت از کیفیات احوال آنجا دود اطلاع
نبخشیده اند بعد مسافت از موانع است النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات و اتیان السنة السنیة والاجتناب عن بدعة المرضیة
وان کانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها ولا ضیاء ولا
للعلیل منها شفاء ولا للداء منها دواء کیف والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها
والساکتة لابد وان تکون زایدة علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضاً لان
الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة بل نقیضة لها
فلا خیر فیها ولا حسن فیالیت شعری من ان حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین

الکامل والاسلام المرضی بعد اتمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الکمال والاتمام
وحصول الرضا بمعزل من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحکم بالحسن
المحدث فی الدین الکامل مستلزم العدم کماله ومبنی عن عدم تمام النعمة لما اخروا
علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب بیستم بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضایل صلوة وتحریض نمودن بر انکه ارکان وشرایط وسنن وآداب وتعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد ومایناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف
که از نواحی جونپور نوشته بودید رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث بی آرام
گشت مترصد خبر صحت است بدست آید مرسل دارند وکیفیات احوال را
نویسند محبت اطوارا چون این دار دار عمل است ودار جزاء دار آخرت است سعی
در اتیان اعمال صالحه باید فرمود وبهترین اعمال وفاضلترین عبادات اقامت
صلوة است که عماد دین است ومعراج مومن پس اهتمام تمام در ادای آن مرعی
باید داشت واحتیاط باید نمود که ارکان وشرایط وسنن وآداب آن کما ینبغی
ویلیق ادا یابد در رعایت طمانینت وتعدیل ارکان تکرار مبالغه نموده می آید باید
محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع ساخته اند وطمانینه وتعدیل ارکان را بهم
زده اند ووعیدها در حق اینجماعه وارد شده است وتهدیدها آمده وچون نماز درست شد
امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین بر پا شد ومعراج عروج با تمام رسید

بر شکر غلطیدانی صفوایبان از برای کوری سودائیان والسلام علیکم وعلی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب بیست ویکم بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایت در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است لا یسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقت جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند ومزیت این مضغه بر حقیقت جامعه بچند وجوه ودر بیان آنکه معامله اولیاء ورای معامله مضغه است

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که تو در مکتوبات ورسایل
خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی وفضل کلی مر ظهور عرشی راست
ودر حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن
ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود وفضل مر او را باشد محبت آثار احل
این سوال مبتنی بر مقدمه است بآنکه ارباب ولایت گویند ومراد حقیقت جامعه
انسانی دارند که از عالم امر است وبلسان نبوة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسم مربوط است وبفساد آن
فساد جسم منوط کما ورد فی الحدیث النبوی علیه وعلی آله الصلواة والتسلیمات
ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله الا
وهی القلب وسعت قلب لازم الحلاق اول آمده است از ینجاست که بایزید وجنید قدس الله
تعالی اسرارهما از وسعت قلب خبر داده اند وعرش وما فیها را در جنب عظمت قلب محقر

انکاشته دتنکی قلب لازم اطلاق ثانی است درین مقام قلب راتنکی بر نهجی است
که جزء لایتجزی راکه احقر واصغر جمیع اشیاست دراینجا کنجایش نیست در بعضی اوقات
که تنکی قلب را بجزء لایتجزی نسبت داده میشود آن جز محقر در نظر در رنک طبقات السموات
والارض ظاهر میکردد این معامله در طور نظر عقل است فلا تکن من الممترین هذا جون
این مقدمه معلوم کشت بدانکه ظهوری که بتحقیق جامعه مربوط است شک نیست که
لمعه ایست نسبت بظهور تام عرشی و فضل کلی درین مقام مر عرش راست و شیخ
بایزید و شیخ جنید که آن قلب را اوسع از همه کفته اند و عرش وما فیه را در جنب آن
محقر دیده حکم بر حقایق عرش وما فیه نموده اند ومنشاء این اشتباه را این فقیر در کتب والسنة
ورسایل خود نوشته است وآنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات ومراد ازان قلب مضغه است وشک نیست که ظهور اتم
اینجاست ومرآتیت احدیت ذات مجرده تعالی مر اورا مسلم است عرش اگر چه از ظهور تام
که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات را دران موطن امتزاج است وچون
صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی وتقدس آن ظهور از شایبه ظلیت پاک
ومبرا نباشد ازینجاست که عرش را ازین ظهور آنانی که باصل صرف تعلق دارد توقعات
ومرکز این معامله اواست **سوال** از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میکردد
وتو آنرا تنک می کوئی **جواب** تنکی آن باعتبار عدم کنجایش ماسوی است در وی
ووسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم است فلا منافات این فقیر در بعضی رسایل

خود تعبیر ازان قلب باین عبارت کرده است الضیق الموسع والبسیط الابسط الاقل الاکثر
سوال شایان فضیلت حقیقت جامع است که از عالم امر است مضغه که از عالم
خلق است ومرکب از عناصر این فضیلت از کجا یافت **جواب** عالم امر از خلق را
فضیلتی است بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک اکثر خواص ازان مزیت قاصر است
اینمعنی را ازین فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی اعظم در بیان طریق نوشته است
واضح ساخته اگر تردد بماند از آنجا تفتیش طلبند حقیقت این مضغه نشو عوام را
مضغه ایست که بترکیب عناصر اربعه بهم رسیده است وخواص را بلکه اخص خواص را
مضغه ایست که بعد از سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه وبعد تمکین قلب واطمینان
نفس بلکه بمحض فضل وکرم خداوندی جل سلطانه از ترکیب اجزاء عشره صورت
یافته است چهار جزء از عناصر ویک جزء از نفس مطمینه وپنج جزء از عالم امر این ده
جزء باوجود تضاد وتباین یکدیکر بقدرت کامله واجب الوجود تعالی وتقدس صورت
تضاد وتباین اینها زایل کشته جمع شده اند وهیئت وحدانی پیدا کرده این اجوبه را
حاصل نموده اند جزء اعظم درین معامله عنصر خاکست این هیئت وحدانی نیز برنک
جزء ارضی بر آمده است وبخاک استقرار یافته **بیت** خاک شو خاک تا بروید کل
که بجز خاک نیست مظهر کل ای برادر دست ارباب ولایت بدامان این علوم ومعارف
نرسد که مقتبس از مشکاة انوار نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وقلبی که حضرت خلیل الرحمن

علی نبینا و علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین الصلوات
والتسلیمات اتمها و اکملها اطمینان آن مسأله نموده است همین مضغه است
چه حقیقت جامعه او علی نبینا و علیه الصلوة و السلام به تمکین پیوسته بود و نفس باطمینان
رسیده زیرا که این تمکین و این اطمینان در مرتبهٔ ولایت صورت می بندد که زینهٔ نبوة است
علی اربابها الصلوة و السلام و التحیة مناسب شان نبوة تقلب و اضطراب مضغه است
نه تقلب حقیقت جامعه که آن نصیب عوام امت و حضرت رسالت خاتمیت علی
صاحبها الصلوة و السلام و التحیة که ثابت قلب طلب نموده اند و گفته اللهم یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه است و در بعضی احادیث
که در باب تقلب قلب وارد گشته اند نظر به احوال امتان اگر از قلب معنی عام گرفته شود
که شامل حقیقت جامعه و مضغه بود نیز گنجایش دارد سوال این مضغه هرگاه بشرف
یعنی قلب عبدی المومن مشرف شده باشد و شایان مرآتیت حضرت ذات
تعالی و تقدس گشته تقلب و اضطراب در روی چرا بود و محتاج به اطمینان برای چه باشد
جواب ظهور هر چند اتمیت پیدا کند و از شایبهٔ شیون و صفات وارهد جهل
و حیرت بیشتر پیدا کند و نکارة و نایافت زیاده تر حاصل آید مناسب است که با وجود
این گنجایش از کمال جهل و حیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید و در رنگ عوام
بی استدلال یا تقلید یقین بوجود صانع تعالی پیدا نکند پس تقلب و اضطراب مناسب حال
آن باشد و طلب اطمینان مر او را ضروری بود و این فقیر در بعضی از رسایل خود نوشته است

با وجود این ظهور روح

لعارف

که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال می گردد و درین مقام معلوم
شد که در عین حصول و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات
مرتبهٔ نبوة است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و آن مقام مناسب حال ولایت
و چون صاحب این قلب را رجوع بدعوت واقع شود قلق و اضطراب و تقلب و تلون
قلب او را بیشتر خواهد بود و هر گاه در عین وصول بواسطهٔ جهل و حیرت محتاج بدلیلات
در زمان فرقت اولی باستدلال محتاج بدلیل است بود تا به وسیلهٔ استدلال فی الجمله
اطمینانی پیدا کند با آنکه کو هم دولتی که چندی و زازوی پوشیده در گشته اند و بداغ
فرقت آن متهم ساخته جای آن دارد که همواره به قلق و اضطراب بوده و بر دوام
بحزن و اندوه باشد کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم متواصل الحزن دایم
الفکر بعضی وجوه که فارق این دو اطلاق قلب است بیان میکند بگوش هوش
استماع باید نمود حقیقت جامعه که از عالم امر است بعد از تصفیه و تزکیه تمکین تام
بر دوام او را میسر است بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط باد راک حواس است
تا زمانی که شیء را به حواس درک نماید از قلق نه بر آید لهذا حضرت خلیل علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین از برای
اطمینان قلب خود سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحی الموتی فارق دیگر آنکه
حقیقت جامعه بذکر متاثر میگردد و چون بکمال ذکر میرسد بذکر متحد می شود
و متجوهر بذکر میگردد این مقام را صاحب عوارف قدس الله تعالی سره مقصد اسنی

کفته است واین بجوهر قلب از ذکر ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را
باو راه نیست تا اثر او بجوهر که آنجا ظهور مذکور است باصالة نه بظلیت نهایت عروج
ذکر تا دهلیز مذکور است فرق دیگر آنکه حقیقت جامعه چون به نهایت النهایات
رسد و از ولایت خاصه نصیب او حاصل کند اگر نماید که مطلوب پیدا آرد ظل آن
در روی ظل مطلوب خواهد بود نه عین آن مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که ظاهر در وی
شبح است نه عین شخص بخلاف مضغه که مرآت الهی در روی عین مطلوبست مرحله
نه ظل او لهذا فرموده یعنی قلب عبدی المومن این معامله ورای طور نظر و فکر است
زنهار از ینجا حلول و تمکن فهم نکنی که آن کفر و زندقه است هر چند عقل معاش باور نکند
که عین یک شی در شیء دیگر ظاهر شود و حلول و تمکن آنجا نباشد این از قصور
عقل است و قیاس غایب است بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر آنست
که حقیقت جامعه از عالم امر است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر
هر دو اجزای او یند خلق جزء اعظم اوست و امر جزء اصغر او از اجتماع این هر دو جزء
هیئة وحدانی ایجاد یافته است که عجوبه روزگار گشته این اعجوبه هر چند از عالم خلق
واز عالم امر جداست و هیچ کدام بواسطه هیئة ترکیبی مناسب و تشابه بفرد و داما معدود
از عالم خلق است زیرا که جزء ارض درین معامله عمده است و پستی خاک باعث
رفعت و فرق دیگر آنکه وسعت حقیقت جامع باعتبار ظهور صور اشیا است در روی
و وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میکردد باعتبار گنجایش مطلوبست که

نامحدود

نسخ

نامحدود و نامتناهی است و آن تنگی و دهلیز شک او است که مانع دخول المسوی است
حق که ذکر را نیز نمیگذارد که داخل سرادقات مذکور شود و شایبه ظلیت را نیز نمی‌دهد
که گرد آن حریم مقدس گردد و ایضا فراخی اول شاید چون دارد و شایان گنجایش
بیچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبی از بیچونی یافته است چون را گنجایش نمیدهد
عجایب کار و بار است همین قلب بعد از رجوع بدعوه ظلمت و غبن طاری میگردد
از ینجاست که سید البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات فرموده انه لیغان علی
قلبی تا چند بیان فرق نماید ما للتراب ورب الارباب ای برادر این مضغه را که جوهر
کوشت لا یعبا به خیال نکنی که آن جوهر نفیسی است که خزاین واسرار عالم خلق در وی
مخزون گشته است و دفاین و خبایای عالم امر در وی مدفون شده بار تنها دقی معنای ملک
خاصه که به هیئة ساخته اند و از دنس تعلقات ماسوی آزاد گردانیده اند مثلا قلب را از نفس
گردانیده تمکین گردانیده اند و بیت فطرتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس جمیع اجزا
اعدا الاعدا را تو ربط بحد اعتدال و توسط آورده اند بعد از ان بمحض فضل و کرم
این اجزا را ترکیب داده شخصی معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده
قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند بیت حقیقة
مضغه که با هزار عبارت در گفت آمده است والامر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید
که هر فرد انسان مرکب از ین اجزاء عشره است و از ترکیب آنها هیئة وحدانی دارد و کو تم آری
از ین اجزاء مرکب است اما اجزاء مزکی و مطهر نگشته اند و به جذبه و سلوک از دنس تعلقات

[illegible]

ماسوی آزاد نگشته بخلاف اجزاء انسان کامل که بفناء و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چگونه
چنانچه گذشت و در بیان انسان چون این اجزاء متباین و متمایزند و هر جزو را احکام
و احوال متمایزه است ناچار از هیئة وحدانی نصیبی ندارد اگر هیئتی پیدا کرده است
اعتباری است نه حقیقی بخلاف اجزاء انسان کامل که از تباین و تمایز برآمده ممتزج
و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایزهٔ ایشان زایل گشته بیک حکم قرار یافته اند
پس ناچار هیئة وحدانی در وی حقیقی بوده نه اعتباری در رنگ آنکه معجون را ادویهٔ
مختلفه راست سازند و سحق نموده جمیع اجزاء او را با یکدیگر خلط کرده هیئة وحدانی
ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند فافهم والله سبحانه اعلم آری برادر این
همه کمالات که مضغه را ثابت نموده است در مقام قاب قوسین است که وی ظل
رنگی از مظهر متوهم است هر چند اینجا ظاهر اصل است نه ظل آن که صورت باشد
اما تشخص ظاهر از رنگ مرآت پاک و مبرا نیست پس قوسین ثابت باشند و ماورای این مقام
مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته است و امر زاید آنجا در تخیل نه آمده
پس قوسین آنجا مفقود باشند و جز یکرنگی در آنجا متصور نباشد که مناسب مقام
او ادنی است و معاملهٔ این مقام علاحده است تمام ورق را باید گردانید تا از قوسین
باودنی رخت بر داشته شود کلامنا اشارات و رموز بشارات و کنوز والله سبحانه
الملهم وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم و بارک مکتوب بیست و دویم بمولانا محمد
صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت بلده سرهند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان

صح

و شاهد نمودن نوری که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته در زمین سکنای
خود آن زمین بعد از چند گاه روضهٔ مقدسهٔ مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق
قدس سره گشت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایة الله سبحانه و بصدق
حبیبه تعالی علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة والبرکة بلدهٔ سرهند گویا زمین
احیای منت که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده صفهٔ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد
و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین ودیعت گشته است که مقتبس از
نور بی صفتی و بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین مقدسهٔ بیت الله ساطع
و لامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور برین درویش
ظاهر ساخته بودند و در راه بر زمین سکنای فقیر آن را نشان داده نوری نمودند
ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا آرزوی
آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود و اینمعنی را بفرزند
اعظمی که صاحب سر بوده ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا
فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردهٔ خاک در دریای آن نور مستغرق
گشت شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها از شرافت این بلدهٔ معظمه است که مثل فرزندی
اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در آنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن
نور مودوع لمعه ایست از نور قلبیهٔ این فقیر که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند
در رنگ آنکه چراغی از مشعلی بر افروزند قل کل من عند الله الله نور السموات والارض

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
مکتوب بیست و سیوم بمخدوم زاده خواجه محمد عبیدالله سلمه الله تعالی بالتعاد و
الی غایة ما یتمنا و صدور با صدور ربانی آنکه عمده کار اتباع سنت سنیه است و اجتناب
از بدعت نامرضیه و ذریت طریقه علیه نقشبندیه بر سلاسل دیگر بواسطه اتباع صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة و علو عزیمت نمودن و مداحی از طریقه
علیه و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
نصیحتی که بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه علا ما یلیق بجنابه و بر سایر احباب نموده می آید
اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و اجتناب از بدعت
نامرضیه اسلام درین آوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا مرور
غریب تر میگردند بجایی که الله گوی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس
سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت بدعتی
از بدع مستعمله فرماید این آن وقتیست که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة
و السلام گذشته است و علامات قیامت پرتو انداخته است و سنت بواسطه
بعد عهد نبوة مستور شده و بدعت بعلت افشای کذب جلوه گر گشته شهبازی باید
که نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است
و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام
شنیده باشند بکلی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده آید

رفع

و رفع بدعتی از بدع کرده شود و همه وقت خصوصا درین آوان ضعف اسلام
اقامت مراسم اسلام منوط بترویج سنت است و تخریب بدعت گذشتگان در بدعت
حسنی دیده باشند که بعض افراد مستحسن داشته اند اما این فقیر درین مسئله با ایشان موافقت
ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت در آن احساس نمی نماید قال
علیه و علی آله الصلوة و السلام کل بدعة ضلالة و می باید که درین غربت و ضعف اسلام
سلامتی منوط باتیان سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد
بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد اسلام مینماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان
می باید که در شب دیجور ضلالت هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه
و تعالی توفیق دهاد که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان دین هیچ بدعت
فتوی ندهند اگر چه آن بدعت در نظر شان در رنگ فلق صبح روشن در آید چه تسویلات
شیطان را در ماورای سنت تسلطان عظیم است در ازمنه ماضیه چون اسلام قوت
داشت تاب تحمل ظلمات بدع مینمود و شاید که بعضی از آن ظلمات در شعشعان
نور اسلام نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن میگشت اگر چه فی الحقیقة هیچ حسن
و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات
بدع صورت ندارد و اینجا فتوای متقدمین و متاخرین مستند نباید ساخت چه هر وقت را
احکام علاحده است درین وقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای
ظلمانی بنظر می در آید و نور سنت باغربت و ندرت در آن دریای ظلمانی در

ضعف

رنگ کرمکهای شب افروز محسوس میگردد وعمل بدعت اگرچه وآن ظلمت مینماید وتقلیل نور
سنت می سازد وعمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت است وتکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر
ظلمة البدعة ومن شاء فلیکثر نور السنة ومن شاء فلیکثر حزب الشیطان ومن شاء فلیکثر
حزب الله الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون الا ان حزب الله هم المفلحون وصوفیه وقت
نیز اگر بر سر انصاف بیایند وضعف اسلام وفتنهای کذب را ملاحظه کنند باید که ماوراء
سنت تقلید پیران خود نکنند وامور مخترعه را به بهانه عمل شیوخ دین خود نکنند اتباع
سنت البته منجی است ومثمر خیرات وبرکات ودر تقلید غیر سنت خطر در خطر است
ما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را حضرت حق سبحانه وتعالی از ما جزای خیر دهاد که ما را پس
بلند کانها با تیان امور مبتدعه دلالت نکردند وبتقلید خود ما را در ظلمات مهلکه نینداختند
تو جز بمتابعت سنت راه ننمودند وغیر از اتباع صاحب شریعت علیه وآله الصلوة
والسلام والتحیة وغیر از عمل بعزیمت هدایت نفرمودند لاجرم کارخانه این بزرگواران
بلند آمد وپیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت ایشانند که سماع ورقص را به پشت
پا زده اند ووجد وتواجد را با انگشت شهادت دو نیم ساخته مکشوف ومشهود دیگران
نزد این بزرگواران داخل ماسوی است ومعلوم ومتخیل آنها قابل نفی معامله این اکابر در ماوراء
دید ودانش است ودر ماوراء معلوم ومتخیل است ودرای تجلیات وظهور آنست
وورای مکاشفات ومعاینات است اهتمام دیگران در اثبات است وهمت این بزرگواران
در نفی ماسوی دیگران تکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد وهمه را اثبات برای

آن میکنند

آن میکنند تا دایرهٔ اثبات وسعت پیدا کند وتمام عالم که بعنوان غیریت پیدا است
بتکرار کلمهٔ توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد وهمه را حق بینند وحق یابند تعالی
وتقدس بخلاف این بزرگواران که مقصود شان از تکرار کلمهٔ طیبهٔ لا اله
الا الله وسعت دایرهٔ نفی است تا هرچه مشهود ومکشوف ومعلوم
ومتخیل شده بود همه در تحت لا داخل شود ودر جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ
ومنظور نبود واگر فرضاً در جانب اثبات امری ظاهر شود آنرا نیز راجع بنفی باید
ساخت وغیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی
واثبات در طرق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد وذکر الله که کلمهٔ اثبات
محض است بعد از آن مناسب بود تا مثبت مکشوف تکرار این کلمهٔ اثبات
استقرار واستمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که برعکس است که اول اثبات است
وثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدا مناسب بود وذکر نفی
واثبات بعد از آن صورت بندد اگر ناقصی سوال کند وبگوید که برین تقدیر
اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد وغیر از نفی نقد وقتشان نبود
جواب گوییم که اثبات دیگران در اوایل حال این بزرگواران را میسر است اما
از بلند همتی بآن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی میفرمایند
ومطلوب مثبت وراء وراء آن میدانند پس سهم اثبات دیگران ایشانرا میسر است
وهم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشانرا مسلّم هر بی سرانجامی

بی بکار ایشان نبرد و بهر بو الهوسی از حقیقت معامله ایشان آگاه نشود و شمه از عدم
حصول این اکابر که دران موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول اکابر کانه
ایشان لب کشاید خواص بعوام ملحق شوند و منتهیان بسبق الف و با اختیار کنند ورنگ مبتدیان م
فریاد ها عطا این همه آخر بهره نیست ٭ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست ٭ و مراقبه ذات
تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و بی
ما حصل و مراقب آنجا جز ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات
او تعالی بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطه فکر و مراقبه ماست ازان مقام
غیر از جهل و حیرت نصیبی نیست نه آن جهل و حیرت که مردم آنرا جهل و حیرت دانند
که آن مذموم است جهل و حیرت این موطن عین معرفت و اطمینان است نه آن
معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چونست و از بیچونی بی نصیب دران
موطن هر چه اثبات کنیم بیچون خواهد بود تعبیر ازان خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت من لم
یذق لم یدر و ایضا توجه این بزرگواران با حدیت ذات تعالی و تقدس و از اسم و صفت
جز ذات نمیخواهند تعالی و در رنگ دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند و از ذروه
بحضیض نمیگرایند عجب کار و بار است جمعی ازین طایفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و
اکتفا نموده بصفات فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم مینمایند و باز بر سبیل
عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند چه باسم الله تنها کفایت نکنند و قبله توجه
جز احدیت ذات تعالی نسازند الیس الله بکاف عبده نص قاطع است و کریمه قل الله

ثم در هم

ثم در هم موید این معنی است بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است
بهر ذراتی و رقاصی نسبت ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج
گشته است و مبتدی طریقه ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابتدا سفر
در وطن مقرر شده و خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت ایشان
آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان
متوطن بتوجه شریفه ایشان نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و التفات ایشان دافع علل
معنویه یک توجه ایشان کار صد اربعین میکند و یک التفات ایشان برابر ریاضات
و مجاهدات سنین ٭ نقشبندیه عجب قافله سالارانند ٭ که برند از ره پنهان
بحرم قافله را ٭ سعادت آثار ازین بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمایل
جمیع اساتذه و تلامذه طریقه علیه نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمایل مخصوص
به اکابر این طریقه علیه است که کار را بنهایت النهایه رسانیده اند و مبتدیان
رشید که با این اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اندراج
نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی این طریق که بشیخ
ناقص این طریق برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت
نرسیده است در حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود ٭ از کوزه برون همان
تراود که در دست ٭ بنهایت آثارات طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان
و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر شده

علیه و علی آله الصلوة والسلام زیراکه در اوایل صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام آن میسر می شد که در انتهاها کم است که دیگران را میسر گردد و این فیوض و برکات
همان فیوض و برکات است که در قرن اول می پیوست هر چند در ظاهر آخر از اول دور است
نسبت بوسط اما فی الحقیقة آخر به اول از وسط نزدیکتر است و منصفی بصبغ آن منسوب سلطان
آنرا باور دارند یا نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معامله وا رسند
والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات العلی مکتوب بیست و چهارم بحاجی محمد فرکتی صدور یافته در جواب کتابتی
که در آن آرزو نموده بود که در جمیع ذرات جمال لایزال میسر شود و ما یناسب ذلک الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته
بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره شما را با صاحب رابطه میدارد و اسطه
فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد قبض و بسط هر دو بازوی
طیران این راه اند بقبض دلگیری نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده
بودند که در جمیع ذرات مشاهدهٔ جمال لایزال میسر شود محبت اطوار ابنده را با آرزوی
آنحضرت باندازهٔ همت قاصر او خواهد بود جمال لایزال در مرآت ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است
ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد
ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال است او تعالی وراء الوراء باید جست و بیرون دایره
آفاق و انفس باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید فوق متمنای شماست زنهار تقلید مردم

مشاهده

صحیح

جکار و آرزوی او

بی

به بی میل نکنند و تمنای نزول از اوج به حضیض ننمایند کارخانهٔ اکابر بلندست ان الله
سبحانه یحب معالی الهمم المسئول من الله سبحانه جمعیتکم الصوریة والمعنویة والسلام
مکتوب بیست و پنجم بخواجه شرف الدین حسین آنکه هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده
آید داخل ذکر است اگر چه بیع و شری بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه
شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا خاکم ارسال داشته بودند
رسیده است و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء استماع خبر صحت شما فرحت
فراوان رسانید ای فرزند فرصت غنیمت است و صحت و فراغ مغتنم همواره اوقات
را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید
داخل ذکر است اگر چه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات
احکام شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون مراعات
اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آمد از غفلت امر و ناهی آنها نجاتی میسر شد و دوام
ذکر او تعالی حاصل گشت این دوام ذکر و رای یادداشت حضرات خواجهاست
قدس الله تعالی اسرارهم که آن مقصور بر باطن است و این در ظاهر نیز متمشی است
اگر چه متعسر است وفقنا الله سبحانه وایاکم لمتابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة مکتوب بیست و ششم بجناب میرزا حسام الدین احمد در آنکه تلقین
ذکر چون تعلیم الف و بی است مرصبیان را الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ
مکرمت که مصحوب قاضی کشمیر کرم کرده ارسال داشته بودند بمطالعه آن مشرف گشت چون

منضمن خیریت حضرات آنجا بود و بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر اندراج یافته بود
که مخدوم‌زاده کلان خواجه کمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الله داد آنجا
نتوانستند رسید مخدوما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و ازین طرح
و وضع مباینت و مخالفت مفهوم میگردد و انا لله و انا الیه راجعون مخدوم‌زاده کلان بار
شرم وصیت مولانا بزرگوار خود میکردند و شرم توجه داری ده که در حضور ایشان نسبت بهتر
مخدوم‌زاده بار بحضرت ایشان واقع شده بود نیز میکردند و میان شیخ الله داد
با وجود دعوی پسر پرستی بایستی درین امر جراحت نمی‌نمودند و ملاحظه وصیت و سبقت
افاده میکردند آنچه شما نوشته آید حق و صواب خواهد اما مکتوبی که مخدوم‌زاده کلان
بمصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن کمال تواضع بوده و مشتمل بر فرط
طلب و شوق عبارتها دران مکتوب اختیار نموده بودند گویی چنون طلب ایراد آن عبارات متصور
نیست بعد از ارسال مکتوب مکرر انحراف راه یافته باشد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میداند که وصیت ایشان بی حکمت
نخواهد بود و امید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب
که شمه ازان از مکتوب ایشان مفهوم میگشت بر باد رود و خود آن بجای آن شنید
بر دوستان و هواخواهان این معنی بسیار گرانست جای آنست که ماتم آن دارند که اگر
کار بمجرد تلقین تمام است مبارک باشد نیز فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را
اگر بمجرد همین تعلیم محصل ملکه مولویت است چه مضایقه متوقع از کرم و التفات شما آنست

که پله

که پله طرف داری را بگذارند و بجمیع یاران بمساوات آشنایی کنند زیاده چه مبالغه
نماید و السلام مکتوب بیست و هفتم مولانا محمد طاهر بدخشی در جواب تشکیکات
شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام اوست بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ
الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید
و فرحت رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی بجمعیت ظاهر و باطن متحلی و متزین داراد
فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشما رسیده است مسافت
بعیده عذر مینماید و مکتوبی که مشیخت مآب شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب
شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید آنجا اندراج یافته بود که اگر
حقایق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که اضداد و صفات اند لازم می آید
حصول آن عدمات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبهه‌ایست
میدانند که حضرت حق سبحانه اشیاء شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام اینها را در ذات
او تعالی حصول نیست و به هیچ کدام اتصاف نه درین صورت حصول از کجا پیدا شد
و نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند نه عدمی که حقایق
عبارة از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود و ثبوت علمی دارند که در حقایق
در کار است باید که این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان
ما شمت رایحة الوجود عجب کار است اینجا حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات
داشته و اعیان ثابته و معلومات الله گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیا علیهم الصلوات

و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سایر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقایق اینها جز اسلوب و معدوم گردد
عدمات باشند شرف و کرامت از ین زمره علیه مسلوب و معدوم بکردد که او تعالی
بالغه و قدرت کامله خود آن عدمات را بحسن تربیت خود مرایای عکوس اسما و صفات بقوت
خویش ساخته بشرف نبوة و ولایت مشرف کردانیده و بظلال کمالات خود
متجلی کردانیده معززه مکرم ساخته چنانچه انسان را از سما مبین خلق کرده بدرجات
علیا رسانید العجب شرف و کرامت انسان را در نظر در آورده اند و تنزیه و تقدیس
واجب را تعالی و تقدس از دست داده اند میکویند همه اوست اشیا خسیس و رذیله
را عین حق میکویند تعالی و تقدس و از ان مقوله تحاشی نمی نمایند و حقایق عدمیه
مرا فاز ا تجویز نمی نمایند و از ان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف
دهاد و نیز اندراج یافته بود که سخن اجماعی را به ابداع ارتفاع نمی توان نمود
سخن مبدع مقوله همه اوست ای دایم مقوله همه از وست مجمع علیه علماست تا این
زمان که راه علامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوکست بواسطه همین مقوله است
که همه اوست میکوید و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از وست که مقبول شرع
و عقل است که موید بکشف و الهام کردد و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات
در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات ارواح انسانی دارند موافق
جمهور است از جمهور کدام صنف را مراد داشته باشند تا این زمان مسموع نشده است
که حقایق ممکنات را کسی ارواح انسانی کفته باشد کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسی العجب

مجی زدا

سخن را بقیاس و تخمین میکوید و تفکر و تخیل می بافد کلا معارفی که بی کشف و الهام
در کفت و نوشت آید و بی شهود و مشاهده در تحریر و تقریر کنجد بهتان و افتراست
علی الخصوص که مخالف قوم کوید شیخ مشار الیه تا چه اعتقاد داشته باشد و این معارف
را از کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
و انصرنا علی القوم الکافرین و السلام **مکتوب بیست و هشتم بمولانا محمد صادق
کشمیری در جواب استفسار های او** بعد الحمد و السلام و تبلیغ الدعوات میرساند
مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت کشت نوشته
بودند که در ورآیت معامله بجائی رسیده است که حمل صفات بروی تعالی و تقدس
بتکلف مینماید و ویرا سبحانه وراء همه میداند سعی می نمایند که این حمل بتکلف میسر نشود
و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در رشحات از علما آمیز نقل کرده است که
کفته چون حق سبحانه و تعالی بروز ازل کل آدم می سرشت من آب باران کل میر تخمیم
تاویل این چکونه باشد بدانند که در خدمات طینه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام چنانکه ملایکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام دخل داده بودند
روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده و بعد از نشأ
عنصری او بلکه بعد از کمال او بر بعضی او را اطلاع داده باشند جایز است که حضرت
حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال اجسام صادر نماید از ین
قبیل است آنچه بعضی از کبرا از افعال شاقه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری

بقرون متطاوله صادر شده بود آن صدور افعال و رقم تناسخ می انداز و حاشا
وکلا که بدنی دیگر باو تعلق گرفته باشد روح مجرد است که باقتدار خداوندی جل سلطانه
کار بدن میکند و ارباب زیغ را در ضلالت می اندازد و درینمقام مجال سخن بسیار است
و تحقیقات غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی
الان وقت مساعدت نمود و ایضا رسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون
خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر شده خواسته
که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا دران وقت التجا بروحانیت آنسرور آورده علیه و علی
آله الصلوة والسلام و از آنحضرت علیه و علی آله الصلوة بحضرت خواجه خطاب
رسید که نظام الدین آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر
در همین کتاب می نویسد که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت
نمودند مولانا میگفت که خواجه ما را پیر یافتند و هرچه داشتیم بردند و در آخر کار مفلس
گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة والسلام کسی را کار خود
ساخته باشند و فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار چگونه
بروی تصرف کنند بدانند که حضرت خواجه ما قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در
سلب نسبت مولانا توقف داشتند و میفرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان
مولانا سعد الدین کاشغری که مرید مولانا نظام الدین است بسیار شد و هیچ یکی
ازین نقل لب نگشاده است و بر دو قبول پیش آمده و مولانا فخر الدین علی از کجی

نوشته باشد و اگر این صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتوفر الدواعی
علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و بخبر واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق
آن تردد است و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رشحات کرده است از صدق
دور اند و اهل این سلسله علیه دران نقلها تردد داشته اند و هو سبحانه اعلم و ایضا
حضرت خواجه قدس سره میفرموده که مفلس ساختن دلالت بر سلب احوال دارد
اعاذنا الله سبحانه منه و اینمعنی تجویز نمودن بسیار مشکل است ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب مکتوب بیست و دوم
بافادت پناهی شیخ عبد الحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه بهترین متعه
این نشاه حزن و اندوه است و گواراترین نعم این مائده الم و مصیبت الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما درد و مصایب هر چند تحمل اذی است اما امید
کرامت هاست بهترین امتعه این نشاه حزن و اندوه است و گواراترین نعم این مائده الم
و مصیبت این شکر پاره را بادویه تلخ غلاف رقیق فرموده اند و باین حیله راه ابتلا
وا نموده سعادتمندان نظر بر حلاوه آنها انداخته آن تلخی را در رنگ شکر می خایند
و مرارت را بر عکس صفراوی شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب همه شیرین اند
علی الخصوص که آن تلخ یابد که با سوی گرفتار است و دولتمندان در ایلام محبوب آن قدر حلاوة
و لذت می یابند که در انعام او متصور نباشد هر چند هر دو از محبوب اند لیکن در ایلام
نفس محب را مدخلی نیست و در انعام تمام مراد نفس است شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها

اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم وجود شریف ایشان درین غربت اسلام اهل
اسلام را مغتنم است سلّمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام **مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد فرکتی در جواب سوال** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه که اخوین
اعزین اشرفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیات احوال که اندراج یافته بود وضوح
انجامید خواجه محمد اشرف در رسوخ نسبت رابطه را نوشته بودند که بجدی استیلا یافته است
که در صلوات آنرا مسجود خود میدانند و می بینند و اگر فرضاً نفی کنند منتفی نمیگردد محبت
الطوارا این دولت متمنای طالبست از هزاران یکی را مگر بدهند صاحب این معامله مستعد
تام المناسبت است یحتمل کمابند که صحبت شیخ مقتدای جمیع کمالات او را جذب نماید
رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه مسجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند
ظهور این قسم دولت سعادتمند آنرا میسر است تا در جمیع احوال صاحب رابطه را متوسط
خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعهٔ بیدولت که خود را
مستغنی دانند و قبلهٔ توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند
دیگر خبر فوت والدهٔ فرزندان خود نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون فاتحه
خوانده شد در اثنای خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا حاجی محمد اظهار نموده
بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است و آن ذوق و حلاوه
که سابقاً داشت نمانده مودت الطوارا غم نیست اگر دو چیز فتور نرفته باشد یکی از آن دو
چیز متابعت صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات دوم

بُرُء

محبت و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات و کدورات
طاری شود باک ندارد آخر او را ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذاً بالله سبحانه یکی از این
دو چیز نقصان پیدا کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد که آن
استدراج است که عاقبت خرابی دارد دوام از حضرت حق سبحانه وتعالی بتضرع و زاری
ثبات این دو امر خواهند و استقامة برین دو امر مسألة نمایند فانهما ملاک الامر و مدار
النجات والسلام علیکم وعلی سایر الاخوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور
السمرقندی **مکتوب سی و یکم بمیر شرف الدین حسین صدور یافته در وعظ و نصیحت**
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر
لاطایل صرف نشود بلکه تمام بمراضی حق جل وعلا صرف کرده نماز پنجگانه بجمعیت و جماعت
با تعدیل ارکان باید که ادا نماید و نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را از دست
نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مغرور نگردند و تذکر موت و اهوال
آخرت نصب عین دارند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت
بدنیا پردازند و سایر اوقات باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل
باید که از گرفتاری ماسوا آزاد باشد و قالب باحکام شرعیه متحلی و متزین کار اینست
غیر این همه هیچ باقی احوال بخیر است والسلام **مکتوب سی و دویم بمیرزا قلیچ الله صدور یافته در جواب عریضهٔ او** بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند صحیفهٔ شریفه که در تعزیت
تعزیت نوشته بودند رسید انا لله وانا الیه راجعون ما هم بتوفیق الله سبحانه لقضاء او تعالی

راضی شدیم شما هم راضی باشید و بدعا و فاتحه مدد و معاونت کردید دیگر خبر خلاصی شما
باعث مسرت و فرحت گشت دار دو والم یک الم تسکین یافت لله سبحانه الحمد لله والمنة
علی ذلک شکایت از جمعیت باطن نوشته بودند بلی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است در تفرقه
باطن چون در باطن کدورت یابند کاین آن بتوبه و استغفار نمایند و چون صورت حایله
ظاهر شود بکلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن بکنند و تکرار تمجید
دران وقت مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد والمنة وایماً و علی
کل حال و اعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار فقیر را از ضعف داشت بنا بران تفصیل
احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام مکتوب بیست و
سیوم بمولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان آنکه محبوب در نظر محب در همه
حال محبوبست اگر انعام فرماید و اگر ایلام نزد اقل ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام
او و مزیت حمد بر شکر و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معلوم
اخوی اعزی مولانا محمد صالح باد که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است
و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در وقت
انعام ازدیاد محبت محبوب است از وقت ایلام او یا در هر دو وقت مساوی است
و نزد اقل عکس این معامله و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام او و مقدمهٔ این
دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب اجراء سکین نماید و هر

عضو

عضو اورا از عضو دیگر او جدا سازد محب آنرا عین صلاح خود داند و بهبود خود تصور کند
و چون بحصول این حسن ظن کراهت فعل محبوب از نظر محب برخاست بدولت
محبت ذاتی که مخصوص حب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
و مواسات از جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت و ورود ایلام زیاده از انعام محبوب
التذاذ و فرح یافت الکارم که این مقام فوق مقام رضاست چه در رضا رفع کراهت
فعل ایلام محبوبست و اینجا التذاذ فیه این فعل زیرا که هر چند از جانب محبوب جفا
بیشتر بود و از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد شتان ما بینهما و چون محبوب
در نظر محبوب بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال محبوبست لاجرم محبوب انعام
همه وقت و همه حال در نظر او بلکه در واقع و نفس امر محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب
در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان اوست فیصدق لهذا المحب الصادق ان
تقول صادقا مصدوقا الحمد لله رب العالمین علی کل حال و یصبر هذا المحب من
الحامدین لله سبحانه فی السراء والضراء حقیقة تا مانا که مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است
که در شکر انعام منعم ملحوظ است که راجع بصفت بلکه بفعل است و در حمد ملحوظ حسن
و جمال محمود است سواء کان ذاتیا او صفیا او فعلیا و سواء کان انعاما او ایلاما
فان ایلامه سبحانه حسن کانعامه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء واجمع المراتب الحسن والکمال
وابقی فی حالتی السراء والضراء بخلاف الشکر فانه مع قصوره سریع الزوال و علی
شرف الهلاک بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود

نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام حب است و اینجا می نویسی که این
مقام محبت فوق مقام رضاست توفیق در میان این دو سخن چیست جواب
این مقام محبت وراء آن مقام محبت و مقام حب است چه آنمقام مشتمل بر نسب
و اعتبارات است اجمالاً و تفصیلاً اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند و آن حب را حب
ذات تصور کنند زیرا که آنجا قطع نظر از ملاحظه شیون و اعتبارات نیست بخلاف
اینمقام که از نسب و اضافات معرا است کاهو و آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج
یافته است که فوق مقام رضا قدمگاهی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم و علی
آل کل الصلوات والتسلیمات مگر عبارت از همین مقام است که مخصوص باوست
علیه و علی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها باید دانست که
کراهت ظاهر منافی رضای باطن نیست و مرارت صورت منافی حلاوت حقیقت
نه زیرا که ظاهر و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند تا قباب
کمالات او گردد و ابتلا و آزمایش پیدا کند و محق با مبطل ممتزج بود ظاهر و صورت
عارف کامل را نسبت بباطن و حقیقت او در رنگ جامه یکتا تصور باید نمود نسبت
بشخص لابس آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت بآن شخص چه مقدار است محجوبان که
قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی بهران در رنگ کوه می انگارند
و مثل صورت حقایق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب مینمایند
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی مکتوب سی و چهارم بمیر محمد

نعمان

صحیح

نعمان صدور یافته در جواب عریضه او که از توارد احوال او خبر بود الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از توارد احوال نوشته بودند بوضوح
انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست
و چنانچه منفصل از عالم نیست متصل هم نیست او تعالی بهمه آنها این صفات
دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوبست خالی از این صفات او را
سبحانه باید جست و بیرون این صفات او تعالی باید یافت اگر رنگی از این صفات
ممتزج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است بلکه بصفه بیچونی و بیچگونگی
که گردی از ظلیت نداشته باشد او تعالی باید طلبید و اتصال بیچونی بآن مرتبه پیدا
باید کرد این دولت نتیجه صحبت است بگفتن و نوشتن راست نمی آید و اگر بنویسد
که فهم کنند که دریابد بکار خود سرگرم باشند و تا حین ملاقات کیفیات احوال را نویسان
باشند والسلام مکتوب سی و پنجم به پیرزادگی خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی
صدور یافته در جواب استفسارهای که نموده بودند از متشابهات تاویل و از عین
الیقین بطرز خاص ثبت جناب فلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب
مخدوم زاده میرسانند صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید
از شمول نسبت حضور و استیلاء آن اندراج یافته بود نیک و مبارک است این دولت
که شما را در سه ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند
و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند که فکره شما بلندست

صحیح

و در تحقیق این قسم احوال از شایبه عجب جر است الحمد را این نعمت عنود آمد این شکر تم
لا متزید نگم نقش قاطلع است نوشته بود خدمتگاه توحید ملهور کردید گرفته است
این دولت نیز مبارک باشد ها و قبول این ولد نمایند اما در غلبه این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق جلائل الکل بعینی بجا آرند و بدانند که این
شعبه بر تقدیر صدق و صحت بواسطه استیلای محبت محبوبست که محب هر چه بینند
در اند غیر از محبوب نه بینند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آن را منسوب بمحبوب دارد
و درین صورت مشهود و محبت کثرة است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق
نباشد زیرا که در فنا رفع شهود کثرة است بالکل بواسطه استیلای شهود واحد این فنا
نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرة
اسماء و صفات و شیون و اعتبارات نیز تماماً از نظر مختفی گردد و جز احدیت ذات مجرد
تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی
از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورة بندد این زمان معنی الله والیه الوصول فقد
دائر فوال بدلول رسیده شود و از علم بعین و از گوش به آغوش عروج نموده آید و جمله
عریان متحقق گردد کذا و کذا ثم کذا و کذا بغیر از رمز و اشارت و آن هم مبهم و بیرون ادعا ازان
موطن لب نتوان کشاد مخدوم زاده از بیان آن عین الیقین می طلبند و می خواهند که آن
عین در علم گنجد مشکل کار است چه گفته و چه گوید و چه سان وانماید و معقول سازد مگر مخدوم
زاده اند که معذور دارند و از طالب علم بطلب حال گرایند دو سوالی که مخدوم زاده کرده

ثم کذا وکذا

هر دو سوال از جنس قطرتی جر دارد یک سوال از بیان عین الیقین که بطریق خاص بوده
جانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات قرآنی بود که علم آن نصیب
علمای راسخین است جواب سوال دوم از جواب سوال اول معلوم توان کرد و پوشیده
و شایان استتار است و معانی ظهور والمبها الا علم تاویل متشابهات کنایات از معرفت
که مخصوص رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و از امتان مگر اقل قلیل را بتبعیت
و وراثت ایشان علم شرف ارزانی داشتند و درین نشاه بر قبع از جمال این بر ایشان مکشف بند
اما امید است که در نشاه آخرت هم غیر از امتان نیز به تبعیت باین دولت مهیه
گردند این قدر تعلیم می دارد که درین نشاه نیز بعضی دیگر را و راء آن اقل دولت
که باین دولت مشرف سازند اما علم تحقیق معامله ندهند و تاویل را منکشف نه نمایند
بالجمله جاریست که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما نداند که چه حاصل دارد
زیرا که متشابهات کنایات از معامله است روا بود که معامله حاصل شود و علم بآن
معامله میسر نگردد این معنی هر یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران
تا چه رسد سوال شما از بین مولد امیدوار ساخته است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک
علی کل شیء قدیر والسلام مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان تحت
امت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت و مذاهب مخالفان و در بیان آنکه اهل
سنت متوسط اند درمیان افراط و تفریط که روافض و خوارج اختیار کرده اند و
مداحی اهل بیت آن سرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمایند بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان وارتباط والفت با
ایشان ورغبت استماع سخنان این طایفه علیه ومیل باوضاع واطوار این طبقه سنیه
از اجل نعم خداوندی است جل سلطانه واز اعظم دول او تعالی مخبر صادق فرموده است
علیه وعلی آله الصلوة والسلام المرء مع من احب پس محب ایشان با ایشان است
ودر حرم حریم قرب طفیلی ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین
حسین ظاهر ساختند که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است
واین معانی پسندیده با وجود گرفتاریهای لاطایل مجتمع لله سبحانه الحمد والمنة علی
ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است وفلاح ایشان مستلزم فلاح جمع
کثیر مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان بسخنان تو آشنا اند ورغبت باستماع علوم تو دارند
اگر چند کلمه بجناب ایشان بنویسی بهتر باشد اجابة للملتمس چند کلمه نوشته شد چون
درین ایام از بحث امامت بسیار مذکور می شود وهر یکی درین باب بظن وتخمین سخن
میرانند بضرورة درین مبحث چند سطر نوشته آمد وحقیقت مذهب اهل سنت ومذاهب
مخالفان بیان نموده شد بجابت آثار من علامات اهل السنة والجماعة تفضیل
الشیخین که با محبت ختنین جمع شود از خصایص اهل سنت وجماعت است تفضیل
شیخین باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا
اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است وشیخ ابوالحسن اشعری میفرماید که تفضیل
ابی بکر وعمر بر باقی امت قطعی است واز حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است که

ومحبت الختنین تفضیل الشیخین

در زمان

در زمان خلافت وآوان مملکت خود در حضور جم غفیر گروه خود میفرمود که ابوبکر وعمر بهترین
این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته است وامام بخاری روایت کرده که حضرت
امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام
ابوبکر است پس عمر پس مرد دیگر پس گفت پسر او محمد بن الحنفیة پس تو ئی فرمود نیستم
من مگر یک مردی از مسلمانان بالجمله تفضیل شیخین از کثرة رواة ثقات بحد شهرت
ولو اتر رسیده است انکار آن یا از راه جهل است یا از راه تعصب وچون مجال
انکار نیافت عبدالرزاق که از اکابر شیعه است بی اختیار بتفضیل شیخین قایل گشت
وگفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم بتفضیل او ایشان را بروی
تفضیل میدهم واگر او تفضیل نمیداد من هم نمیدادم گناه است که من دعوی
محبت علی نمایم وبا او مخالفت کنم وچون در زمان خلافت حضرات ختنین ظهور
فتن واختلال در امور مردم بسیار شده بود وبد نهاد مردم ازین راه کدورت
بیحد پیدا کشیده وعداوت وکینه در میان مسلمانان استیلا یافته بضرورت
محبت ختنین نیز از جمله شرایط سنت وجماعة اعتداد نموده آمد تا جاهلی این
را سوء ظن باصحاب خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام پیدا نکند وبجانشینان
پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام بغض وعداوتی حاصل نیارد پس محبت حضرت
امیر شرط سنت آمد وآنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت وخارجی
نام یافت وآنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد وزیاده از آنچه شاید بوقوع

آمده و غلو در آن محبت نمود و بسبب طعن اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوة
والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط
محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک
نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل
از حضرت امیر روایت کند که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
فرمود که در تو مثلی است از عیسی دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان
بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او را نداشت
یعنی ابن الله گفتند پس امیر فرمود هلاک کردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت
من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید
و بعداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج بحال یهود تشبیه فرمود و حال
روافض را بحال نصاری که هر دو از حق وسط و طرف افتاده اند خیلی جاهلی
باید که اهل سنت را از محبان حضرت امیر نداند و محبت امیر را مخصوص بروافض دارد
محبت امیر رفض نیست تبری از خلفا ثلثه رفض است و بیزاری از اصحاب
کرام مذموم و ملام امام شافعی میفرماید شعر لو کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان
انی رافض یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان می برند اگر همین حب را رفض
گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران می آید نه از راه

نیز

محبت ایشان اند پس محبان اهل بیت رسول علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات اهل
سنت باشند و فی الحقیقة گروه اهل بیت ایشان اند شیعه که دعوی محبت اهل
بیت رسول مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و خود را گروه اهل بیت
میگیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر
جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشان
را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از خوارج و روافض برون
بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج است و تبری از اصحاب رفض و محبت
اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله مبنای خروج و رفض
بر بغض مصاحبان پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات والتحیات و مبنای تسنن
بر حب مصاحبان او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات عاقل منصف هرگز
بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد
داشت علیه و علیهم الصلوات والتحیات قال علیه الصلوة والسلام من احبهم
فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم چگونه عدم محبت
اهل بیت در حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران جزء
ایمان است و سلامتی خاتمه را برسوخ آن محبت مربوط ساخته اند والد بزرگوار این
فقیر که عالم بودند بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب بمحبت
اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلیتی است عظیم

که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلیتی است عظیم نیک رعایت آن باید نمود در مرض
موت ایشان این فقیر حاضر بود چون معامله ایشان بآخر رسید و شعور باین عالم
کم ماند فقیر دران وقت سخن ایشان را بیاد ایشان داد و ازان محبت استفسار نمود و دران
بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا جل و علا دران وقت بجا آورده شد
محبت اهل بیت سرمایهٔ اهل سنت است مخالفان ازین معنی غافلند و از محبت
متوسط ایشان جاهل جانب افراط را خود اختیار کرده اند و ما ورای افراط را تفریط
انگاشته حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند ندانسته اند که درمیان
افراط و تفریط حدیست وسط که مرکز حق است و موطن صدق که نصیب اهل سنت
گشته است شکر الله تعالی سعیهم عجب است که خوارج را اهل سنت گفته اند و استیصال
دشمنان اهل بیت ایشان نموده اند از رفضه دران وقت نامی و نشانی نبوده واگر
بوده حکم عدم داشته مگر بزعم فاسد خود محبان اهل بیت را رافضه تصور کنند و اهل سنت
را روافض گویند عجب معامله است گاهی اهل سنت را از خوارج می شمرند که افراط
محبت ندارند و گاهی نفس محبت را ازین بزرگواران احساس نموده ایشان را روافض
میدانند لهذا ایشانان از جهالت خود اولیا، عظام اهل سنت را که دولت محبت
اهل بیت میورزند و اظهار حب آل محمد مینمایند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات روافض
می انگارند و بسیاری را از علماء کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت مینمایند
و در تعظیم و توقیر حضرات خلفای ثلث می کوشند خوارج میدانند و ای هزار ردهای ازین

جراتهای نامناسب ایشان اعاذنا الله سبحانه من افراط تلک المحبة و من تفریطها
از افراط محبت است که تبری از خلفای ثلث و غیر ایشان را شرط محبت امیر داشته اند
انصاف باید نمود که این چه محبت است که شرط حصول آن بیزاری از جانشینان
پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوات و التحیات و سب و طعن اصحاب خیر البشر باشد
علیه و علیهم الصلوات و التحیات کناه اهل سنت همین است که با محبت اهل بیت
تعظیم و توقیر جمیع اصحاب آنسرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
و هیچ یکی را ازینها با وجود منازعات و مخالفات یکدیگر به بدی یاد نمیکنند و از هوا
و تعصب دور میدارند از جهت تعظیم صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام
و تکریم مصاحبان او علیه و علی آله الصلوة و السلام مع ذلک محق را محق میگویند
و مبطل را مبطل اما بطلان او را از هوا و هوس دور میدارند و برای و اجتهاد حواله
مینمایند روافض از اهل سنت وقتی خشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان
از و یکیا اصحاب کرام تبری نمایند و سوء ظن باین اکابر دین حاصل کنند خانچه خشنودی
خوارج مربوط بعداوة اهل بیت است و منوط بر بغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات
و البرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب تزد اهل اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات در وقت منازعات و محاربات یکدیگر سه گروه بودند جمعی بدلیل و اجتهاد
حقیت جانب دیگر را یافته و طایفهٔ دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح

محق

جانب امیر معلوم نموده بودند و جمعی دیگر نیز بدلیل و اجتهاد ... هست ص

نداده پس بر طایفهٔ اولی نصرة جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشانست
و بر طایفهٔ دوم نصرت جانب مخالف امیر لازم که بموداى اجتهاد ایشانست و طایفهٔ
سیوم توقف لازم است و ترجیح یکى بر دیگرى خطا پس هر سه فرقه بمقتضاى
اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت
چگونه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعى فرماید و نیز منقول از عمر عبد العزیز است
تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم می شود
که بحقیقت یکى و خطاى دیگرى هم لب نباید گشود و همه را جز به نیکى یاد نباید کرد
و همچنین در حدیث نبوى آمده است علیه و على آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابى
فامسکوا یعنى چون اصحاب من مذکور گردند و از منازعات ایشان یاد کرده شود
شما خود را نگاه دارید و یکى را بر دیگرى اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلى
که بر ایشان ظاهر شده باشد برانند که حقیت در جانب امیر بود و مخالف او را خطا
نموده لیکن این خطا چون خطاى اجتهادى است از ملامت و طعن دور است
و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا منقول است که فرموده برادران ما بر ما باغى گشته اینها
کافر اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلى است که منع کفر و فسق میکند پس اهل
سنت و رفضه هر دو تخطیه محاربان امیر مینمایند و هر دو بحقیقت جانب امیر قایل لیکن
اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که ناشى از تاویلست در حق محاربان امیر تجویز
نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت حق صحبت خیر البشر

از حضرت امیر

مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که آن سرور فرموده علیه و على آله الصلوة
والسلام الله الله فى اصحابى الله الله فى اصحابى لا تتخذوهم غرضا یعنى از خدا بترسید
جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از برای
تاکید این کلمه را تکرار فرموده نگه بید اصحاب را نشانهٔ تیر ملامت خویش و نیز فرموده
اصحابى کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنى اصحاب من همچو ستاره ها اند بر کدام ازین
که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار واردست
پس همه را معزز و مکرم باید داشت و زلات ایشان را بر محامل نیک حمل باید نمود
شیعه با اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند و محاربان امیر را
تکفیر میکنند و با نواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهاى خود را آلوده می سازند اگر
مقصود ظهور حقیت جانب امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت
اختیار کرده اند کافیست و بر حد عدالت و اعتدالست سب و طعن اکابر دین نمودن
از دیانت و تدین دورست که رفضه اختیار آن نموده اند و شتم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات را دین و ایمان خود تصور کرده عجب دینى است که سب
جانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جزء اعظم اوست طوایف
مبتدعان هر کدام بدعتى اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمع
طوایف فرقهٔ خوارج و روافض دور از معامله اند و از حق بعید دور افتاده اند
جمعى که سب و لعن اکابر دین را جزء اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند

داشت روافض دوازده فرقه اند همه تکفیر اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات
مینمایند وسب خلفای راشدین را عبادت میدانند اجماعة از اطلاق رفض بر خود
تحاشی مینمایند وروافض غیر خود را میدانند که در احادیث وعیدهای بسیار در حق
رفضه آمده است کاشکی از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب
پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتحیات نمیکردند چنانچه هندوان هندوستان نیز خود را
هندو میگویانند واز لفظ کفر تحاشی میکنند وخود را کفار نمیدانند وکفار ساکنان
دار حرب را می انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفارند وبحقیقت کفر متحقق اینها
مگر اهل بیت پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود ها تصور کرده اند
وایشان را نیز دشمنان ابی بکر وعمر خیال نموده واین جماعة بحکم تقیه که دارند اکابر اهل
بیت را منافق ومخادع انگاشته اند وحکم کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه
با خلفای ثلث صحبت بنفاق داشته وبنا حق تعظیم وتوقیر ایشان نموده عجب معامله است
اگر محبت اهل بیت رسول بواسطه محبت رسول است علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات باید که دشمنان رسول را نیز دشمن باشند وسب ولعن اینها بیشتر از
سب ولعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابو جهل را که دشمن رسول است علیه وعلی
آله الصلوة والتحیات وانواع آزار وجفاهای بیشمار بآنسرور رسانیده علیه وعلی
آله الصلوة والسلام از این جماعة کسی شنیده است که سب ولعن او کرده باشند ودر مساوی
او زبان کشاده وابو بکر صدیق را که احب الرجال الی رسول الله است علیه وعلی آله الصلوة

والسلام

والسلام بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده بسب وطعن او زبان
درازی مینمایند وامور نامناسب باو منتسب میسازند این چه دیانت ودین است
خدا انکند جل شانه که ابو بکر وعمر وسایر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه وعلیهم الصلوة
والسلام دشمن بوده وبغض وعداوت بآل محمد داشته باشند این بلی نعاقان
کاشکی دشمنان اهل بیت را سب کنند وتعین آسامی اکابر صحابه ننمایند
وسب ولعن به بزرگان دین بیدا نیارند این زمان درین باب مخالف ایشان با اهل
سنت نیز دشمنان اهل بیت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت
را دشمن اند وبطعن وتشنیع ایشان قایل از خوبی اهل سنت است که شخص معین را
که بانواع کفر مبتلا بود باحتمال اسلام ولو به جهتی نمیگویند والحاق لعن بروی
تجویز نمیکویند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر متعین تجویز
لعن نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود وروافض بی تحاشی
ابو بکر وعمر را لعن میکنند واکابر صحابه را سب ولعن مینمایند هداهم الله سبحانه
سواء الصراط درین مبحث در دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل سنت
بحقیت خلافت خلفای اربع قایلند وهر چهار را خلیفهای برحق میدانند
زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون
سنة واین مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس بمصداق این حدیث هر چهار
خلیفه باشند وترتیب خلافت برحق باشد ومخالفان انکار حقیت خلافت

ومخالفان مقام اول
آنکه اهل سنت حر

خلفای ثلث مینمایند و خلافت ایشان را به غصب و تغلب منسوب میسازند و امام
برحق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتی که از امیر بخلفای ثلث واقع شده بود
بر تقیه حمل میکنند و در حیان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة
والسلام صحبت نفاق می انگارند و در مدارات یکدیگر را مخادع تصور مینمایند
زیرا که بزعم اینها موافقان امیر بمخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند
و خلاف آنچه در دلهای ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز
چون بزعم ایشان اعدای امیر و اعدای دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق آشنائی
میکردند و معادات را بموالات وا مینمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بخلاف
آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید که نزد اینها بدترین این امة اصحاب
کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام
که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب شد
که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء
هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان چه
خیریت خواهند یافت این طایفه مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل
صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام او علیه و علیهم الصلوة

والسلام

والسلام و در خیریت این امة وارد شده اند ندیده اند و یا دیده اند و ایمان بآن
ندارند قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب
مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ
بالله سبحانه من ذلک مقصود اینجماعه مگر ابطال دین است و انکار شریعت بصورت
اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و بحقیقت ابطال شریعت او علیه و علی آله
الصلوة والسلام میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را مسلم میداشتند و بداغ
تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است متهم نمیساختند جماعه از موافقان امیر را
از مخالفان او که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع زندگانی
نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود و ابو هریره
رضی الله تعالی عنه را که طعن میکنند نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعیه
مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث
وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه به سنت ثابت شده است از آن
سه هزار یکهزار و پانصد بروایت ابی هریره به ثبوت پیوسته است پس بطعن او نصف
احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان ابی هریره زیاده از اصحاب
هشت صد اند از
و تابعین یکی از ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کنند و همچنین
جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة او است و حدیثی که از حضرت امیر نقل
میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه علماء تحقیق آن فرموده اند

و حدیث دعاء آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را بفهم در علما
معروفست قال ابو هریره حضرت مجلساً لرسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
فقال من یبسط منکم رداءه حتی افیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لاینسا ها فبسطت و
برده کانت علی فافاض رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مقالته فضممتها
الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئاً پس هر که در زعم خود شخصی بزرگ دین را دشمن امیر
دانستن و سب و لعن در حق او جایز داشتن از انصاف دور است این همه کلمات (حاشیه: کلمه)
از اول عجب است مگر نزدیکست که مرا از تقیه ایمان بیرون اندازد و اگر فرضاً تقیه در حق
امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر در فضیلت شیخین
منقول گشته اند و همچنین کلمات قدسیه او که در حین خلافت و مملکت خود در حقیت
خلافت خلفای ثلث صادر شده چه تقیه همین قدر است که ستر حقیت خلافت
خود نماید و بطلان خلافت خلفای ثلث را ظاهر نسازد اما اظهار حقیت خلافت
خلفای ثلث و بیان افضلیت شیخین امریست علاحده ماورای آن تقیه که مجلی غراز
صدق و صواب نیارد و به تقیه رفع آن صورت نبندد و ایضاً احادیث صحاح
که بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در فضیلت حضرات خلفای
ثلث و غیر ایشان وارد گشته است و جمعی از ایشان مبشر بجنت ساخته آن احادیث
را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است علیهم الصلوة والتسلیمات و ایضاً
بآیات

آیات قرآنی که درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرت حق
سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف دهاد معلوم ارباب معقول است که تقیه از صفات
جبانت است به اسد الله آنرا نسبت دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت
تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز و دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد
تا سی سال در اسد الله این صفت جبانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه داشتن
بسیار مستکره است اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب
نفاق و اصحاب نفاق چه خواهد بود کاشکی قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین
گریخته اند که مستلزم اهانت امیر است و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعت تقیه را
که از صفات ارباب نفاق است می فهمیدند هرگز تجویز آن نمیکردند و از دو بلیه
اهون را اختیار مینمودند بلکه گوییم در تقدیم شیخین هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت
امیر بجال خود است و درجه ولایت و رتبه هدایت و ارشاد او کرم الله تعالی وجهه بحال
خود و در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم است چه این صفت از خصایص
ارباب نفاق است و از لوازم اصحاب مکر و خداع مقام دویم آنکه اهل سنت
شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که
نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات مزکی شده بود
و سینه های ایشان از عداوت و کینه پاک گشته غایة ما فی الباب چون هر کدام را

رای واجتهاد بوده وهر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بضرورت در بعض
امور اینست و مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد
پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره
و مخالفان محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان
تجویز مینمایند هر گاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات مخالفت کرده اند و بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم و ملام نبوده و منع آن با وجود
نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان
چرا مطعون و ملام باشند محاربان امیر جم غفیر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند
و بعضی از ایشان مبشر بجنة تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبرت کلمة تخرج
من افواههم قریب نصف دین و شریعت را از ذویکست که ایشان تبلیغ کرده باشند
اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شطر دین منخرم و چگونه این بزرگواران مطعون
باشند که روایة هیچ کدام اینها را هیچ کس رد نکرده نه امیر و نه وزیر صحیح بخاری که اصح
کتب است بعد کتاب الله و شیعه نیز با آن اعتراف دارند فقیر از احدی که از اکابر
شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری اصح کتب است بعد کتاب الله این
روایات هم از موافقان امیر است و هم از مخالفان امیر و بمخالفت و موافقت
مرجوح و راجح نداشته است چنانچه از امیر روایة کند از معاویه نیز روایة دارد اگر

نباید

الاراء مخالفت

نباید طعن در معاویه بود در روایة معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایة او را
درج نمیکرد و همچنین در سلف که نقاد احادیث اند جرح نکرده است و مخالفت امیر را منشاء
طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالف
ایشان بر خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که جایز است که در احکام خلافیه
صدر اول علی تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب امیر
نکرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین
و صاحب اجتهاد بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن رضوان الله علیه
بواسطه نسبت ابوة منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت
پسر را برای پدر تجویز نکرده اند در مسایل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف رای امیر
بوده است بسیار است بر متتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن اطالت میطلبد پس مخالفت
امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العالمین بوده است و تا آخر عمر مقبوله و منظوره
او علیه الصلوة والسلام بوده و حضرت پیغمبر مرض موت را بحجره او بسر برده و در کنار او
جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده
بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بیان نصف دین را باو حواله داشته
و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع باو مینموده اند و حل معضلات از وی می یافتند
اینچنین صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیاء ناشایسته را

نکردی

بوده اند هیچ یکی با
این وجه در روایة
حدیث

بوحی منتسب نمودن بسیار مناسب است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة
والسلام حضرت امیر اگر داماد حضرت پیغمبر است و پسر عم او است حضرت صدیقه
زوجه مطهره او است علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوة والسلام و حبیبه مقبوله او
علیه و علی آله الصلوة والسلام پیش از ین بچندین سال طالب فقیر آن بود که از طعام
می پخت مخصوص بجانب مطهره اهل بیت حیا میساخت و به آن سرور حضرت امیر
و حضرت فاطمه و حضرات امامین راضی میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی
در خواب می بیند که آن سرور حاضر است علیه و علی آله الصلوة والسلام فقیر بر ایشان
عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و روی جانب دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند
که من طعام در خانه عایشه میخورم هر که مرا طعام فرستد بخانه عایشه فرستد این زمان
فقیر در یافت که سبب عدم توجه شریف ایشان این بوده که فقیر حضرت صدیقه را در آن
طعام شریک نمیساخت بعد از آن حضرت صدیقه را بلکه سایر ازواج مطهرات را
که همه اهل بیت اند شریک میساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود پس آزار
و ایذا که بحضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد
زیاده از آن آزار و ایذا است که از راه حضرت امیر رسد بر عقلاء صاحب انصاف
اینمعنی مخفی نیست آری این قدر هست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه
محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام و بواسطه قرابت
او علیه و علی آله الصلوة والسلام و اگر کسی محبت امیر را استقلالاً اختیار کند و حبت

که ز

حضرت پیغمبر را در آن مدخل ندهد از مبحث خارج است و قابل مخاطبه نیست غرض
او ابطال دین است و هدم شریعت می خواهد که بتوسط حضرت پیغمبر علیه و علی
آله الصلوة والسلام راهی اختیار کند و از محمد بعلی گراید و هو عین الکفر
و محض الزندقة و علی الله ولی بیزار است و از کردار او و در آزار دوستی اصحاب
پیغمبر و دوستی انصار و اختان او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه دوستی
پیغمبر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات و تعظیم ایشان بواسطه تعظیم و تکریم او
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم
فبحبی احبهم و همچنین کسی که با ایشان دشمن است بدشمنی پیغمبر دشمن است کما قال
علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که باصحاب من متعلق
شده است همان محبت است که بمن تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان
بغض است که بمن متعلق گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند
و از عشره مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد ایشان عاید بلاعن
ولی از دو همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق خلافت را بعد از خود در میان شش نفر
شوری گذاشت و طلحه و زبیر را داخل آن نهاده است و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح
نیافت و طلحه و زبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترکت حظی گفته
و همان طلحه است که پدر خود را بواسطه سوء ادب که نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام از وی بوجود آمده بود کشته است و سر او را در ملازمت آن سرور آورده و در قرآن

مجید ثنا او برین فعل آمده و همان زجر است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة
والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرموده حیث قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
قاتل زبیر فی النار طاعن ولاعن زبیر از قاتل او بیشتر کمی ندارد فالحذر الحذر ثم
الحذر الحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین وذم کبراء الاسلام الذین بذلوا
جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام ونصرة سید الانام وانفقوا اموالهم لتائید الدین
باللیل والنهار وفی السر والجهار وترکوا لحب الرسول عشایرهم وقبایلهم واولادهم
وازواجهم واوطانهم ومساکنهم وعیونهم وزروعهم واشجارهم وانهارهم واثمارهم
وآثروا نفس الرسول علیه وعلیهم الصلوة والسلام علی انفسهم واختاروا محبته علی محبتهم
ومحبت اموالهم وزیاتهم الذین نالوا شرف الصحبة وحازوا فی صحبته برکات النبوة
وشاهدوا الوحی وشرفوا بحضور الملک ورأوا الخوارق والمعجزات حتی صار غیبهم
شهادة وعلمهم عیانا واعطوا من الیقین مالا یعطی لاحد بعدهم حتی لا یبلغ انفاق
غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق مد شعیرهم ولا نصیفه وهم الذین اثنی الله تعالی علیهم
فی القرآن المجید ورضی عنهم وهم رضوا عنه ذلک مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع
اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار فلعذر
علی الکفر والله سبحانه الموفق جمله که اینچنین نسبت را به آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتحیات
والتسلیمات درست کرده باشند و مقبول و منظور او علیه و علیهم الصلوات
گشته اگر در بعض امور با یکدیگر مخالفت کنند و مشاجرت نمایند و به رای و اجتهاد

محمد علی

خود عمل فرمایند مجال طعن واعتراض نیست بلکه حق وصواب دران موطن اختلاف است
وعدم تقلید رای غیر خود است امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید
امام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطاست وصواب تقلید رای خود است امام
شافعی قول صحابی را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر بر رای خود تقدیم
نمیدهد و بر رای خود اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند هر گاه مجتهد امت را
گنجایش مخالفت آرای اصحاب گشت اگر اصحاب با یکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون
باشند با آنکه گوییم اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آنسرور علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات خلاف کرده اند و بر خلاف رای آنسرور علیه و علیهم الصلوة والتحیات
حکم نموده با وجود نزول وحی ذم بر خلاف ایشان نیامده و بر اختلاف ایشان
منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی و نامقبول حق جل شانه بودی هر آینه
البته منع آن آمدی و بر اختلاف کنندگان وعید نازل گشتی نمی بینی جماعه که در مکالمه
آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوت
آمد و وعید بران رفع مترتب گشت قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم وانتم لا تشعرون و در اساری بدر اختلاف عظیم واقع شده بود و حضرت
فاروق و سعد معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران بفدیه حکم کرده بودند
و مقبول رای آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حکم بتخلیص و فدیه بوده

عمل

به تخلیص

و مواضع اختلافات دیگر بسیار است ازین قبیل است اختلافی که در ایتان قرطاس
نموده بودند که آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب
قرطاس نموده بودند حضرت فاروق ازین جماعه بوده که با یتان قرطاس راضی نشده
و گفت حسبنا کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق ریز کرده اند
و زبانهای طعن و تشنیع کشوده اند فی الحقیقه محل طعن نیست زیرا که حضرت
فاروق دانسته بودند که زمان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده
غیر رای و اجتهاد را در اثبات احکام گنجایش نمانده درین وقت آنسرور علیه
و علی آله الصلوة والسلام هر چه خواهند نوشت از امور اجتهاد خواهد بود که
دیگران را در ان شرکت است بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح دران دید
کدرین طور غلبه وجع ایشانرا تصدیع نباید داد و به رای و اجتهاد دیگران کفایت
باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد مجتهد مستنبط انرا
کافیست احکام را ازانجا استنباط خواهند نمود تخصیص ذکر کتاب الله تواند بود
که برای آن باشد که بقراین معلوم کرده باشند که این احکام که در صدد نوشتن
آنها اند ماخذ آنها در کتاب است نه در سنت تا ذکر سنت نموده آید پس منع حضرت
فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آنحضرت در شدت وجع بامری تصدیع
نکشند چنانکه امر ایتان آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز برای استحسان
بوده نه وجوب تا دیگران از رنج استنباط آن آسوده باشند و اگر امر ایتان
از برای

از برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض
ازان ننمودی **سوال** حضرت فاروق دران وقت گفته اهجر استفهموه مراد ازان
چه باشد **جواب** حضرت فاروق شاید دران وقت فهمیده باشد که این کلام از
ایشان بواسطه وجع بی قصد و اختیار واقع شده است چنانچه از لفظ اکتب
متوهم میشود چه آن سرور گاهی چیزی نه نوشته است و ایضا فرموده لن
تضلوا ابعدی هرگاه کامل شده باشد و نعمت تمام گشته و رضای مولی بان
پیوسته ضلالت بعد آن چه صورت خواهد داشت و در یک ساعت چه خواهند نوشت
که دفع ضلالت کند آنچه در بیست و سه سال نوشته شده است مگر کافی نیست
و دفع ضلالت نمیکند که در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی نویسند که دفع
ضلالت نماید ازینجا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام نابجا زبان
رفته است تحقیق ایمعنی بکنید و بتجدید استفسار آن نمایند درین اثنا اختلاف
بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور
پیغمبر مستحسن نیست دیگر ازان مقوله سخن نفرمودند و از دوات و قرطاس
یاد نکردند باید دانست که اختلافی که اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آنسرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مینمودند اگر عیاذا بالله سبحانه ناشی به
هوا و تعصب میداشت بزمرهٔ اهل ارتداد میکشید و سر از ربقهٔ اهل اسلام بیرون
می انداخت چه سوء ادب و سوء معاشرت با آنسرور کفر است علیه و علیهم الصلوات

احتمالی

والتسلیمات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنا بر امتثال امر واجب بود
بوده است زیراکه شخصی که پایهٔ اجتهاد داشته باشد در احکام اجتهادیه اورا
تقلید اجتهاد و رای دیگری نمودن خطاست و منهی عنه آری در احکام منزله
که رای و اجتهاد را دران مدخلی نیست غیر تقلید آنجا گنجایش ندارد و ایمان و اعتقاد
آنها واجب غایة ما فی الباب قرن اول از تکلفات بری بوده اند و از آرایش
عبارات مستغنی اهتمام ایشان باصلاح باطن بوده است ظاهر ایشان از نظر
شان مطروح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب دران قرن باعتبار حقیقت و معنی
بوده نه باعتبار صورت و لفظ امتثال امر رسول علیه و علی آله الصلوة والسلام کار
ایشان بوده و اجتناب از نارضیات آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
معاملهٔ شان آبا و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آن سرور نموده بودند علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات و از کمال اعتقاد و اخلاص لعاب مبارک آن سرور
علیه و علیهم الصلوات والتحیات نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگ آبحیات
آنرا فرو می بردند و قصهٔ خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از کمال اخلاص
مشهور و معروفست اگر عبارتی که موهم سوء ادبست نزد اهل این قرون که پر از
کذب و خداع است ازان بزرگواران صادر شود نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام بمحمل نیک فرود باید آورد و به حاصل عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشد
ملحوظ نباید ساخت طریق سلامتی اینست والله سبحانه الموفق **سوال** چون در احکام

اجتهادیه

اجتهادیه احتمال خطا را گنجایش شد وثوق در جمیع احکام شرعیه که ازان سرور منقولست
علیه و علی آله الصلوة والسلام چگونه نموده آید **جواب** احکام اجتهادیه در ثانی
الحال احکام منزله سماویه گشته است زیراکه بر خطا مقرر داشتن انبیا را جایز
نیست علیهم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت
اجتهاد و مستنبطات و اختلاف آرا ایشان علی الاطلاق حق جل و علا نازل میکرده
که صواب را از خطا جدا سازد و امتیاز حق از مبطل نماید پس احکام اجتهادیه نیز
در زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از نزول وحی که تمیز صواب
از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشتند پس جمیع احکام که
در زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که به ثبوت پیوسته قطعی اند
و از احتمال خطا محفوظ زیراکه بوحی قطعی ثابت گشته اند ابتداءً او انتهاءً مقصود
از استنباط و اجتهاد این احکام آن بود که به مجتهدان و مستنبطان درجات
کرامت حاصل آید و مخطی و مصیب علی تفاوت الدرجات ثواب یابند پس در احکام
اجتهادیه هم درجات مجتهدان بلند گشت و هم قطعیت آن احکام باعتبار نزول
وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمان نبوت احکام اجتهادیه ظنی اند که مفید
عمل اند نه مثبت اعتقاد یقینی باشد و نختم المکتوب بالنبذة الحسنة فی فضائل اهل
بیت الرسول علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات والتحیات روی
ابن عبد البر انه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احب علیا فقد احبنی و من

[illegible]

ابغض عليا فقد ابغضني ومن اذى عليا فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله
واخرج الترمذي والحاكم وصححه عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى
آله وسلم ان الله امرني بحب اربعة واخبرني انه يحبهم قال يا رسول الله سمهم لنا قال علي
منهم يقول ذلك ثلثا وابوذر والمقداد وسلمان اخرج الطبراني والحاكم عن ابن مسعود
رضي الله تعالى عنهم ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال النظر الى علي
عبادة اسناده حسن واخرج الشيخان عن البراء رايت رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم والحسن على عاتقه وهو يقول عليه وعلى آله الصلوة والسلام
اللهم اني احبه فاحبه واخرج البخاري عن ابي بكر قال سمعت رسول الله تعالى عليه
وآله وسلم على المنبر والحسن الى جنبه ينظر الى الناس مرة ويقول ان ابني هذا سيد
ولعل الله ان يصلح به بين فئتين من المسلمين اخرج الترمذي عن اسامة بن
زيد قال رايت النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وحسن وحسين على وركيه فقال
هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما اخرج الترمذي
عن انس قال سئل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اي اهل بيتك احب اليك
قال الحسن والحسين وروى المسور بن مخرمة ان رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم قال فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني وفي رواية يريبني ما رابها
وتؤذيني ما آذاها واخرج الحاكم عن ابي هريرة ان النبي صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم قال لعلي فاطمة احب الي منك وانت اعز علي منها وعن عائشة رضي الله تعالى عنها

سمهم لنا

واليه مرة

ابغضها ابغضني

قالت

قالت ان الناس يتحرون بهداياهم يوم عائشة يبتغون بذلك مرضاة
رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وقالت ان نساء رسول الله صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم كن حزبين فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة والحزب
الآخر ام سلمة وساير نساء رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلم حزب
ام سلمة فقلن لها كلمي رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يكلم الناس فيقول
من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فليهده اليه
حيث كان فكلمته فقال لها لا تؤذيني فان الوحي لم ياتيني وانا في ثوب امرأة
الا عائشة قالت اتوب الى الله سبحانه من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون
فاطمة فارسلن الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمته فقال يا بنية الا
تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبي هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت
ما غرت على احد من نساء رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما غرت على خديجة
وما رايتها ولكن كان يكثر ذكرها وربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في
صدايق خديجة فربما قلت له كانه لم يكن في الدنيا امراة الا خديجة فيقول انها كانت
وكانت وكان لي منها ولد وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم العباس مني وانا منه واخرج الديلمي عن ابي سعيد ان
رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال اشتد غضب الله على من آذاني في عترتي
واخرج الحاكم عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله

وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی اخرج ابن عساکر عن علی کرم الله تعالی وجهه
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته علیها
یوم القیمة اخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی الٰهی بحق بنی
فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان
آل رسول صلی الله تعالی علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة
الکرام المقربین وعلی سایر عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب سی و هفتم بنقیر حقیر صحیح
عبد الحق که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در فضایل کلمه طیبه لا اله
الا الله و ما یناسب ذلک لا اله الا الله هیچ چیز در تسکین غضب رب جل سلطانه ازین
کلمه طیبه نافع تر نیست هرگاه این کلمه طیبه تسکین غضب دخول نار فرماید غضبهای دیگر
خود دون اوست بطریق اولی تسکین آنها نماید چرا تسکین نماید که بنده بتکرار این کلمه طیبه
نفی ما سوی نموده از همه رو گردانیده است و قبله توجه معبود برحق را ساخته منشا غضب
توجهات شتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود و لیس فلیس ای معنی در عالم مجاز مشاهده
نمای چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و بروی غضب نماید بنده از حسن فنا که دارد
توجه خود را از ما سوای مالک خود گردانیده تمام خود را متوجه مالک گرداند این زمان ناچار
مالک را شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا گردد و غضب و آزار مرتفع شود و آن
کلمه طیبه را کلید خزینه لود و بدرجه که برای آخرت ذخیره فرموده است می یابد و میدانند

لا تنفع

که شفیع تری از برای دفع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمه طیبه دیگری نیست
کسی که تصدیق باین کلمه کرده باشد و ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک برسوم
کفر و رذایل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت این کلمه طیبه از عذاب
بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در دفع عقوبات سایر کبایر این
امت شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم انفع و آنکه گفتم کبایر
این امت زیرا که در امم سابق ارتکاب کبایر کمتر است بلکه امتزاج رسوم کفر و رذایل
شرک نیز اندک بیشتر محتاج بشفاعت این امت است و در امم سابق جمعی برکفر مصر بودند
و جمعی دیگر ایمان با خلاص آوردند و امتثال اوامر نمودند هلاک میگشت این امت
بر گناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات شفاعه شان نمی نمود دامن مذنبه و رب غفور آنقدر عفو و غفران حق جل
و علا که در شان این امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان جمیع امم ماضیه
بکار رفته بود و نبود و بر رحمت را گویا برای این امت پر ذنوب ذخیره ساخته اند که مستحق
کرمت گناهکاران اند و چون حق سبحانه و تعالی عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ
ماده از برای عفو و مغفرت برابر این امت پر تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم
گشت و کلمه طیبه که شفاعه کننده ایشانست افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا
خطاب یافت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
وکان الله غفورا رحیما بلی ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین چنین بود اگر کان

وادخل است

بعض

کارها دشوار نیست و کان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت
اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضایل این کلمه بشنو قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب دارند
که بیک گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنت میسر شود از برکات این کلمه طیبه واقف
نیستند محسوس این فقیر شده است اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه طیبه بخشند و
به بهشت فرستد گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات این کلمه مقدسه را اگر بتمام
عالم قسمت کنند تا ابد الاباد همه را کفایت کند و همه را سیراب گرداند فکیف که با این کلمه
طیبه کلمه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ به توحید انتظام یابد و رسالت
بولایت قرین گردد مجموع این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوة است و هادی
سبیل این هر دو سعادت اوست که ولایت را از ظلمات ضلال پاک سازد و نبوة را
بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطیبة و ثبتنا علیهما
وامتنا علی تصدیقهما واحشرنا مع المصدقین لهما وادخلنا الجنة بحرمتهما و حرمة
مبلغهما علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات ایضا چون نظر و قدم
وا پس ماند و پر و بال همت فرو ریزد و معامله بغیب صرف افتد در ان موطن جز بپای
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه
قطع آن مسافت نتوان نمود بیک گفتن این کلمه طیبه رونده آن موطن هم پا ...
و اغاثت حقیقت این کلمه مقدسه یک گام راه مسافت قطع می نماید و از خود در رو ...

جل سلطانه

جل سلطانه نزدیک می افتد و هر خطوه ای از ان مسافت باضعاف زیاده از آنست از تمام
دایره عالم امکان پس از اینجا افضلیت این ذکر باید دریافت که تمام دنیا را در جنب
ان هیچ مقداری و احساسی نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط
ظهور عظمت این کلمه طیبه باعتبار درجات کوتاه است هر چند درجه کوتاه
بیشتر ظهور عظمت این کلمه مقدسه بیشتر شود یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا
آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خزیده باشد
و بتکرار این کلمه طیبه لذت زده محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست
و از غفلت و اختلاط خلق چاره نه ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شی
قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

صح

مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اهل الله را
در باطن برابر خردله تعلق بدنیا نیست هر چند ظاهرا به اسباب دنیوی تشبث
نماید الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی معرفت حق جل سلطانه بر انکس حرام است که برابر
خردله در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او این قدر تعلق بدنیا باشد و یا این
مقدار خاطری از دنیا در باطن او خطور کند مانند ظاهر او که الا باطن مراحل
جدا افتاده است و از آخرت بدنیا آمده و اختلاط با مردم پیدا کرده لحصول المناسبة
المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی تشبث
نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نشود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود

٣

وطریق افاده واستفاده مسدود وکرده ولیکن باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست
حکم جو نما گندم فروش وارد مردم ظاهر بین در رنگ خود ها او را گندم نما جو فروش
تصور مینمایند وظاهر او را از باطن او بهتر میدانند وخیال میکنند که بظاهر بی تعلق
وامیتمانند وبباطن گرفتار است ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات العلی **مکتوب سی ونهم بسید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان
اصحاب یمین واصحاب شمال وسابقان** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند واصحاب یمین
ارباب حجب نورانی سابقان آنهاانند که ازین حجب واز آن حجب برآمده اند ویک قدم بر شمال
وقدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت بمیدان اصل برده اند واز ظلال امکانی
وظلال وجوبی بالاگذشته واز اسم وصفت واز شان واعتبار جز ذات
نخواسته تعالی وتقدس اصحاب شمال ارباب کفر وشقاوة اند واصحاب یمین
اهل اسلام وارباب ولایت اند وسابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات
والتسلیمات وبه تبعیت هر کرا باین دولت مشرف سازند این دولت بیشتر
به تبعیت در اکابر اصحاب انبیا است علیهم الصلوات والتحیات وبسبیل قلت
وندرت در غیر اصحاب نیز متحقق است وفی الحقیقة این شخص نیز از زمره اصحاب است
وملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات در حق او بکرم فرموده علیه وعلی

آله الصلوة

آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم هر چند فرموده علیه وعلی آله الصلوة
والسلام خیر القرون قرنی این را باعتبار قرون گفته وآنرا باعتبار اشخاص والله سبحانه
اعلم لیکن اجماع اهل سنت است بر افضلیت شیخین بعد از انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات کسی نیست که بر ابو بکر سبقت کرده باشد اسبق سابقان این امت اوست
واقدم پیشینیان این ملت او حضرت فاروق بتوسل او به دولت افضلیت مشرف
گشته است وبتوسط او از دیگران بالا گذشته ازینجاست که فاروق را خلیفه
صدیق میگفتند ودر خطبه خلیفه خلیفه رسول الله میخواندند شهسوار این معامله حضرت
صدیق است وحضرت فاروق ردیف اوست خوش ردیفی که بشهسوار مرافقت
نماید وبه اخص اوصاف او مشارکت فرماید بر سر اصل سخن رویم وگوئیم که سابقان
از احکام یمین وشمال خارج اند واز معاملات ظلمانی ونورانی فوق کتاب ایشان
ورای کتاب یمین وکتاب شمال است ومحاسبه شان ورای محاسبه اصحاب یمین
واصحاب یمین واصحاب شمال کار وبار با ایشان علیحده است وغنج ودلال با ایشان
جدا اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات شان چه دریابند وارباب ولایة
در رنگ عامه مومنان از اسرار ایشان چه فرا گیرند حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار
ایشان است ومتشابهات فرقانی کنوز مدارج وصول ایشان وصول باصل ایشان
را از ظل فارغ ساخته است وارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور داشته
مقربان ایشانند وتدرج حور وغلمان نصیب ایشان ایشانند که بفرج اکبر تمتع میکنند

وبا اهوال قیامت در رنگ دیگران از جا نبرد ونداللّهم اجعلنا من محبهم فان المرء
مع من احب بصدقه سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله کل الصلوات والتسلیمات
والتحیات والبرکات مکتوب چهلم بمولانا بدرالدین صدور یافته در بیان
آنکه خرق حجب باعتبار شهود است نه باعتبار وجود الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی خرق حجب اسما و صفات و شیون و اعتبارات از حضرت ذات تعالی و تقدس
دو قسم است خرقی است که باعتبار شهود است و خرقی است باعتبار وجود خرق
وجودی ممتنع است و خرق شهودی ممکن بلکه واقع هر چند نصیب اقل قلیل و اخص
خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو
کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و خرق
خرق وجودی است که ممتنع است و آنچه این فقیر در بعضی از رسایل خود نوشته است
از خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد از آن خرق شهودی است
چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بصارت کرامت فرماید که ماوراء حجب و استار
اشیای مستوره را به بیند در اینجا خرق حجب و استار باعتبار شهود است فکذا هذا پس
معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی جز عدم جواز خرق حجب
نیست آن خرق دیگر است و این خرق دیگر فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب
چهل و یکم بشیخ فرید تهانیسری صدور یافته در بیان آنکه مراتب نهایت النهایات

ابد

مرتبه پیش می آید که هر ذره آن موطن باضعاف مضاعف زیاده از تمام
دایره امکان بود بعنایة الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام
در وقت عروج بمراتب نهایة النهایة مرتبه پیش می آید که هر ذره آن موطن باضعاف
مضاعف زیاده از تمام دایره امکان بوده پس اگر ذره از آن موطن سلوک
نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دایره امکان قطع میسر شده باشد
فکیف که کسی مسافت طویله را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دایره امکان
را نسبت بمراتب وجوب فما فوقها هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشت
نسبت بدریای محیط پس ناچار بقوه خویش بکوی دوست نتوان رسید و بچشم خود او
را نمیتوان دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب چهل و دویم بخواجه جمال الدین
حسین ولد میرزا حسام الدین احمد در بیان انحصار نمودن صوفیه سیر را در
آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیه و تجلیه را در آن دو سیر و منع نمودن حضرت
ایشان این معنی را و نهایة النهایة را بیرون انفس و آفاق اثبات فرمودن
بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی من ارسله رحمة للعالمین و علی آله الکرام و اصحابه العظام الی یوم القیام چون
سالک بعد از تصحیح نیت و تخلیص امنیت بذکر الهی جل سلطانه اشتغال نماید و ریا
ضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله

او باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت او را میسر کرده و حب دنیا از دل
او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و اینمعانی حاصله خود را بتدریج و بترتیب
در عالم مثال مشاهده نماید و خود را از کدورات بشریت و از رذایل صفات آن پاک
و متصف بیند هر آینه سیر آفاقی را تمامی کرده باشد جمعی ازین طایفه درین مقام احتیاط
ورزیده اند و هر لطیفه از لطایف سبع انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار
مناسبه آن قرار داده اند و علامت صفای هر لطیفه را ظهور نوری از آن انوار مثالی
مقرر داشته اند و این سیر را از لطیفه قالب ابتدا نموده بتدریج و ترتیب تا لطیفه
اخفی که منتهای لطایف است رسانیده اند مثلا علامت صفای قلب سالک را
ظهور آن قلب داشته اند در مثال بصورت نور سرخ و علامت صفای روح را
بصورت نور زرد قرار داده علی هذا القیاس پس حاصل سیر آفاقی آن باشد که سالک
تبدل اوصاف و تغیر اخلاق خود را در مرایای عالم مثال مشاهده نماید و زوال
ظلمات و کدورات خود را دران عالم احساس کند تا یقینی بصفای خود او را حاصل
آید و علم بتزکیه خود او را ثابت گردد و چون سالک درین سیر ساعت فساعت
احوال و اطوار خود را در عالم مثال که از جمله آفاق است مشاهده مینماید و انتقال
خود را دران عالم از هیئتی بهیئتی می بیند گوئیا سیر در آفاق دارد و هرچند این سیر فی الحقیقه
سیر در نفس سالک است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از دو

بنی

بنی مطمح نظر او آفاق است مثال نفس سیر نیز با آفاق منتسب گشت بتمامی این
سیر که با آفاق منسوبست تمامی سیر الی الله قرار داده اند و فنا مربوط باین سیر داشته و تعبیر
سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی می نامند و از آن سیر
فی الله نیز گویند و بقای بالله درین موطن اثبات مینمایند و درین مقام حصول
جذبه بعد سلوک میدانند چون لطایف سالک در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات
بشریت وارسته قابلیت آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست
در مرایای این لطایف ظاهر گردند و این لطایف موارد تجلیات و ظهورات
جزئیات آن اسم جامع باشند این سیر را سیر انفسی برای آن گویند که انفس مرایای
این لطایف ظلال عکوس اسما گشته است نه آنکه سیر سالک در نفس است چنانچه
در سیر آفاقی گذشت که باعتبار مرآتیت آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است
درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال اسماست در مرایای انفس لهذا این سیر را سیر معشوق
در عاشق گفته اند بیت آیینه صورت از سفر دور است کان پذیرای صورت
از نور است این سیر را سیر فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند سالک
درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که
مظهر را از بعض اوصاف ظاهر نصیب است و لو فی الجمله پس گوئیا سیر در اسمای
او تعالی متحقق گشت اینست نهایت تحقیق اینمقام و تصحیح این کلام صاحب مقام
تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا مراد چه بود هر کسی باندازه فهم و دریافت

خود چیزی میگویند متکلم از کلام خود اراده معنی مینماید و سامع از همان کلام معنی
دیگر می فهمد ایشان سیر انفسی را بی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تحاشی آنرا ابتداء
بالله می نامند و مقام وصل و اتصال می انکارند و این اطلاقات برین فقیر بسیار
گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب تحمل و تکلف مینموده می آید که پارهٔ
ازان تحمل از کلام ایشان ماخوذ است و پارهٔ از راه افاضه و الهام آمده در سیر
آفاق گوئیا تخلیه از رذایل حاصل شده بود و درین سیر انفسی تحلیه اخلاق حمیده است
چه تخلیه مناسب مقام فناست و تحلیه مناسب مقام بقا این سیر انفسی را نهایة نداده اند
و بعدم انقطاع آن اگرچه عمر ابدی میسر شود حکم نموده و گفته اند که شمایل و اوصاف
محبوب را نهایت نیست پس لایزال در مرآت سالک متخلق تجلی صفتی از صفات
او خواهد بود و ظهور کمالی از کمالات او خواهد شد پس انقطاع کجا بود و نهایت
چگونه مجوز باشد گفته اند ~ وزه گر بس نیک و بس بد بود ~ گرچه عمری تک دوید در حد خود
بود و باین فنا و بقا که بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق اسم ولایت مینمایند
و نهایت کمال را تا اینجا میدانند بعد ازان اگر سیر واقع شود نزد اینها سیر رجوعی است
که معبر است به سیر عن الله بالله و همچنین سیر رابع که آنرا سیر فی الاشیا بالله گفته اند
نیز بنزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل و ارشاد قرار داده اند چنانچه آن
دو سیر برای حصول نفس ولایت و کمال است و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که در خبر
آمده است ان لله سبعین الف حجابا من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرقه می باید

بعدم

الانفسی

چه در هر لطیفه از لطایف سبع ده ده هزار حجب خرق میگردد و چون آن سیر بتمامی
رسد حجب بتمامها مرتفع گردد و سالک به سیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل
برسد اینست حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و نسخهٔ جامعهٔ کمال و تکمیل
ایشان و درین باب آنچه برین فقیر بمحض فیض و عنایت خداوندی جل سلطانه
ظاهر ساخته اند و بآن تسلیک فرموده الحمد لله علی النعمة و شکرا لله علی العطیة تسوید مینماید
فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط حضرت
حق سبحانه و تعالی که بیچون و بیچگونه است چنانچه وراء آفاق است وراء انفس است
نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد
بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است سیر فی الله سیری است که بعد از حصول
از آفاق و انفس بعید است و ورای وراء اینها است عجب معامله ایست سیر فی الله
که سیر انفسی قرار داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و بعمر ابدی قطع آن مجوز نداشته
چنانچه گذشت و چون انفس در رنگ آفاق داخل دایرهٔ امکانست پس بر
تقدیر قطع دایرهٔ امکان ممکن نباشد فلاجرم یکون الحرمان دائما و الخسران سرمدا
و لایتحقق الفناء ابدا و لایتصور البقاء حینئذ فکیف الوصل و الاتصال و کیف القرب
و الکمال سبحان الله هر گاه بزرگان از آب سراب کفایت کنند و الی الله و اصل خوانند
انکار ندوا امکان او جوب تصور کنند و چون را بیچون تعبیر فرمایند از خورد ال
دیت خطر تا ان چه کلا نماید و الهمار شکایت کنند چه بلا شد انفس را بکدام اعتبار

حق گفته اند جل وعلا که مرآنرا باوجود حدونهایت بل نهایت انکاشفه لظهور اسما
وصفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که درین سیر انفسی قرار داده اند آن
ظهور ظهور ظلی از ظلال اسماو صفاتست نه ظهور عین اسماو صفات چنانچه تحقیق
اینمعنی در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی چه کنم و چگونه این سو
ادب را باوجود جلی و تمیز بجناب قدس او تعالی جایز دارم و در ملک او تعالی غیر او را
سبحانه شریک سازم هرچند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم و دوام
که بانواع تربیت مولای ایشانم اما حقوق حضرت واجب الوجود جل سلطانه فوق
حقوق ایشانست و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بحسن تربیت او تعالی
ازین ورطه نجات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله او تعالی بیچون و بیچگون
است و هرچه بداغ چونی و چندی متسم است از جناب قدس او تعالی مسلوبست
پس در مرایای آفاق و مجالی انفس او را سبحانه گنجایش نباشد و هرچه در ینها
ظاهر گردد در رنگ مظاهر چند و چون بود پس از آفاق و انفس او را باید که بجست
و او را سبحانه ماوراء آفاق و انفس باید جست و همچنین در دایرهٔ امکان که آفاق
وجه انفس چنانچه ذات او را سبحانه گنجایش نیست اسماو صفات او را تعالی
نیز گنجایش نه و هرچه در آنجا ظاهر است ظلال و عکوس اسماو صفاتست تعالت
وتقدست شبح و مثال اینها بلکه ظلیت اسماو صفات و مثالیت اینها نیز بیرون

آفاق

آفاق و انفس است اینجا بیش از نقیه نیست و زیاده انتقاش قدرة تا ظهور
گرا و تجلی کجا زیراکه اسماو صفات او سبحانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگون
اند و بی شبه و نمونه تا از آفاق و انفس بیرون نروی معنی ظلیت اسماو صفات
او تعالی ندانی فکیف الوصول الی الاسماء والصفات تعالت و تقدست
عجایب کار و باراست اگر سخنی از مکشوفات ایشان نبود از من که باور دارد و معلوم
یقینیه خود بگویم که موافق مذاق مشایخ نباشد و مطابق مکشوفات ایشان
نبود از من که باور دارد و که قبول کند و اگر نگویم و تستر نمایم تجویز التباس حق بباطل
کرده باشم و جواز اطلاق مالایجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بضرورت آنچه حق ثابت
و شایان جناب قدس او تعالی الهار مینمایم و آنچه نامناسب جناب او است
سبحانه و تعالی سلب میکنم و از خلاف دیگران باک ندارم و غم نخورم خوف از مخالفت
دیگران وقتی متحقق شود که در معامله خود تذبذب دانم و در مکشوف خود مشتبه
باشم هرگاه در رنگ فلق صبح حقیقت کار را وانماینده و در رنگ قمر لیلة البدر معامله
اصل را واضح سازند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبح و مثال بالا برند اشتباه کنجا بود
و تذبذب کرا باشد حضرت خواجهٔ ما قدس سره میفرمودند که علامت صحت احوال
حصول یقین است بر کمال و ایضا تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت
بعنایت او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقررهٔ این بزرگواران میسر شده است
و معارف توحید واتحاد و احاطه و سریان مکشوف گشته و حقیقت مکشوف و مشهود

ایشان بحصول پیوسته و دقایق علوم و معارف ایشان بوضوح انجامیده و مدتها
درین مقام اقامت ورزیده و بتقلیل و تکثیر شان الا ماشاء الله تعالی و از سببه
آخر الامر بفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که این همه شعبدهای ظلال است
و گرفتاری بشبه و مثال مطلوب ماوراء وراء اینهاست و مقصود سوای سوای
ایشان ناچار از همه تافته متوجه جناب قدس بیچون گشت و از هرچه بدایع چندی
و چونی متسم است متبری شد انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین اگر معامله نه اینچنین بودی هرگز بخلاف مشایخ لب نگشادمی و بظن
و تخمین با ایشان مخالفت نکردمی و ایضا این خلاف اگر بذات و صفات واجبی
جل سلطانه تعلق نداشتی و سخن از تقدیس و تنزیه او تعالی نبودی البته اظهار خلاف
مکشوف این اکابر بوقوع نیامدی و سخن از مخالفت علوم ایشان بحصول نپیوستی ۲۷۹
که من کمینه خوشه چین خرمنهای دول ایشانم و زله بردار خوانهای نعم اینها
مکرر اظهار مینمایم که ایشانند که بانواع تربیت مرا مربی ساخته اند و باصناف کرم
و احسان مرا منتفع گردانیده اما چه توان کرد حقوق خداوندی جل سلطانه فوق
حقوق ایشانست چون بحث بذات و صفات او تعالی و تقدس معلوم شود که اطلاق
بعضی امور نشایان جناب قدس او نیست تعالی درین موطن سکوت ورزیدن و از
خلاف دیگران ترسیدن از دین و دیانت دور است و مقام بندگی و الطاعة آنرا بر نتابد
خلاف علما با مشایخ رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه کمسئلة التوحید و غیرها از راه نظر

و مسئلات

بود است لا لست و خلاف این فقیر با ایشان درین امور از راه کشف و شهود و علمای
قبح این امور قایلند و این فقیر حسن این امور بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدوله
در مسئلهٔ وحدت وجود بنظر علما مفهوم می شود و به قبح آن ناظر است هرچند بر راه
کشف درآمده است چه صاحب کشف آنرا قبیح نداند زیرا که این مسئله متضمن احوال
غریبه است و مشتمل بر معارف عجیبه غایة ما فی الباب اقامة درین موطن مستحسن نیست
و اکتفا به این احوال و معارف زیبا نه سوال برین تقدیر مشایخ بر باطل باشند و حق
در امور مکشوفه و مشهوده ایشان بود جواب باطل آنست که محلی از صدق ندارد و در
ما نحن فیه منشاء این احوال و معارف غلبهٔ محبت حق است سبحانه و استیلای حب او
تعالی بر نهجی که نام و نشان ماسوی را در نظر بصیرتشان نگذارد و اسم و رسم غیر و غیریت
را محو و متلاشی سازد درین وقت ناچار بواسطهٔ سکر و غلبهٔ حال ماسوی را معدوم
خواهند دانست و موجود جز حق را نخواهند دید تعالی اینجا باطل حیثیت و بطلان
کجا درین مواطن استیلای حق است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت
حق جل و علا خود را و غیر خود را درباخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته
نزدیکست که باطل از سایهٔ ایشان بگریزد اینجا همه حق است و برای حق است
علماء ظاهربین از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از مخالفت صوری چه فهمند
و از کمالات ایشان چه فرا گیرند سخن درانست که ما وراء این احوال و معارف کمالات
دیگر است که این احوال و معارف نسبت به آن کمالات حکم قطره دارد نسبت به دریای

محیطاست آسمان نسبت بعرش آمد فرو دالا ورنه پس عالیست پیش خاکتودها برسر آصل سخن

رویم و گوییم که آنچه در خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی و نورانی بتمامها

مرتفع میگردند چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت

شده و مشهور گشته که خرق حجب ظلمانی منوط بطی جمیع مراتب امکانست که بسیر آفاقی

و بسیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی منوط بسیر اسما و صفات واجبی است تعالی

و تقدس حتی لا یبقی فی نظره اسم ولا صفة ولا شان و لا اعتبار فحینئذ تیسر له خرق الحجب

النورانی بتمامها فتشرف بالوصل العریانی وان کان هذا الوصل اقل حصولاً وهذا الوصل

اعز وجوداً پس در سیر آفاقی نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد خرق حجب نورانی

آنجا چه صورت دارد غایة ما فی الباب در حجب ظلمانی مراتب متفاوتند که بسبب اشتباه

میگردند چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است مثلاً قلیل الظلمة ساکن

خود را بعنوان نورانیت نبی وانماید و ظلمانی نورانی متخیل شود فی الحقیقة ظلمانی

ظلمانیست و نورانی نورانی حدید البصر یکی را با دیگری خلط نکند و منشاء اشتباه را دریافت

ظلمت را بنور حکم ننماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و طریقی

که این فقیر را به تسلیک آن مشرف ساخته اند راهی است که جامع جذبه و سلوک

است و تخلیه و تحلیه درانجا باهم جمع اند و تصفیه و تزکیه دران موطن با یکدیگر مقترن و سیر

انفس دران مقام متضمن سیر آفاق است و در عین تصفیه تزکیه است و در حین

تحلیه و نقش پذیرفته به محصل حلول گشته و انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی مرتحلیه جذبه را است

وتصفیه

وتصفیه را بر تزکیه سبقت ذاتی است و بلحاظ نظر انفس است نه آفاق پس تا چاره درین

طریق راه اقرب گشت و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوییم که این طریق البتة موصلاست

زیرا که اول قدم این راه جذبه الیست که دهلیز وصول است و مواقع تو قفات

یا منازل سلوکست یا مواطن جذباتی که متضمن سلوک نباشند و درین طریق

هر دو مانع مرتفع است زیرا که سلوک طفیلی است که در ضمن جذبه بحصول می پیوندد

و پس اینجا نه سلوک خالص است و نه جذبه ابتر تا سد راه کرده این طریقی است که شاهراه

علیهم الصلوات و التسلیمات این بزرگواران ازین راه بمنازل وصول علی تفاوت

مراتب درجاتهم رسیده اند و آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده گام دیگر باورا

آفاق و انفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت

سلوک تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت سیر انفسی و چون سیر

آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه تمام گشت بعد ازان نه سلوکست

نه جذبه بایمعنی فاحفظ فهم مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که نزد اینها ماورای

آفاق و انفس اگر بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند هنوز آنرا تمام نبیند و

بزرگی گوید بیت ده کرس تنگ و دریس بد بود اگر چه عمری تک زند در خود بود چنانچه

گذشت و دیگری فرماید و التجلی من الذات لا یکون الا بصورت المتجلی له

فی المتجلی له ما رآی سوی صورته فی مرآت الحق و ما رأی الحق ولا یمکن ان یراه

باید دانست که پیران من و بجد از رهنمایان من که بتوسل ایشان درین راه چشم

احتمال عدم وصول آنجا مفقود است از حضرة حق سبحانه و تعالی استقامت مسالة باید عفو و دعوت باید طلبید و آنکه گفتیم و این طریق البتة موصل است

واکرده ام وبتوسطشان ازین مقوله کشاده ودر طریقت سبق الف با از ایشان
گرفته ام وملکهٔ مولویت بتوجه شریفشان حاصل کرده اگر علم دارم طفیلی ایشانست
واگر معرفتست هم اثر التفات شان طریق اندراج النهایة فی البدایت را از
بزرگواران آموخته ام ونسبت انجذاب بجهت قیومیت ازیشان اخذ نموده بیکنظر
ایشان آن دیده ام که مردم در اربعین نه بینند وبیک کلامشان آن یافته ام
که دیگران در ستین نیابند ــ آنکه به تبریز یافت بیکنظر شمس دین ؛ طعنه زند بر دو
صد چله کشند برچله ؛ خوش گفت آنکه گفت ــ نقشبندیه عجب قافله سالارانند ؛ که برند
ازره پنهان بحرم قافله را ؛ از علو فطرة وسمو همت ابتدای طریقت را از سیر انفسی
قرار داده اند وسیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر در وطن در عبارات
ایشان کنایة ازین سیراست در طریق این بزرگواران راه اقربیت وبوصول
نزدیکتر ونهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشانست لهذا فرموده اند ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم بالجمله طریق این بزرگواران ودر میان سایر طرق مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم جمیعهم بسیار عالیست وحضور وآگاهی ایشان تولن گفت
که فوق آگاهی های اکثر ایشانست ازینجاست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتهاست
واز نسبت حضور وآگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماوراء آفاق وانفس
وورای سلوک وجذبه ولایت اولیارا قدمگاهی نیست وگذرگاهی نه ناچار
این بزرگواران نیز از بیرون آفاق وانفس خبر نداده اند وماوراء جذبه وسلوک

لکن

سخن نرانده به اندازهٔ کمالات ولایت میفرمایند اهل الله بعد از فنا وبقا هرچه
می بینند در خودمی بینند وهرچه می شناسند در خود می شناسند وحیرت ایشان
در وجود خوداست وفی انفسکم افلا تبصرون الله سبحانه الحمد والمنة که این
بزرگواران هرچند از بیرون انفس خبر داده اند اما گرفتار انفس هم نیند ومنخواهند
که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا آرند وبعلت غیریت نفی آن نمایند حضرت
خواجهٔ بزرگ قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد وشنیده شد ودانسته شد آنهمه
غیراست بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد ــ نقشبندند ولی بندهٔ نقش نیند
هردم از بوالعجبی نقش دگر میش کشند ؛ اینجا سریست باید دانست که نفی غیریت
دیگراست وانتفاء غیریت دیگر شان ما بینهما وآنکه گفتم که ولایت را بیرون
جذبه وسلوک وآفاق وانفس قدمگاهی نیست زیراکه ماوراء این ارکان
اربعه ولایت مبادی ومقدمات کمالات نبوة است که ولایت را از آن
شجرهٔ بلند بالا وسطی کوتاه است اکثری از اصحاب انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات واقلی از سایر امم به تبعیت ووراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات
باین دولت مشرف گشته وباین راه جامع جذبه وسلوک قطع منازل بعد نموده
در ماوراء سلوک وجذبه قدم نهاده اند واز دایرهٔ ظلال تمام بیرون رفته انفس را
در رنگ آفاق وانفس گذاشته اند درینمقام تجلی ذات بدیگران را کالبرق الخاطف
است ایشانرا دایمی است بلکه معاملهٔ این بزرگواران فوق تجلی ذاتست

چه برقی و چه غیر برقی زیرا که تجلی نحوی از ظلیت میطلبد و نقطهٔ از ظلیت بین بزرگواران
کوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطانه
و چون بنهایت بنهایت خداوندی جل شانه این محبت ساعةً فساعةً استیلا
می یابد و قوت و غلبه میکند تا چار محبت ماسوی درجةً فدرجةً رو بزوال می آرد و تعلق
اغیار بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولت را باستیلای جل سلطانه محبت ماسوی — محبت خداوندی
بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل شانه بجای آن نشست
ناچار او صاف رذایل و اخلاق ردیهٔ او بتمام مرتفع شده متحلی باخلاق حمیده گشت و
بمقامات عشره متحقق آمد و آنچه بسیر آفاقی تعلق داشت بی مؤنة سلوک تفصیلی
ریاضات و مجاهدات شدیده میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید
و چون محبت بکمال رسید اطاعة بتمام حاصل آمد و چون اطاعة محبوب بروجه اتم
باندازهٔ قوت بشری حاصل گشت مقامات عشره میسر شده بهمین سیر محبوبی جناب بجمیع
سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر صادق فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام المرء مع من احب چون محبوب ماوراء آفاق و انفس است محب
را نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت بین ناچار سیر انفسی را نیز و اپس گذارد
و دولت معیت حاصل کند پس این بزرگواران بدولت محبت به آفاق و انفس
~~بلبید گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز و اپس گذارد و دولت معیت حاصل کند پس~~
این بزرگواران بدولت محبت نه با آفاق کار دارند و نه بانفس بلکه آفاق و انفس

تابع

تابع کار و بار ایشانست و سلوک و جذبه بطفیلی معاملهٔ شان سرمایهٔ این بزرگواران
محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعة محبوب مربوط باتیان
شریعت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین مرضی اوست تعالی
پس علامت کمال محبت کمال اتیان شریعت مشروط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی
که در جمیع حرکات و سکنات مقصود باشد که نصیب مخلَص است بفتح لام مخلِصان
بکسر اللام الذین معاجه دریا بند و المخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بصرا
سخن زدیم و گوییم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تصفیه تطهیر انفس است از اخلاق
ردیه و اوصاف رذیله که رئیس آن همه ذمایم گرفتاری است به انفس و حصول
مرادات و هواهای انفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفة ذمیمه بصفة
حمیده رفتن گذرنه و سیر آفاقی خارج از مقصود و غرض معتد به با آن متعلق
زیرا که گرفتاری آفاق بواسطهٔ گرفتاری انفس است چه هر چیز را که کسی دوست
میدارد بواسطهٔ دوستی خود دوست میدارد اگر فرزند و مال را دوست میدارد برای
تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطهٔ استیلای
محبت حق جل و علا زایل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زایل شد پس سیر
انفسی ضروری آمد و سیر آفاقی بطفیل در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات به انفس مقصور گشت و آفاق بطفیل و ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم
نیک است اگر فرصت قطع آن بدهند و بی تخلل و توقفات بانجام آن رسانند و الا گرفت

قطع آن ندهند و به توقفات مبتلا سازند تو دیگست که سیر آفاقی را رساتند واگر صحت
قطع آن ندهند و به توقفات مبتلا سازند تو دیگست که سیر آفاقی را داخل الانفس
غمزده شود واز موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی هرقدر که قطع
کرده شود مغتنم است که از منیه بحبیبه رفتن است نعمت عظیم است که این سیر را
بانجام رساند و بیرون دایره انفس خرامد جبه در کار است که کسی تلوینات انفس را در مرآت
آفاق مشاهده نماید و تغیرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه صفای قلب چنانچه
صفای قلب خود را مثلا در مرآت مثال معلوم سازد و هر آن صفا را بصورت
نور صرف به بیند چرا و جدان خود را کار فرماید و بفراست خود صفای آن را احوال نکند
مثل مشهور است که دوازده ساله بطبیب احتیاج ندارد که بوجدان صحیح خود
تلوینات احوالات خود را خواهد دریافت و بتمیز صحت وسقم خود معلوم خواهد
ساخت آری سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما
جمیع آنها راجع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته
باشند چنانچه در رسایل و مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل
متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر انفس او مرآتست مر ظهور او را باید دانست
که احوال انفس را که در مرآت آفاق مشاهده می نماید و صفا و تجلیه ظلال را آنجا معلوم میسازد
در رنگ آنست که کسی خود خواب بیاد در واقعه در عالم مثال خود را باد شاه به بیند و یا خود
قطب وقت آنجا مشاهده نماید فی الحقیقة نه پادشاهست و نه قطب پادشاه و قطب

از

آنست که در خارج باین دو منصب مشرف گردد غایة ما فی الباب از ین خواب
دار این واقعه استعداد او پادشاهت و قابلیة قطبیت را اش معلوم میکردد
جائی باید کند تا معامله از قوت بفعل آید ولکن وش تا عوش تا رسد و در ما نحن فیه نیز
تزکیه و تحلیه منوط بسیر انفسی است آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیة
تزکیه و تحلیه است بس تا خارج بسیر انفسی خود را مزکی و مطهر نیابد غیبه بوجدان خود را
مصفی نیابد فی الحقیقة از غذاب نصیب است و از تحقق بمقامات عشر و بی بهره است
و الخوار سبعه غیر آنها بوست بدست نیامده پس ناچار سیر انفسی داخل سیر الی الله
گشت و تمامی سیر الی الله که مقام صفا است مربوط بتمامی سیر انفسی شد و سیر فی الله
مراحل بعد از سیر انفسی صورت می بندد شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حیوف سعادت آثار اچون در سیر انفسی تعلق علمی و حبی که
بذات سالک منسوب بود زایل میگردد و گرفتاری بخود که داشت مرتفع میشود
و گرفتاری بدیگران در ضمن زوال گرفتاری ذات او نیز زایل میگردد چه گرفتاری
های دیگران بواسطه گرفتاری خود است چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس ثابت شد
آنکه سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی قطع گشت و سالک بهمین یک سیر هم از گرفتاری
دیگران نجات یافت پس باندازه این تحقیق معنی سیر آفاقی بی تکلف راست آمد
چه فی الحقیقة سیر در انفس است و هم سیر در آفاق است چه قطع تعلقات انفس
بتدریج سیر در انفس است و قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورة می یابد سیر

الانفسی و معنی

در آفاق است بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بتکلف است
چنانچه گذشت بلی هر جا حقیقة است از تکلف آزاد است والله سبحانه الموفق
چنونکه شنو ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که در سیر انفسی
گفته اند و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقة آن ظهور ظهور اسما و صفات
نیست و تجلیه بعد تخلیه نه بلکه آن ظهور ظهور ظلی از ظلال اسما و صفات که محصل
تخلیه است و متکفل تزکیه و تصفیه باشد آنست که سبقت از آن طرف است
که مناسب مبدائیت است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول
می پیوندد تا ظلمات و کدورت طالب را زایل کرداند و تصفیه و تزکیه او را حاصل
کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر انفسی است تجلیه صورة
می بندد و استعداد تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه
میگردد و پس در سیر انفسی تحصیل تخلیه است که منوط به تزکیه و تصفیه است و تخلیه
که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تخلیه بود نه حقیقت تخلیه بود و نه حقیقت تجلیه
تا در سیر انفسی حصول تجلیه و ظهور متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد
که پیوستن ظلی بر گسستن مقدم است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک
منعکس نشود و گسستن از غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد از حصول
گسستن است پس از مخالف مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از آن
پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن

بظلی

پیوستن باصل باید نمود تا نزاع رفع گردد و لفظ را جمع کرد و شیخ ابو سعید خراز قدس سره
درین مقام متوقف است میگوید تا نرهی نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش معلوم گشت
که یافت ظل پیش از رهیدنست و یافت اصل بعد از رهیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت
صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب تا عالم را از ظلمات شب خالی سازد
و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب پس ظهور ظل
آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب بعد زوال ظلمات لاحق
طلوع بادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه زیبا است هر چند تخلیه و تصفیه مقدمه
طلوع شان متصور نیست فظهر الحق و ارتفع النزاع و زال الاشتباه والله سبحانه العلیم

مکتوب چهلم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی در عبارات مشایخ این طریقه علیه قدس الله
تعالی اسرارهم واقع شده است که دران حضرت جل سلطانه ذوق یافت است
نیافت این سخن مناسب مقام اندراج نهایة در بدایة است که موطن جذبه خاص این
بزرگواران است در آن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بانتهاست لیکن چون
جا تجلی از نهایة در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه
معامله بیرون روند و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت تیز در رنگ یافت بعدم آن نیز
آمیخته

باشد نه ذوق یافت و چون کار بنهایة رسد یافت میسر کرده و ذوق یافت مفقود بود
و چون ذوق یافت در منتهی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر است
و منتهی را حلاوت بطور قدم اول که دهشته است و در آخر خمول زاویه بی حلاوتی وی بزرگ
گشته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بارک متواصل الحزن دایم الفکر
سوال چون منتهی را یافت مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا مفقود گشت و مبتدی
چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن
منتهی است که بعد از انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت باین دولت مشرف گشته است
و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر مانده است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند
و از یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را یافت مطلوب حاصل شود
و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن که یافت نصیب اوست چون
باطن نصیبی از بیچونی یافته است ذوق او نیز از عالم بیچونی خواهد بود و در ادراک ظاهر که
سراسر چونست نخواهد در آمد پس باست که ظاهر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ
خود بی حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون ظاهر منتهی
از ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاهر بین از باطن منتهی چه خبر خواهند داشت و غیر از
انکار نصیب شان چه خواهد بود ذوقی که بفهم شان در آید ذوق ظاهر است که انعام
چونست ازینجاست که سماع و رقص و صیحه و اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است
و از اذواق صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه نیابت که او ذوق

ومراجعه

و مواجید را مستحضر دین امور دانند و کمالات ولایة را در غیر این امور نه انگارند
هداهم الله سبحانه سواء الصراط احوال ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت
به بیچون پس ثابت شد که باطن منتهی هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایة
ما فی الباب چون آن ذوق از عالم بیچونی نصیبی وارد گشته ظاهر او نمی تواند آید
بلکه ظاهر نفی آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق
آن یافت را نمیتواند و یافت پس نظر بظاهر توان گفت که منتهی را یافت
میسر است اما ذوق یافت مفقود است و در مبتدی رشید این طریق عالی که ذوق
یافت اثبات مینمایند با وجود فقدان یافت بواسطه آنست که این بزرگواران
در ابتدا چاشنی از انتها درج مینمایند و بطریق انعکاس پرتوی از نهایة
در باطن مبتدی رشید می اندازند و چون ظاهر مبتدی بباطن او مرتبط است
متحقق قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایة و آن
چاشنی ولایة از باطن بظاهر مبتدی میرود و ظاهر را برنگ باطن او منصبغ می سازد
و ذوق یافت بی اختیار در ظاهر او پیدا میکرد پس لازم آمد که در مبتدی حقیقت
یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان علو طریقه اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیه ایشان معلوم می شود و حسن تربیت
و کمال اهتمام این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم میکرده در اول قدم
آنچه آنجا خود دارند باندازه حوصله مرید رشید بطالب صادق عطا میفرمایند و بعلاقه

ارتباط جمعی با التفات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی از مشایخ سلاسل دیگر
قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران صادر
شده است در اشتباه اند و در حقیقت آن سخن تردد دارند و تجویز نمیکنند که مبتدی این
طریق برابر منتهی طریق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتهی
طرق دیگر از کجا فهمیده اند مگر از اندراج نهایة در بدایة ازین بزرگواران سر
برزده است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد و مقصود شان آنست
که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود چاشنی از دولت نهایة خود بطریق
انعکاس بمبتدی رشید عطا میفرماید و در بدایة او نمک نهایة خود امتزاج مینماید مساوات
کجاست و محل اشتباه کدام است و در حقیقت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج
دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق هر چند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایة
بی نصیب نیست فرضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق و وصول و طی منازل آن
ندهند از دولت نهایة بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را ملیح و نمکین
خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق دیگر که از نهایة دور از کار رندو در قطع
منازل و طی مسافات زیر بار رواهی هزار وهی اگر ایشان را فرصت این قطع ندهند
و طی مسافات در حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و
مبتدیان طرق دیگر فرق واضح گشت و مزیت این مبتدی بر دیگر ارباب بدایة لایح شد
باید دانست که در میان منتهیان این طریق و طرق دیگر همین قدر فرق است و مزیت

این منتهی

این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار نهایة است بلکه نهایة این طریقه علیه را او
نهایات سایر طرق شایع است این سخن را از من باور دارند یا نه اگر ببر انصاف آیند
شاید باور دارند نهایتی که بدایة او نهایة امیز باشد از نهایات دیگران البته امتیاز خواهد
داشت و ناچار نهایة آن نهایات خواهد بود مصراع حالی که نگفتمست از بهارش پیداست
جمعی از متعصبان سلاسل دیگر با میگویند که نهایة ما وصول بحق است سبحانه و آنرا انتها
بدایة خود میگویید پس از حق بکجا خواهید رفت و نهایة شما را در حق چه خواهد بود گوئیم که ما
از حق بحق میرویم جل سلطانه و از شایبه ظلیة گریخته باصل الاصل می پویم و از تجلیات
اعراض نموده متجلی را میجوئیم و ظهورات را پس گذاشته ظاهر را در ابطن البطون میخواهیم
و چون در البطنیت مراتب متفاوت است از یک البطنیت به البطنیت دیگر میرویم و از آن
و از غایب البطنیت دیگر البطنیت ثالث قدم می نهیم الی ما شاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی
هر چند بسیط حقیقی است اما واسع هست نیز نه آن وسعت که طول و عرض دارد که آن
امارات امکان و علامات حدوث است وسعت او تعالی در رنگ ذات او بیچون
و بیچگونه است و سیری که در آن وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است و صاحب
سیر نیز با وجود چونی و چندی به قوه بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل بیچونی مینماید و از
چون به بیچون میگراید بیچارگان بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران
عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض بی انکار رندو بنا دانی
خود مباهات مینمایند بیخبری چند از دانش خبر غیب پیده شده بزعم خود اینقدر عمی

فهمند که نهایة انبیا علیهم الصلواة والتسلیمات بلکه نهایة خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة
والتحیات نیز حق است سبحانه و نهایة ایشان با نهایة این بزرگواران علیهم الصلوات
والتحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند پس تواند که جمعی را نهایة دیگر
میسر شده باشد که وراء نهایة ایشان بود و دون نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوة
والتحیات باشد پس راست آمد که نهایة همه حق است سبحانه و تفاوة در میان طوایف
علی تفاوت درجاتهم ثابت یا آنکه گوییم که همه نهایة خود را وصول بحق میدانند
جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال و ظهورات حق را همه حق میدانند تعالی و تقدس
با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایت جمیع ارباب نهایات نفس الامر
وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر ابتدا و یکی ظلال
و ظهورات حق باشد تعالی و تقدس که نهایة دیگری است بزعم حقانیت و نهایة آن یکی
وصول بحق باشد تعالی که ماوراء آن ظلال و ظهورات است چه مستبعد بود و چه محل انکار و تشنیع
باشد تعالی

مکتوب چهل و چهارم بمحمد صادق ولد حاجی مومن صدور یافت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رسیده بود که صوفیه بوحدت وجود قایلند
و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طایفه از فرقه ناجیه اند حقیقت این معامله نزد تو
چیست محبت آثارا تحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوبات و رسایل خود بتفصیل نوشته است
و تراع فریقین را بلفظ راجع داشته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود

بضرورت

بضرورت چند کلمه نوشته آمد بدانند که از صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قایل است و اشیارا
عین حق می بیند تعالی و حکم بهمه اوست مینماید مرادش آن نیست که اشیا با حق جل و علا متحد شد
و تنزیه به تنزل نموده تشبیه گشته است و واجب ممکن شده و بیچون بچون آمده که این همه کفر
و الحاد است و ضلالة و زندقة آنجا نه اتحاد است نه عینیت تنزل است نه تشبه فهو سبحانه
الآن کما کان فسبحانه من لا یتغیر بذاته ولا فی صفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان او تعالی
بر همان صرافت اطلاق خود است از اوج وجوب بحضیض امکان میل نفرموده بلکه معنی همه
اوست آنست که اشیا نیستند و موجود اوست تعالی و تقدس منصور که انا الحق گفت مرادش
آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست
که من نیستم موجود حق است سبحانه غایة ما فی الباب صوفیه اشیا را ظهورات حق میدانند تعالی
و تقدس و مجالی اسما و صفات او سبحانه می انگارند بی شایبه تنزل و بی مظنه تغیر و تبدیل
در رنگ آنکه ظل از شخص ممتد شود و نتوان گفت که آن ظل با آن شخص متحد است
و نسبت عینیت دارد و یا آن شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است بلکه
آن شخص بر صرافت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شایبه تنزل
و تغیر هر چند در بعضی اوقات جمعی را بواسطه کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند
وجود سایه از نظر شان مختفی گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود ایشان نباشد شاید که
بگویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است موجود همان شخص است و بس
ازین تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند تعالی نه عین حق جل سلطانه

پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جل شانه پس معنی کلام ایشان که همه اوست همه از وست
باشد که مختار علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیه عظام کثرهم الله سبحانه
الی یوم القیام فی الحقیقة ثابت نباشد و مآل قولین یکی بود اینقدر فرق است که صوفیه اشیا را
ظهورات حق میگویند تعالی و علما ازین لفظ بر تحاشی مینمایند از جهت تحرز نمودن از توهم
حلول و اتحاد **سوال** صوفیه اشیا را با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود در
خارج جز حق را نمی بینند تعالی و تقدس و علما اشیا را موجودات خارجیه میگویند پس نزاع
فریقین در معنی ثابت شد **جواب** صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج
وجود وهمی آنرا اثبات مینمایند و اراده خارجی میگویند و از کثرت وهمیه خارجیه انکار نمیکنند
مع ذلک میگویند که این وجود وهمی که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن موجودات
وهمیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد بلکه این وجود وهمی و
نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه و انتقاش قدرت کامله اوست تعالی از زوال
محفوظ است و از خلل مصون و معامله این نشاه و آن نشاه بآن مربوط است سوفسطائی
که عالم را اوهام و خیالات میدانند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال می انگارند و میگویند
که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست در نفس الامر تحقیقی ندارد اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است
و زمین باعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی باعتقاد ما شیرین بالجمله این
بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را باو تعالی مستند نمیدانند
قتلوا فخذلوا پس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و بارتفاع وهم

اقول

نمیکردد اثبات مینمایند و معامله این نشاه و آن نشاه که مخلد و موبد است بآن وجود
مربوط میدارند و علما اشیا را در خارج موجود میدارند و احکام خارجی ابدی بر اشیا مترتب
میدارند مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود حق جل و علا ضعیف و نحیف تصور مینمایند
و وجود ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس نزد فریقین اشیا را
در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاه و آن نشاه بدان مربوط است و بارتفاع
وهم و خیال مرتفع نیست فارتفع التنزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه آن وجود را
وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا از نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود
حق جل شانه در نظر شان نمی ماند و علما از اطلاق لفظ وهم برای وجود تحاشی مینمایند و وجود
وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب ابدی انکار ننماید **سوال**
صوفیه که اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود شان آنست که این وجود وجود ثابت
و استقرار نفس امری نیست و وجودی جز در وهم ندارد و غیر از نمود نصیبی از نیست و علما اشیا را
در خارج موجود میدانند بوجود نفس امری فالنزاع باق **جواب** وجود وهمی و نمود خیالی
چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نشد نفس امری گشت زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع
واهمان این وجود ثابت است بی زوال آنها هرگز زایل نمیگردد و لا معنی للواقع و نفس الامر
که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است
دارد و تر وکیت که آنرا از موهومات و متخیلات شمرده شود و در رنگ افراد کلی مشکک که با یکدیگر
تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشیء دارد و وتره وکیت

الا هذا الذی هو الست کم نفس الا

حکم لاشیء دارد

که آنرا در عدمیات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سوال وجود وهمی اشیا چون نفس امری گشت
لازم آمد که در نفس الامر موجودات متعدد باشند و نفس الامر یک موجود نبود و این منافی وحدت
وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امری است وحدت وجود هم
نفس امریت و تعدد موجودات هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم
اجتماع نقیضین مرفوع است این مبحث بمثالی روشن کرده صورت زید مثلا که در مرآت
مینماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کاین نیست زیرا که آن صورت در نفس مرآت و نه
در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و بیش از اراوت
خیالی آنرا در مرات حصولی نیست و این وجود وهمی و اراوت خیالی که صورت در مرآت
پیدا شده است نیز نفس امری است لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مرآت
دیده ام عقل و عرف او را درین کلام صادق میدانند و محقق می انگارد و چون مبنای
ایمان بر عرفست اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من صورت زید را در آینه دیده ام
می باید که حانث نشود پس درین صورت در مرآت باعتبار توهم و تخیل نفس امری است اما نفس
امر سابق مطلقا نفس امر است و نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است
اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه
لما حصل تمه نفس الامر مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دایره
در خارج ثبوتی پیدا کرده است درینجا هم عدم حصول دایره در خارج نفس امریست
و هم حصول آن دایره بملاحظه در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امری پس اول بدل مطلق است

وثانی

وثانی مقید پس در ما نحن فیه وحدت وجود مطلق نفس امری باشد و تعدد وجود
باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پس بملاحظه الطلاق و تقیید در میان این دو نفس
امر تساقض نبات و اجتماع نقیضین ثابت نبود سوال چون زوال وهم جمیع ذهان
فرض کرده شود وجود وهمی نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی مجرد
اختراع وهم حاصل نشده است تا بزوال وهم زایل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه
وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است ناچار بزوال وهم خلل نپذیرد وجود
وهمی باین اعتبار گویند که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق
فرموده است و چون خلق او است تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است
و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده است ناچار نفس امری گشته در
هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار بود اما مخلوق در آن
مرتبه نفس امریت و آنکه گفتم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق
فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی
نیست مگر در حس و وهم در رنگ آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک
چیز را ده چیز وانماید آن ده چیز را حصولی نیست مگر در حس و وهم در نفس امر جز یک
چیز موجود نیست و آن ده چیز را که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جل
سلطانه ثابت و استقرار پیدا کنند و از خلل و سرعت زوال محفوظ باشند نفس امری
میگردند پس آن ده چیز هم در نفس امر هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه

حس و وهم کرده شود نیستند بلاحظ حس و وهم هستند وقصه مشهور است که در یکی از بلاد

هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند درین اثنا

بطلسم و شعبده باغ و درختهای الخضر و آورده بودند و بغوذی بود اینها را ظاهر ساختند

و در همان مجلس نمودند که آن درختها کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن

بارها تناول نمودند درین وقت آن سلطان حکم کرد که شعبده بازان را تقیل سازند

چرا و شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده بازرا بکشند آن شعبده بقدرت خداوند

جل سلطانه بحال خود می ماند اتفاقا چون آن شعبده بازان کشته شدند آن درختهای

ایشان بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا

این زمان بحال خود اند و مردم از میوهای آنها میخورند تعدها ذلک علی القدر بعزیز نیس

در صورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و تعالی که جز او در خارج و نفس الامر موجودی

نیست بقدرت کامله خود کمالات اسمائی و صفاتی خود را در پیرده صور ممکنات در مرتبه

حس و وهم ظاهر ساخت و به وجود وهمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا

جلوه گر گردانید یعنی اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرمود تا نمو

وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس وجود اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت

حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده است و در صنع اشیا متقن

اتقان مرعی داشته و معامله ابدی با نمود مربوط ساخته ناچار وجود وهمی و ثبوت خیالی

اشیا نیز نفس الامری گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار

قی

نفس الامر هم وجود دارند و هم وجود ندارند لیکن بد و اعتبار چنانچه گذشت حضرت

والد بزرگوار این فقیر که از علماء محققین بودند میفرمودند قدس سره که قاضی جلال الدین

اکرئی که از علما متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت یا کثرت اگر وحدت است

شریعت که مبنای آن بر احکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس الامر

کثرت است قول صوفیه که بوحدت وجود قایلند باطل میشود حضرت ایشان جواب

او فرمودند که هر دو نفس امریست و آن بیان فرمودند بخاطر فقیر نمانده است که در جواب

آن چه میفرمودند آنچه درین وقت بخاطر فقیر ریختند و در تسوید آورده والامر الی الله

سبحانه پس صوفیه که بوحدت وجود قایلند محققند و علماء که بکثرت وجود حاکم نیز محق

مناسب احوال صوفیه وحدت است و مناسب احوال علما کثرت علما کثرت زیرا که

مبنای شرایع بر کثرت است و تعلق باحکام بکثرت مربوط است و دعوت انبیا

علیهم الصلوات و التسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی همه بکثرت تعلق دارد و چون

حضرت حق سبحانه و تعالی بحکم فاحببت ان اعرف کثرت را میخواهد و ظهور را دوست

میدارد ابقای این مرتبه نیز ضروری است چه ترتیب این مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین

است سلطان دوی شان احدی و حشم باید و عظمت و کبریای او را ذل و افتقار و انکسار

در کار است معامله وحدت وجود هر چند کالحقیقة است و معامله کثرت نسبت باو

در رنگ مجاز لهذا آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات

چون محبوب حق تعالی گشته و ابقای ابدی اشیا را اعطا فرموده است و قدرت

تج

را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است

واین مجاز متعارف کشته نقطه جواله برجند کالحقیقه است و دایره که ناشی از آن

نقطه است کالمجاز اما حقیقت آنجا مهجور است و دیگر متعارف است مجاز است و ایضا

پرسیده بودند معنی این قول اذا احب الله عبدا لا یضره ذنب چه باشد که چون دوست

دارد حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیاء حق جل و علا

از ارتکاب ذنوب محفوظ اند اگرچه جایز است که ذنب از ایشان صادر شود و بخلاف

انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند جواز صدور ذنب هم از

ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیاء صادر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد

بود پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره ذنب درست است کما لا یخفی علی ارباب

العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از وصول بدرجه ولایت

صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تؤ

اخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات العلی

مکتوب چهل ... [margin note]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

طزوما

مجذوبا نکرما از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است از معارف عزیزه نوشته

می شود استماع فرمایند طریق مراقبه اخص خواص مفوده می آید توجه بلیغ نمایند باید

دانست که عالم بتمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است تعالی و تقدس اگر ممکن

حیاتست مرآت حیات واجبست و تعالی و تقدس و اگر علم است مرآت علم او است

سبحانه و اگر قدرتست هم مرآت قدرت او تعالی علی هذا القیاس و ذات او تعالی در عالم

مظهری نیست و مرآتی نه بلکه ذات او تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز

افتراکی نه اگرچه آن مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان الله لغنی

عن العالمین بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسبت اسمی دارند و مشارکت صوری

در میان اینها ثابت چنانچه در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت آن علم

ثابت است اینجا نیز صورت آن قدرتست بخلاف ذات که ممکن از آن دولت بی

نصیب است و قیامی بخود در حق وی از زانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صور اسما و صفات

او تعالی مخلوقست بتمامه عرض است و بوئی از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجبی

تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر و عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بینی است

و قیام بعض ممکن به بعض دیگر که ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نه از قبیل

قیام عرض بجوهر بلکه فی الحقیقة آن هر دو عرض بذات واجبی قیام دارند تعالی جوهر

در میان اینها ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی

الحقیقة ذات نبود که صفات او قایم بر آن ذات باشند بلکه ذات مر واجب راست تعالی

که صفات او تعالی و همچنین جمیع ممکنات باو قایم اند و اشارتی که هر یک بذات خود
بلفظ انا می نماید آن اشارت فی الحقیقة راجع بهمان یک ذاتست که همه را قیام باوست
اشارت کننده داند یا نداند هر چند آن ذات تعالی و تقدس مشار الیه بهیچ اشارت
نیست و با هیچ چیز متحد نمی تواند [illegible] موصوف [illegible] اگر نظر آن با معارف توحید وجودی
خلط نکنند درست و گر بیان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز ذات تعالی و تقدس
وجود نمیدانند و اسما و صفات او تعالی نیز اعتبارات علمی می انگارند و حقایق ممکنات را
میگویند که بوئی از وجود باینها نرسیده است الاعیان ما شمت رائحة الوجود کلام اینانست
و این فقیر صفات او تعالی نیز موجود بوجود زاید میداند چنانچه علما اهل حق فرموده اند
و ممکنات را مجالی اسما و صفات اوست تعالی نیز موجود بوجود ظلی اثبات مینماید غایة ما فی الباب
ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارند نمیداند و جوهریت که قیام بخود دارد در
در ممکنات اثبات نمیکند و همه را قیام بذات او تعالی یقین مینماید سوال از این تحقیق
معلوم می شود که ذات ممکن عین ذات واجبست تعالی و ممکن با واجب متحد است
جل شانه و این محال است که مستلزم قلب حقایق است جواب گوئیم که ذات ممکن یعنی
ماهیة و حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصه است که مجالی اسما و صفات واجبست
تعالی و این اعراض را با ذات واجب تعالی و تقدس هیچ عینیتی نیست و هیچ وجه
اتحادی نه تا قلب حقایق لازم آید حیث که قیام این اعراض بآن ذات
است تعالی و تقدس جمیع اشیا اوست سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات

خود بلفظ

خود بلفظ انا مینماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن
یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت
و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن ارباب توحید وجودیست
جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون از اعراض
مجتمع است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت
حسی نیست و چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بمقوم
آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انای
او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب تعالی
و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و وراء سخن ارباب
توحید شد عجب معامله است انای ممکن به واجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند
و بقول سبحانی و انا الحق متکلم نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن
بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او تعالی و آن ممتنع است جواب
امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات او تعالی که محال است لیکن
قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن با ذات
واجبست تعالی سوال چون ممکن بتمامه عرض باشد از محل او را چاره نبود که قایم باو باشد
و آن محل کدام است ذات واجب نیست و همچنین ممتنع محل او خواهد بود جواب عرض آنست
که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قایم بغیر بود و چون از [illegible] حلول در قیام عرض

غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت
اورا محال دانسته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ در کار
نباشد محسوس و مشاهد است که قیام جمیع اشیا بذات واجب تعالی و هیچ حلولی
و محلی درمیان نیست ارباب معقول آنرا باور ندارند یا تشکک ایشان مصادم
بداهت نمیشود و یقین ما شک اینها زایل نمیکند و این مبحث واضح کردانیم ارباب طلسم
و اصحاب سیمیا چیزها می نمایند از جنس اجسام غریبه در صورت همه کس میداند که این
را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هردو بذات صاحب طلسم است
و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام شایبه حالیت و محلیه نیست
بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است بی توهم حلول و در ما نحن فیه نیز همین
تصویر است چه حضرت حق سبحانه و تعالی اشیا را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده و اتقان
و احکام در صنع اینها مراعات نموده معامله ابدی و تنعم و تعذیب سرمدی با اینها
مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قایم بذات حق اند سبحانه
بی شایبه حلول و بی مظنه حال و محل تمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان
که در آینه ظاهر شود ابلهی باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انکار و آن تماثیل
را جواهر انگاشته قایم بخود داند و اگر فرضا شخصی آن صور را اعراض داند و قایم بغیر
تصور نماید و بعلت نوهنت طالب محل آنها بود و بی محل ثبوت آنها را محال داند
آن شخص نیز سفیه است که بتقلید مردم انکار بداهت خود مینماید چه هر که ادنی تمیز

مثل سیمیا و اعراض مجسمه

دارد

دارد بداهت می یابد که آن صور را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند
همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات در رنگ آن صور اند و بیش از تماثیل مستند
نهایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور و تماثیل را بصنع کامل خود برنگی
اتقان و احکام داده است که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروی
ابدی با اینها مربوط است کما مر غیر مرة و از متکلمین نظام که از علمای معتزله است
بحکم رمیة من غیر رام علم عالم را مجموع اعراض دانسته است و از جوهر خالی انگاشته بلی ان
الکذوب قد یصدق جهل او از کوته نظری قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل
شانه ندانسته است مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است چه عرض را از قیام بغیر چاره
و بوجود جوهر قایل نیست تا قیام را به او مستند سازد و از صوفیه صاحب فتوحات مکیه عالم
را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته است و عین واحد را عبارت از ذات احدیت
داشته جل سلطانه لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده است و گفته عالم
در هر آنی بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی
چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این مبحث نموده است سالک در توسط احوال
پیش از آنکه ماسوی از نظر او مطلقا منقطع گردد در آنی چنان می بیند که عالم معدوم گشته است
و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع
موجود می انگارد تا آنگه بفنای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد در ین
زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین در توسط حصول بقا و رجوع بعالم کاهی

عالم بنظر در نمی آید و گاهی محقق میگردد و از آنجا نیز حالهٔ تجدد امثال مشهود میگردد و چون

عارف را معاملهٔ بقا و رجوع بعالم بانجام رسد و در مقام تکمیل و ارشاد استغنا و فرماید باز

عالم بنظر او خواهد در آمد و عالم را بقا و رجوع بعالم مستمر الوجود خواهد یافت پس این

معامله راجع بشهود سالک گشته نه بوجود عالم که وجود او همیشه بر یک وتیره است اگر

تذبذبست در شهود است والله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعدم بقاء اعراض دو زمان

زمان که بعضی از متکلمین گفته اند مدخول است و به ثبوت نه پیوسته و اولٰه که بر عدم بقاء

اعراض آورده اند ناتمام اند این معارف غامضه گو یا سبقی است مر اکثر یاران آنجا را

را التفات فرموده نقل آنرا هرکه شوق کند التفات فرمایند چون در رقیمه کسی بود

کدام از یاران کتابت علیحده نوشته نشد و اکتفا بهمین معارف نموده می آید والسلام

علیکم و علی من لدیکم

مکتوب چهل و ششم

الحمد لله لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمهٔ طیبه متضمن طریقت و حقیقت

و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی است در مرتبهٔ طریقت و چون

از نفی بتمام فارغ شود و جمیع ما سوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد

دیگر

و بمقام فنا رسیده بود و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبه

گرآید بمرتبهٔ حقیقت متحقق شده باشد و ببقا موصوف گشته و باین نفی

و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبه

باسم ولایة صادق می آید و نفس اماره کی باطمینان میگراید و مزکی و مطهر میگردد

پس کمالات ولایت مربوط به جزو اول این کلمهٔ طیبه گشت که نفی و اثبات است

باقی ماند جزو دوم این کلمهٔ مقدسه که مثبت رسالت خاتم الرسل است

علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است

آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود و اسم و رسم

او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبهٔ ولایة

بحصول می پیوندد کمالات نبوت که کل تا بعان را به تبعیت و وراثت انبیا علیهم

الصلوات والتسلیمات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که

محصلان ولایة اند گو یا شرایط اند از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات

نبوت ولایة را همچون طهارت باید داشت و شریعت را همچون صلوت در طریقت

گو یا ازاله حقیقیه است و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه حدیثه تا بعد از ان

کاملا کلهم شایان اتیان احکام شرعیه گردد و قابلیت ادا و نماز که نهایة مراتب قربست

و ستون دین است و معراج مومن است پیدا کند جزو اخیر این کلمهٔ مقدسه را

دریانی یافتم بیکران که جزو اول در جنب آن قطرهٔ مینمود بلی کمالات ولایة را

ردالولایة افضل من النبوة

از نبوت افضل دانسته اند و شریعت را که لب لباب است پوست انگاشته بجه کند نظر
شان مقصور بر صورت شریعت و از مغز جز پوست بدست نیاورده اند و نبوت را
بعلت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام ناقص دانسته ولایة
را که توجه عوام ناقص دانسته ولایة را که توجه بحق وارد جل و علا بران توجه ترجیح داده اند
و ولایت را افضل از نبوت گفته نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج
رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایة صورت آن کمالات
عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه ازان ذکر خواهد یافت و در
وقت نزول نبوت را در رنگ ولایة رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایة نزول
متوجه بخلق است و بباطن با حق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه
خلق است و بکلیت خود ایشان را بحق جل شانه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است
از نزول ولایة چنانچه در کتب رسایل تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق
نه در رنگ توجه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توجه عوام بخلق از جهت گرفتاری
ایشانست که باسوی دارند و توجه اخص خواص بخلق نه بواسطه گرفتاریست باسوی چه این
بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع نموده اند و گرفتاری بخالق خلق
جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران را برای هدایت و ارشاد است
تا بخالق جل سلطانه آن خلق رهنمونی فرمایند و بر مراضی مولای ایشان تعالی و تقدس
دلالت نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود ازان تخلیص ایشانست

ازرقیت

ازرقیت ماسوی فاضلتر است ازان توجهی که برای نفس خود بحق نماید جل و علا مثلا
شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد و درین اثنا نابینائی پیدا شد که پیش راه
او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه افتد درینصورت آن شخص را ذکر گفتن
بهتر است یا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا بهتر است
از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است ازو و از ذکر او و نابینا بنده است محتاج که دفع
ضرر ازو ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود و این زمان تخلیص او هم
ذکر است که امتثال امر است در ذکر ادای یک حق است که حق مولی باشد جل شانه و در تخلیص
که بامر واقع شود ادای دو حق است حق عباد و حق مولا تعالی بلکه نزدیکست که ذکر گفتن در ان
وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر
ناگفتن مستحب است و در ایام منهی و در اوقات مکروهه روزه ناداشتن و نماز
ناگزاردن از روزه داشتن و از نماز گزاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت
از طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمه نفی و اثبات
یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال اوامر و انتها
از نواهی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر است بیع و شرا بمراعات حدود شرعیه
ذکر است و همچنین نکاح و طلاق با آن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور
بمراعات مذکوره آمر و ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور است پس غفلت
را گنجایش نباشد لیکن ذکری که باسم و صفت مذکور واقع شود در تسریع التاثیر است

و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف ذکری که بامتثال او
امر و انتها از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل التقریب است هر چند ازین صفات
در بعضی افراد که ذکر شان با متثال اوامر و انتها از مناهی بر سبیل ندرت یافته شود
حضرت خواجه نقشبند میفرمودند قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی قدس سره
از راه عالم بخارا رسیده است جل سلطانه و ایضا ذکری باسم و صفت واقع شود وسیلهٔ آن
مذکوری را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام
شرعیه نمودن بی محبت تام بنا صاحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر اسم و صفت
اوست تعالی پس اول آن ذکر باید تا بدولت این ذکر مشرف کرده و معاملهٔ غایت
دیگر است آنجا نه هیچ شرط است و نه هیچ وسیله الله یجتبی الیه من یشاء بر سر اصل سخن رویم
و گوییم که مراد این معامله سه گانه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار
دیگر توان گفت که این معامله را در جنب آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست
آنچه در مرتبهٔ حقیقت حاصل شده بود و به اثبات تعلق داشت صورت این معامله بود
و این معامله حقیقت آن صورت است و همچنانکه صورت شریعت که در ابتدا مرتبهٔ عوام
بحصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت شریعت میسر میگردد
خیال باید کرد معامله که صورت او حقیقت باشد و مقدمهٔ او ولایت بود در گفت چگونه
درآید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضا بیان کرده شود که دریابد و چه دریابد این معامله وراثت
انبیا اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات که نصیب اقل

قلیل است

قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فروع ناچار اقل خواهند بود سوال
ازین معارف لازم می آید که در بعضی مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد
و با ماورای شریعت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهره است و آن معامله درین
نشاه بباطن متعلق است ظاهر همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله
و چون این نشاه دار عمل است باطن را از اعمال ظاهره و عظیم است و ترقیات
باطن مربوط باتیان شریعت است که بظاهر تعلق دارد و پس همه وقت درین نشاه
ظاهر و باطن را از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت است و نصیب باطن
نتایج و ثمرات شریعت اتم جمیع کمالات آمده و اصل جمیع مقامات گشته نتایج و ثمرات
شریعت مقصور برین نشاه دنیوی نیست کمالات نشات اخروی و تنعمات سرمدی
نیز از ثمرات و نتایج شریعت پس شریعت شجرهٔ طیبه آمد که درین نشاه و در آن
نشاه از ثمرات و فواکه آن عالم منتفع است و جهان جهان فواید از آنجا مأخوذ است
سوال ازین بیان لازم آمد که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق
و ایشان در مکتوبات و رسایل خود نوشته و بالا تحریر گذشته است که در مقام نبوت کل
دعوت است تمام رو بخلق آورده است وجه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق
دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است پس در وقت عروج باطن بحق باشد
سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت عزا اعاده حقوق ایشان نماید و در وقت هبوط تمام
بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت نمود نماید فلا منافات

و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله
بدان معنی که ممکن عین واجب سبحانه یا مرآت واجب تعالی ممکن چیز را چه یارا
که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت
که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیا در مرآت واجب تعالی و تقدس خیالی
متوهم میشوند که صور اشیا در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلولی
و سریانی نیست همچنین این اشیا را در مرآت واجب تعالی حلولی و سریانی نه چگونه
حلول متصور شود که در مرتبهٔ مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبهٔ
توهم و تخیل است و پس آنجا که مرآتست صور نیست و آنجا که صور است مرآت را از آنجا
هزاران عار است زیرا که صور را پیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی بودی
نه اگر امکان دارند در مرتبهٔ توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبهٔ تخیل دارند لیکن
این نمود بی بود اشیا چون بصنع خداوندی است جل سلطانه از خلل مصونست
و از سرعت زوال محفوظ و معاملهٔ ابدی بایشان مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی
بایشان منوط بدانند که در مرآت صورت ملحوظ اولا صور است و التفات ثانی از برای
شهود مرآت درکار است و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا همان مرآتست و التفات
ثانی از برای شهود اشیا درکار است و ایضا در مرآت صورت صور نیز مرایای احکام
و آثار مرآتند اگر مرآت طولانی است مثلا صور نیز طولانی ظاهر می شوند و مرایای طول
مرآت میگردند و همچنین اگر مرآت [illegible] میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغر در مرایای

صور ظاهر

صور ظاهر میگردد و بخلاف مرآت واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او [illegible]
شد چه دران مرتبهٔ علیا هیچ حکم و اثر نیست بلکه جمیع نسب آنجا مسلوبست اشیا چگونه مرایا
مرایا باشند و چه چیز وانمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت اسما و صفاتست
اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت
مثلا که در مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبهٔ وجوبند که مرآت
آن اشیاست اینها احکام مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم
که در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا همان مرآتست و التفات ثانی از برای شهود
اشیا که کالصور اند دران مرآت درکار است حال ابتدا رجوع است که صور بنظر
درآمده اند بعد از انکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع باخر رسد
و سیر در اشیا دور زود و دران واقع شود و استقرار در مرکز دایرهٔ امکان میسر گردد
ناچار شهود بغیب مبدل خواهد گشت و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه
معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زنند آن وقت غیب نخواهد ماند و جز
شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود از آن شهودی که قبل رجوع حاصل
شده بود چه شهودی که باخرت تعلق دارد اکمل است از آن شهودی که بدنیا
متعلق است شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع
باید دانست که از تحقیق سابق لایح گشت که صورت شیئی را که در مرآت
مینماید جز در تخیل ثبوتی نیست مرآت بر صرافت بحت خود است از حصول آن صورت

این صورت را توان گفت که اینهٔ قریب اوست و نیز توان گفت که آئینهٔ محیط آن صورتست و بآن صورتست این قرب و احاطه و معیتهٔ نه از قبیل قرب و احاطهٔ جسم بجسم است یا جوهر بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصویر آن عاجز است و در ادراک کیفیتهٔ آن قاصر پس درین صورت قرب و معیتهٔ و احاطه ثابت بود و کیفیتهٔ هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین است قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و معیتهٔ او تعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیتهٔ ایمان آریم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیتهٔ قرب و احاطه و معیتهٔ او را تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از صفات اشیا جداست و از سمات امکان و حدوث علاحده هر چند نظری و تشبیهی آنرا در عالم مجاز که قنطرهٔ حقیقت است آورده است و بآئینه و صورت ایمانی فرموده تا تیز بینان بغایهٔ او تعالی از مجازی بحقیقت برند و از صورت بمعنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهل ونهم

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند هد سبحانه الحمد لله و المنة که از کلمهٔ محبتهٔ دکلام آن اخوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوئی از جمعیتهٔ می آید ما نا که این دولت اثر قرب صحبتهٔ است گرفتاریهای لاطایل شما را نگذاشت که یکهفتهٔ صحبتهٔ دارید مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشد ان فدا غرم باید داشت جل سلطانه که از هزار روز یک روز را هم انتخاب نمیکنید و از تعلقات شتی خود را جمع نمی

نمایند

نمایند حجت بر شما درست شده است و بوجدان خود یافته اید که یک ساعتهٔ این صحبت به از اربعینات مجاهده است مع ذلک ازین صحبتهٔ گریزانید و بحیلها خود را دور می اندازید جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فایده که از قوت بفعل نیامده استعداد شما بلند است لیکن همت شما پست در رنگ طفلان از جوز نفیس بخزف زیر ما چیش آرام گرفته اید حیف است بوقت صبح شود پیدا شود روز معلوم است که با که باختهٔ عشق در شب دیجور حالا هم هیچ نرفته است فکر بر اصل باید نمود عمده این کار صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه که ماخوذ از صاحب دولتست معمور باید داشت و هر چه منافی ذکر است از ان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید فرمود و بمباحات نباید گذرانید و نماز پنج وقتهٔ بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی بلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب پنجاهم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند خبر فوت قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی تو موصنا او همه چیز عزیز تو و محبوب تر است چه اموال و چه انفس و احیا و امامة فعل اوست تعالی که دیگری را در ان مدخل نیست

پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب‌تر خواهد بود و جای آنست که محبان
از فعل محبوب لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایمانی بکراهت
دارد و مقام رضا هرچند از رغبت و سرور خبر میدهد اما مرتبهٔ التذاذ امری دیگر است

بیت
عشق آن شعله است که چون برفروخت ❊ هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند ❊ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت ❊ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ❊ والسلام علی من اتبع الهدی

صح

مکتوب چهل نهم

نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام الفصیحی که با خوی خواجه محمد کدا نموده
می آید بعد تصحیح عقاید کلامیه و بعد آیتان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جل
سلطانه بر نهجی که یاد گرفته اند باید که ذکر آن قدر استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن
نگذارد و تعلق علمی نگذرد و تعلق ❊ و حبی را از ماسوای مذکور زایل گرداند این زمان
قلب را نسیانی از ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف
و تعمل اشیا را بوی یاد دهند یاد نکند و نشناسد و همواره مستهلک و مستغرق مطلوب
بود چون معامله تا باینجا رسد یک گام درین راه زده باشد سعی نمایند که از یک
گام هم کوتهی نکنند و بدید و دانش غیر گرفتار نمانند ❊ گوی توفیق و سعادت
درمیان افکنده اند ❊ کس بمیدان در نمی آید سوارانرا چه شد ❊ بظاهر تعلقات شما

کم میباید اما بشوق تعلق خود را با ارباب تعلق محشور میدارند الراضی بالضرر
لایستحق النظر مسلٔه مقرره است والسلام

صح

مکتوب پنجاهم

الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی شریعت را صورتیست و حقیقتی صورت شریعت عبارة از اتیان
احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود منازعة
نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که جبلتهٔ او مودع است درین موطن
اگر ایمانست صورت ایمانست و اگر نمازست و اگر روزه است صورت روزه
علی هذا القیاس سایر الاحکام الشرعیة زیرا که نفس که عمدهٔ وجود انسانست و منازع الیه
هر فرد بقول انا هم اوست بر کفر و انکار خود است حقیقت ایمان و حقیقت اعمال صالحه
چگونه متصور شود رحمة خداوندیست جل شانه که مجرد صورت را قبول فرموده
بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست
تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایة فرموده است و با ذعان نفس تکلیف
نموده بلی جنة را هم صورتست و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ
خواهند شد و ارباب حقیقت جنت اصحاب صورت و ارباب حقیقت از یک فاکهه جنت
تناول نمایند صاحب صورت از آن لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر از ازواج

صح

مطهرات امهات المؤمنین با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در یک جنت
باشند واز یک فاکهة تناول فرمایند اما التذاذ وتنعم هر کدام علیحده باشد واگر
علاحده نباشد لازم آید فضل امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه
وعلی آله الصلوات والسلام ونیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص زوجه او نیز از آن
شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج است این صورت شریعت که شرط استقامت
موجب فلاح است ومستلزم نجاة اخروی ومصحح دخول جنت چنانچه گذشت وچون
شریعت درست کرد ولایة عامه حاصل شود الله ولی الذین آمنوا این زمان بعنایة الله صورة
سبحانه سالک مستعد آن گشته که قدم در طریقت نهد وروی بولایة خاصه آرد ونفس را
از امارگی بتدریج باطمینان کشد لیکن بداند که طی منازل ووصول بآن ولایة نیز
مربوط باعمال شریعت ذکر الهی جل شانه که عمدهٔ این راه است از امورات شرعیه است
واجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است واداء فرایض از مقربات
وطالب بر راه بین راه نما که وسیله تواند شد نیز مأمور شریعت قال تعالی وابتغوا
الیه الوسیلة بالجمله از شریعت چاره نبود چه صورت شریعت وچه حقیقت شریعت زیرا که
امهات جمیع کمالات ولایة ونبوت احکام شرعیه است کمالات ولایت نتایج
صورت شریعت وکمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سیجی انشاء الله
تعالی مقدمهٔ ولایة طریقت که آنجا نفی ماسوای مطلوب ورفع غیر وغیریة مقصود
وچون بفضل خداوندی جل شانه ماسوی بکلیة از نظر مرتفع گشت وروی نامی ونشان

ازاغیار

از اغیار نماند فنا حاصل گشت ومقام طریقت بانجام رسید وسیر الی الله تمام شد
بعد از آن شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است وهمچنین است مقام
بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایة بآن طریقت وحقیقت که فنا
وبقاست اسم ولایت صادق می آید واماره مطمئنه میگردد واز کفر وانکار خود باز میاید
واز مولای خود جل سلطانه راضی میگردد ومولی نیز از وی راضی میشود وکراهتها
که در جبلت خود داشت زایل میشود وگویند هر چند نفس در مقام اطمینان میرسد
از سرکشی خود باز نیاید بیت هرچند که مطمئنه گردد هرگز ز صفات خود نگردد وجهاد
اکبر که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد از آن جهاد با نفس داشته اند وآنچه بکشف فقیر در
آمده است وبوجدان خود یافته خلاف این حکم متعارف است بعد از حصول اطمینان نفس
هیچ سرکشی وطغیان نمی یابد ودر مقام انقیاد متمکن می بیند بلکه آنرا در رنگ قلب متمکن
که نسیان ماسوی نموده است می یابد که از دید ودانش غیر وغیریة گذشته است واز حب
جاه وریاست واز لذت والم وارسته مخالفت کجاست وسرکشی کرا پیش از حصول آن
اگر چه برابر سر موی تفاوت کند هر چه گویند از طغیان وسرکشی گنجایش دارد اما بعد از
حصول اطمینان مخالفت وطغیان را مجال نیست درین باب این فقیر هرچند بامعان
نظر مطالعه نموده است ودر حل این معما در هر وقت که مخالف مقرر قوم است
اما بعنایة الله سبحانه برابر سر موی در نفس مطمئنه مخالفت وسرکشی نیافته وجز استهلاک واضمحلال

در وی چیزی دگر ندیده هرگاه نفس خود را فدای مولای خود جلّ سلطانه ساخته باشد

مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت حق سبحانه و تعالی راضی گشت و حضرت

حق سبحانه و تعالی از وی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی

حق جلّ شانه هرگز نامرضی حق جلّ شانه هرگز نامرضی نمیکرده و مراد از جهاد اکبر والله

سبحانه اعلم بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبایع مختلفه است

و هر طبیعت او خواهان امری است و گریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از

قالب ناشی است اگر غضبیه است هم از آنجا هویدا یعنی سایر حیوانات که نفس ناطقه

ندارند این صفات رذیله در آنها کاین است و بشهوت و غضب و شره و حرص متصف اند

این جهاد همیشه برپاست اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب دفع این

قتال نمیفرماید در ابقای این جهاد فواید کثیره است که متضمن تنقیه و تطهیر قالبست تا کمالات

نشاه و معامله آخرت باصالة باو تواند مربوط گشت چه در کمالات باو تواند مربوط

این نشاه قالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار برعکس است قلب تابع است و قالب

متبوع و چون این نشاه خلل پذیرد و آن نشاه برتو اندازد این جهاد منقضی گردد و این

جهاد منقضی قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در اطمینان آمد و منقاد

حکم الهی جلّ شانه گشت اسلام حقیقی میسر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از ان

هرچه بعمل خواهد در آمد از حقیقت شریعت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز

خواهد بود اگر صوم است حقیقة صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس

ایمان

ایمان سایر الاحکام الشرعیه پس طریقت و حقیقت در میان صورت

شریعت متوسط گشت تا بولایه خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی

باسلام حقیقی نرسد و چون بمحض فضل خداوندی جلّ سلطانه بحقیقت

شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالات

نبوت بتبعیة و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بهره تام یابد

و نصیب وافر گیرد چنانچه صورت شریعت همچون شجره طیبه است مر کمالات

ولایة را که گویا ثمرات اویند حقیقت نیز گویا شجره مبارکه است مر کمالات نبوت را

که همچون ثمرات اویند و کمالات ولایة چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت

ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایة صور باشند مر کمالات نبوت

را که حقایق آن صور اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت

از راه نفس آمده بود که در صورت نفس امّاره طغیان داشت و بر انکار خود بوده و در حقیقت

نفس مطمئنه گشته است و مسلمان شده همچنین فرق در میان کمالات ولایة که کالصور اند

و در میان کمالات نبوت که کالحقایق اند از راه قالب است و در مقام ولایت اجزای

قالب از طغیان و سرکشی باز نمانده اند مثلا جزء ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی

خیریة و تکبر خود باز نمانده است و جزء ارضی از خست و دنائت خود پشیمان نگشته

علی هذا القیاس سایر الاجزاء و در مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتدال

آمده است و از افراط و تفریط باز گشته از ینجا تواند بود آنچه سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات

وکمالات نبوة

والسلام اسلم شیطانی شیطان خنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است و خواهان تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل رذایل است پس در کمالات نبوة هم تمکین قلب مطمئن و هم اطمینان نفس هم اعتدال اجزاء قالب و در ولایت همین تمکین قلب است و بعد اللتیا والتی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعد اللتیا والتی اطمینان نفس مر اکه اطمینان نفس را بحد کمال و بی تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا ارباب ولایة بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب رجوع مطمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال اجزاء قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع نفس بر رذایل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات دانظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن گفته سوال هرگاه اجزاء قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با اینها چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از اینها نیز مرتفع گردد جواب فرقست در میان مطمئنه و این اجزاء چه مطمئنه صاحب استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزاء بواسطه ایشان احکام شرعیه که مبنای آن بر صحو است مناسبت با استهلاک و سکر ندارند در مستهلک گنجایش مخالفت نیست و آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک مستحب بالا نرود و از از نکاب

کراهت

کراهت تنزیهیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب با وجود اعتدال اجزاء او متصور شود و در مطمئنه جهاد مجوز نباشد تحقیق این مبحث در مجلد مکتوب اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی مرحومی نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر محض فضل خداوندی جل شانه کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز با تمام رسند و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشد معلوم ومن بمحض فضل و احسان حضرت رحمن است جل سلطانه اعتقاد را در آنجا فرضیت و علم و عمل را آنجا حکم خصوصیت در فضل و کرم سابق در کرم است این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و وسعت تمام دارد و رنگ انتهی دارد که در سابق اثری از آن نبوده این مقام باصالت مخصوص بانبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و تبعیت هر کرا بنوازند و بوراثت کرا مشرف سازند معراج با کریمان کارها دشوار نیست اینجا کسی غلط نکند و نگوید که دین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج بایشان احکام شرعیه نمی ماند زیراکه گوییم شریعت اصل این کارها است و بنیاد این معاملات است درخت هر چند بالا رود و سر افراز گردد و دیوار خلیج بلند برآید و کوشکهای عالی بر ...ست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشد و احتیاج ذاتی از ایشان زایل نگردد و مثلا خانه اگر هر چند بعجت ... کند و از پستی دور تر رود و از تحانه سفل ابر ... سود و احتیاج او از سفل زایل نگردد و اگر فرضا او را خانه سفل بل

هرکرم نظلی

یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثیر خواهد نموده وزوال مستقل بزوال علو خواهد رسانید
پس شریعت همه وقت وهمه حال درکار است وبا بیان احکام آن همه کس محتاج و چون
بعنایة خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا گردد وکار از تفضل به محبت
آید مقامی پیش خواهد آمد پس عالی که بالاصالة مخصوص بخاتم الرسل علیه وعلیهم وعلی
آل کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات وبه تبعیت ووراثت اکابر این
دولت مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایة بنظر تنگ می در آید حضرت صدیق
را درآنجا بطریق وراثت تمام ف داخل می یابد وحضرت فاروق نیز باین دولت مهتدا است
وازامهات المؤمنین حضرت خدیجه وحضرت صدیقه را با آنحضرت علیه وعلی آله واصحابه الصلوة
والسلام بعلاقه ازدواج آنجا نیز می بیند والامر الی الله سبحانه ربنا آتنا من لدنک رحمة
وهیئ لنا من امرنا رشدا اخوی اعزی معارف آگاهی شیخ عبدالحی که سالها در صحبت گذرانیده اند.
چون متوجه وطن خود بوده است وانمقام بجانب ایشان تعلق داشت بضرورت چند سطر
نوشته شده و براحوال مشارالیه اطلاع داده آمد وجود اهل الله هر جا باشد مغتنم است و بشارت
مرسکان آنجا را قطب بی لمن ع فهم ودرینمان مقام اخوی اعزی شیخ نور محمد اقامت داشته اند
وبفقر ونامرادی میگذرانند غبطه می آید از انمقام که انچنین دو اهل الله آنجا جمع آمده اند وآن
السعدین متحقق گردد والسلام مکتوب پنجاه ویکم بخواجه محمد صدیق صدور یافت در بیان
کلام حضرت حق سبحانه وتعالی شفاها بعضی از کمل واقع میشود الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی اعلم ایها الاخ الصدیق الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاها

وذلک

وذلک لافراد من الانبیاء علیهم الصلوة والتسلیمات وقد یکون ذلک لبعض الکمل
من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا واذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی
محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء فی الروع
وغیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل الجامع لعالمی
الامر والخلق والروح والنفس والعقل والخیال والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم ولا یلزم من کون الکلام شفاها ان یکون المتکلم مرئیا للسامع
لجواز ان یکون السامع ضعیف البصر لا یتحمل شعشعان انواره کما قال علیه وعلی آله الصلوة
والسلام فی جواب سوال الرویة عنه نور انی اراه ولان فی شفاه خرق الحجب الشهودی لا
الوجودی فافهم فان هذه معرفة غریبة قلما تکلم بها احد والسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب پنجاه ودویم بخواجه مهدی علی کشمیری صدور یافت در ترغیب بمحبت این طایفه
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت واخلاص صدور یافت
بود مع هدایا رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بمحبت این طایفه استقامة کرامت فرماید
وبا ایشان محشور دارد هم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یحرم انیسهم ولا یخیب مستسهم وهم جلساء الله
اذا راؤا ذکر الله هم من عرفهم وجد الله نظرهم دواء وکلامهم شفاء وصحبتهم ضیاء وبهاء
هم من رای ظاهرهم خاب وخسر ومن رای باطنهم نجا وافلح خوش گفت آلهی چیست اینکه
دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشانرا نشناخت
یعنی شناخت ایشان ویافت تو از یکدیگر منفک نشید تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت

عامت و یک اعتبار یافت را و مختار قابل تقدم آن لو فت لانه المبدا فمنه البداية و الیه
و اخری و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب پنجاه و سیوم بیکی از مشایخ نواحی صدور یافت
در جواب استفسار او که اگر عبادت میکنم نفس را استغنا حاصل میشود و از زلت و خلاف
شرع که از من صادر میشود ندامت و شکستگی پیدا می آید الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی پرسیده بود بدانکه اگر در ریاضت خود را می آرم نفس را استغنا پیدا میشود و میداند که مثل
من صالحی نیست و اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج و فروتر خیال میکند
علاج این جهت توفیق آثار احتیاج و فروتنی که مبنی از ندم است در شق ثانی که پیدا
می شود نعمتی است عظیم عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامة هم که از شعب
توبه است پیدا نشود و با بیان فوت ملتذ و محظوظ بود که المذا فذنب امرار بر ذنب
است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند و اصرار کبیره دهلیز کفر است شکر این
نعمت عظمی نمایند تا ازدیادی در ندم پیدا شود و از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد
قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از
اتیان اعمال صالحه و این عجب سمی است قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود
میگرداند چنانچه آتش حطب را باجز می سازد و منشاء عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل خوب
می در آیند و مستحسن مینمایند فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبایح
مخفیه حسنات را در نظر آرد تا خود را و اعمال خود را قاصر داند بلکه شایان لعن و طرد داند
قال علیه و علی آله الصلواة والسلام رب تال للقرآن والقرآن یلعنه وکم من صایم

لیس له من صیامه الا الظماء والجوع خیال نکنند که حسنه اصلا قبح ندارد اگر اندک متوجه شوند
بعنایة الله سبحانه همه قبح یابند و بوئی از حسن احساس نکنند عجب کجا و استغنا کرا بلکه از اعمال
دید قصور اعمال باید کرد از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود نه معجب و مستغنی و چون دید
قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت افزاید و بقبول سزاوار بود و سعی نمایند که این
دید پیدا شود و او عجب ندهد و بدو نه خود التفات داالآن یشاء ربی شیئا جمیع را که این
دید قصور اعمال بوجه کمال میسر میگردد چنان می انگارند که کاتب یمین معطل و بیکار است
حسنه نیست که در کتاب او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبح و سوء است
و چون معامله عارف تا باین سرحد میرسد عومل معه ما عومل معه مصراع قلم اینجا رسید
و سر بشکست والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و چهارم بسید شاه محمد
صدور یافته در بیان آنکه متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام هفت درجه است
و بیان تفصیل هر درجه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی متابعت
آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که سرمایه سعادت دینیه و دنیویه است
درجات و مراتب دارد درجه اولی مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام
شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلب و پیش از اطمینان نفس که مربوط
ولایت مربوط است و علماء ظاهر و عباد و زهاد که معامله شان باطمینان نفس نرسیده
همه درین درجه متابعت شریک اند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس درین
مقام از کفر و انکار خود نرسته است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد

این صورت متابعت و رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و رستگاری آخرت و منجی
از عذاب نار است و مبشر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس خود را اعتبار ننموده است
بتصدیق وکفی فرموده است و نجات را مربوط بآن تصدیق ساخته بیت می‌توانی
که دهی اشک مرا حسن قبول ای که در ساختهٔ قطرهٔ بارانی را درجهٔ دویم از متابعت
اتباع اقوال و اعمال اوست علیه و علی آله الصلوات والسلام که بباطن تعلق دارد
از تهذیب اخلاق و دفع رذایل صفات و ازالهٔ امراض باطنیه و علل معنویه که
که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بارباب سلوکست که طریقه صوفیه را
از شیخ مقتدا اخذ نموده بوادی و مفاوز سیر الی الله را قطع می‌نمایند و درجهٔ سیوم
از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه و علی آله الصلوات
والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارند این صورت درجه مخصوص بارباب ولایتست
که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبهٔ ولایت بانجام رسید نفس مطمئنه
گشت و از طغیان و سرکشی باز نماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آمد بعد ازین هر چه
از متابعت کوشد حقیقت متابعت خواهد بود اگر نماز ادا می‌نماید حقیقت متابعت
بجا می‌آورد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است علی
هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شرعیه حقیقت اتباع کاین است سوال حقیقت
نماز و روزه بچه معنی است نماز و روزه افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه
فرموده است ادا یابد حقیقة ادا یافته باشد صورت چه بود و حقیقت وراء آن چه باشد

جواب

جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام شرعیه است اتیان احکام
از وی باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبة
قبول احکام شریعت نموده اتیان احکام از وی باعتبار حقیقت است مثلا منافق
و مسلم هر دو ادا نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجا می‌آرد
و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت باعتبار
انکار و اقرار باطن است در درجهٔ اطمینان نفس و اتیان حقیقت اعمال صالحه که بعد از
حصول کمالات ولایت خاصه که بدرجهٔ سیوم متعلق است حاصل میگردد این درجه
چهارم درجه است از متابعت درجه اولی صورت این متابعت بوده و این حقیقت
اتباع است این درجه چهارم از اتباع مخصوص به علماء راسخین است شکر الله
تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعت متحقق اند و اولیا را قدس الله تعالی
اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان
مر نفس را بتحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین را از آن کمالات
بطریق وراثت نصیب است پس علماء راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت
که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت
شریعت متلبسند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علمای راسخین
بیان کنم تا هر نادانی دعوی رسوخ ننماید و اماره خود را مطمئنه نه انگارد عالم راسخ
کسی است که او را از تأویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و آنها اسرار حروف

مقطعات اوایل سور قرآنی بهره دارد و تاویل وجهذات که آن ناشی از علم ظاهر است
با سرار کار ندارد واصحاب متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ
تاویل دو بعقد رفت و تاویل وجه ذات که آن ناشی از علم ظاهر است با سرار کار ندارد
اصحاب این اسرار بعضی اند علیهم الصلوات والتسلیمات واین رموز اشارات
معاملات ایشانست و به تبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت عظمی
مشرف سازند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت
متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوات والسلام کاه هست که بی توسط
فنا و بقا و بی توسل سلوک وجذبه میسر کرده تواند بود که از احوال و مواجید واز
تجلیات وظهورات هیچ درمیان نباشد واین دولت نقد وقت بود ولیکن
از راه ولایة باین دولت رسیدن اقربست از انکه براه دیگر برسد وآن راه دیگر بزعم
این فقیر التزام سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب
از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیئه احتراز ننماید بوئی از این
دولت بمشام جان او نرسد واین معنی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت
غرق گشته است وبظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت
زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علماء این وقت رواج دهندهای بدعت اند
ومحو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه
باستحسان آن فتوی میدهند ومردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر
ضلالت

ضلالت شیوع پیدا کند وباطل متعارف شود وتعامل گردد مگر نمیدانند
که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر است همانست که از صدر اول
آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال
الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ
بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز
وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا
علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه
علیه وعلی آله الصلوات والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا
کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری
انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل وشک نیست که علم تعامل
کافه انام وعمل جمیع قری وبلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر
اول که فی الحقیقة تقریر است از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ورجوع
است بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعة کجا ست وحسن بدعة کدام
اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبة خیر البشر کافی بوده علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات واز علماء سلف هر که بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه
اختیار طریق صوفیه نماید و بسلوک وجذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعة نامرضیه

اللهم ثبتنا علی متابعة السنة وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة
علیه وعلی آله الصلوات والسلام والتحیة درجه پنجم از متابعت اتباع در کمالات
آن سرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که علم وعمل را در حصول آن کمالات
مدخلی نیست بلکه حصول آنها مربوط بمحض تفضل واحسان خداوندیست جل سلطانه
واین درجه بس عالی است درجات سابق را بآن متناهی نیست این کمالات بالاصالة
مخصوص بانبیاء اولوا العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات وبه تبعیت ووراثت
اگر این دولت مشرف سازند درجه ششم از متابعت اتباع آن سرور است
علیه وعلی آله الصلوات والسلام در کمالاتی که مخصوص بمقام محبوبیت آن سرور است
علیه وعلی آله الصلوت والسلام چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد تفضل واحسان
بوده درین درجه ششم افاضه کمالات آن بمجرد محبت است که فوق تفضل واحسان
است ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل را نصیب است این پنج درجه متابعت متابعت
غیر از درجه اولی همه بمقامات عروج تعلق دارند وحصول اینها بصعود وعروج است
درجه هفتم از متابعت آنست که تعلق بنزول وهبوط دارد واین درجه سابع از
متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق
قلبست وهم تمکین قلب وهم اطمینان نفس است وهم اعتدال اجساد قالب که از طغیان
وسرکشی باز نمانده اند درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند واین درجه
همچون کل است مرآن اجزاء را درین مقام تابع به متبوع بر نهجی شباهت پیدا میکند

که گویا

که گویا اسم تبعیة از میان منجر شود وامتیاز تابع ومتبوع زایل گردد وچنان متوهم
می شود که تابع در رنگ متبوع هرچه میگیرد از اصل میگیرد وگویا هر دو از یک
چشمه آب میخورند وهر دو آغوش یک کنار اند وهر دو در یک بستر اند وهر دو
شیر وشکر اند تابع کجا ومتبوع کدام وتبعیت کو در اتحاد نسبت تعالی گنجایش ندارد
عجب معامله است درین مقام هرچند بامعان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت
هیچ ظاهر ومنظور نمیگردد وامتیاز تابعیت ومتبوعیت اصلا مشهود نمیشود این قسم
هست که خود را طفیلی میداند ووارث نبی خود می یابد علیه وعلی جمیع الانبیاء
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مانا که تابع دیگر است وطفیلی ووارث
دیگر هرچند همه در قطار تبعیت اند ظاهرا در تابع حیلوله متبوع در کار است ودر طفیلی
ووارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع اولش خوار است وطفیلی [illegible]
هر دولتی که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات والتحیات سعادت
امتانست که بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ازان دولت بهره یابند
واز اولش ایشان تناول نمایند بیت در قافله که اوست دانم نرسم این
بس که رسد ز دور بانگ جرسم تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت متحلی شود
وآنکه بعضی از درجات متابعت دارد وبعضی ندارد تابع فی الجمله است علی تفاوت
الدرجات علمای ظواهر بجنبه اولی خرسند اند کاش آن درجه را هم سرانجام بدهند
متابعت را مقصور بر صورت شریعت داشته اند وورای آن امری دیگر نانگاشته

طریقهٔ صوفیه را که وسیلهٔ حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند الذکر شان

پیر و مقتدای خود را غیر از هدایه و بزدوی ندانسته **بیت** جوآن کرمی که در سنگی نهانست

زمین و آسمان او همانست؛ حفظنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة

علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والتحیة وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء الکرام

والملائکة العظام وعلی جمیع اتباعهم الی یوم القیام **مکتوب پنجاه و پنجم بمخدوم زادهٔ**

عالی درجات خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بیان آنکه قرآن مجید جامع

جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه رضی الله عنه و مدائح

صوفیه علیه و بیان آنکه اصل این کار شریعت است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است

بلکه جامع شرائع متقدم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن

قسم اند که بعبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام

و خواص از اهل لغت درین فهم برابرند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که بطریق

اجتهاد و استنباط مفهوم میگردد و این فهم مخصوص بائمهٔ مجتهدین است که آن مردود

باشد بقول جمهور و اصحاب کرام آن سرور علیه و علیهم الصلوات

والتسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور که اوان وحی بوده علیه و علی آله

الصلوة والسلام در میان خطا و صواب متردد نبود بلکه بوحی قطعی صواب محق از

خطا و مخطی متمیز میگشت و حق بباطل ممتزج نمی ماند که توقف و تشبث بغیر خطا مجوز نیست

بخلاف

بخلاف احکامی که بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند

در میان صواب و خطا متردد است لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر

گشته است موجب یقین است مفید عمل و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ما جا

موجب ظن باشد که مفید عمل است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآنی از آن

نوع است که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلامی از جانب منزل آن از جانب

احکام جل سلطانه حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص

به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوات غیر پیغمبر را این اعلام نکنند این احکام هر چند ماخوذ

از کتاب است اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام ناچار

این احکام را منسوب بسنت داشته آمد که مظهر آنها سنت است در رنگ آنکه احکام

اجتهادیه را قیاس بمثبت کنند با عتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است پس سنت و قیاس

هر دو مظهر احکام باشند اگر چه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند برای است

که مجال خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر از احکام

شباهت باصل دارد گویا مثبت احکام است هر چند فی الحقیقة مثبت جمیع احکام همان

کتاب عزیز است و پس باید دانست که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی

آله الصلوات والسلام مجال خلاف است اگر آن غیر به پایهٔ اجتهاد برسد و احکامی که

بعبارت یا اشارت و دلالت نص ثابت شده است و همچنین احکامی که مظهر آنها

سنت است احدی را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است

پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه متابعت رای پیغامبر لازم نیست علیه و علی آله
الصلوت والسلام بلکه صواب در ان موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه است
باید دانست پیغمبرانی که متابعت شرایع پیغمبران اولی العزم مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات
واجب بر ایشان اتباع همان احکام است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت
و دلالت ثابت شده است نه آن احکام که به اجتهاد و سنن ایشان ظاهر گشته زیراکه در
احکام اجتهادی هرگاه مجتهد امت را متابعت لازم نبود چنانچه گذشت پیغمبر متابع را چگونه
متابعت لازم باشد و احکامی که مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن احکام
باعلام حاصلست پیغمبر غیر اولی العزم را نیز آن احکام باعلام او تعالی ثابت است متابعت
چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیراکه باندازهٔ هر وقت و مناسب هر کس احکام
علیحده است گاهی حل مناسبت و گاهی حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحرمت آن
بحل امری شده بود و پیغمبر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو خود
از صحیفه منزل است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ مینمایند یکی از آنجا
حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن
بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی
گنجایش ندارد زیراکه آنجا تردد در صواب و خطا جایز نیست بلکه نزد حق جل و علا
یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را مجال نیست جواب
رواست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم حق جل و علا در یک

واقعه

واقعه متعدد نباشد نسبت بتعدد قوم و لا محذور آری در امت خاتم الرسل این معنی راست
نمی آید که کافه انام شریعت بیک حکم محکوم شده در یک واقعه نزد خدا جل سلطانه ایجا دو حکم
نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر متابع او در آن
امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ حکم اول باشد و این جایز نیست که نسخ
مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی لازم می آید
که حکم ثانی عام بود نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید
حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول جنگ ندارد
نمی بینی در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد دیگر در همان واقعه حکم بحرمت
مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این و آن تفاوت فاحش است که اینجا
رای است و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد
اما تعدد قوم علاج آن مینماید چنانکه گذشت پس در شرایع ما تقدم احکامی
که به اجتهاد و اعلام ثابت شده است و بسنت و اجتهاد منسوب اند نسخ در آنها متصور
که این احکام نسبت ببعض است نه ببعض دیگر پس اجتهاد پیغمبری و همچنین سنت
او را قع اجتهاد و سنت پیغمبر دیگر نمیتواند شد که آن نسبت بقومی است و این نسبت
بقوم دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافه انام یا نسبت بیک گروه باشد البته نسخ است
چنانچه در این شریعت که حکم نسبت بکافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس سنت
لاحق پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوة والتحیات ناسخ باشد مر سنت
سابق

اورا علیه و علی آله الصلوة والسلام و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که بعد از
نزول متابعت این شریعت خواهد نمود اتباع سنن آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
نیز خواهد کرد که نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیکست که علماء ظواهر مجتهدات اورا
علی نبینا و علیه الصلوات والسلام از کمال دقت و غموض ماخذ انکار نمایند و مخالف
کتاب و سنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع و تقوی
و بدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم
آن عاجزاند و مجتهدات اورا بواسطه دقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند
و اورا و اصحاب اورا اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه و درایته
و عدم الاطلاع علی فهمه و فراسته امام شافعی کرشمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان
دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای از جراتهای قاصر نظران که قصور
خود را بدیگری نسبت نمایند بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ۞ حاش لله که برآرم
بزبان این گله را ۞ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ۞ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را
و بواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول
سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب
امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم
خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که
شان او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید علماء امت فرماید

بی شایبه

بی شایبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر
کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید و سایر مذاهب در رنگ حیاض و جداول
بنظر می درآیند و بظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام
متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان و این مذهب با وجود کثرت متابعان
در اصول و فروع از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده
دارد و این معنی مبنی از حقیقت است عجب معامله امام ابو حنیفه در تقلید سنت
از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت
میداند و برای خود مقدم میدارد و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف صحبت خیر البشر
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند
مع ذلک مخالفان اورا صاحب رای میدانند و الفاظی که مبنی از سوء ادب است
باو منتسب میسازند با وجود آنکه همه بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق دهاد که آزار رئیس دین و رئیس اسلام
ننمایند و سواد اعظم اسلام را ایذا نکنند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم جماعه
که این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان
برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از
اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشد بلکه از جرگه اهل اسلام بیرون
بود این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش

ابطال شطر دین است ما فقهی چند احادیث چند را یاد گرفته اند و احکام شرعیه را
منحصر دران ساخته ماورا معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزول ایشان ثابت
شده منتفی می سازند بیت چو آن کرمی که در سنگی نهانست زمین و آسمان
او همانست وای هزار وای از تعصبهای بارد ایشان و از نظرهای فاسد
ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و سه حصه فقه او مسلم داشته اند و در ربع باقی
همه شرکت دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند با وجود
التزام این مذهب مرا با امام شافعی گوییا محبت ذاتیست و بزرگ میدانم لهذا در بعض
اعمال نافله تقلید مذهب او مینمایم اما چکنم دیگران را با وجود وفور علم و کمال
تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می یابم والامر الی الله سبحانه برسر
اصل سخن رویم و گوییم که بالا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگرچه آن
اختلاف از پیغامبر صادر شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف در احکام
کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضا بتحقیق پیوست مقرر شد که معتبر در اثبات
احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت
احکام است بعد این چهار ادله شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد
الهام مثبت حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت ننماید
ارباب ولایة خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان مزیتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد و ذوالنون و بسطامی و جنید و شبلی

بایزید

با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنانند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند
آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات
اینانند و ارباب تجلیات و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلای
محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند از دید و دانش غیر حق
آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در عالم بیعالم اند
و با او خود بیخود اند اگر میزیند برای او میزیند و اگر می میرند برای او می میرند مبتدیان
ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که بی نشان قدم اول شان نسیان ماسوی است از قدم ثانی این جماعت
دانا یید که بیرون آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است الکار گاه
ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ مینمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای
و اجتهاد خود است ایشان نیز در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی روحانیت
حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوة والسلام ظاهرا ان
سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود معامله منتهی دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح
و مویّد این تشخیص است آنچه حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره منقول است
که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع

شد شیخ فرمود ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود
که حضرت خضر از محمدیان نیست از اهل سالف است چون چنین باشد محمدیان را چگونه
واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام شرعیه که اهل الله
مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتایج این احکام اند مقصود از درخت
نشاندن حصول ثمرات اوست و تا زمانی که درخت بر پاست ثمرات متوقع است و چون
در اصل درخت خلل رفت ثمرات معلوم گشت معطل باشد که درخت را بر و ثمرات را توقع
دارد هر چند درخت اینک تربیت کنند ثمرات ببار آید ثمره اگر چه مقصود هست اما فرع
شجره است ملتزم شریعت و مداهن شریعت را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام
دارد صاحب معرفت هر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکه مداهن است از معرفت نصیب
ندارد بالغرض آنچه بزعم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قبیل استدراج است که جوکیه
و براهمه را در آن شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و الحاد پس درست
که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی از اسرار و دقایق
فهم کنند که ظاهر شریعت از آن معارف ساکت است در حرکات و سکنات اذن و عدم
اذن او تعالی دریابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی اوقات ادای بعضی از
عبادات نافله را غیر مرضی یابند و بترک آن ماذون گردند گاهی قوم را از تفریط فهمند احکام
شرعیه با وقات موقتند و احکام الهامیه همه وقت ثابته و چون حرکات و سکنات
این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نزد ایشان فرایض باشند مثلا

ملاحظه

بیک فعل ثبت یک شخص بحکم شریعت نفل است و همان ثبت شخص دیگر بحکم الهام فرض
پس دیگران گاهی ادای نوافل مینمایند و گاهی بترک امور مباحه میکوشند و این بزرگواران
چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند بعطای فرایض ادای نوافل مستحب و مباح
دیگران فرض است از اینجا علو شان این بزرگواران باید دریافت علمای ظاهر فرض معنی
دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران
را در آن اخبار شرکت نمیدانند این معنی منافی وراثت و نفی است مر بسیاری از علوم
و معارف صحیحه را که بعین متین تعلق دارد آری احکام شرعیه مربوط بادله اربعه است که
الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینیه ماورای احکام شرعیه بسیار است که خامس ادله آنها اصل
الهام است توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد الکتاب و سنت این اصل تا انقراض
عالم بر پاست پس دیگران را با این بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات
عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران شد و عوام
بخلاف این حاکمند آنها عابد میدانند و اینها را بیکار می شمرند **سوال** چون دین بکتاب
و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد
جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زایده در دین چنانچه اجتهاد
مظهر احکام است الهام مظهر دقایق و اسرار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است
هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند برای است و این مستند بخالق

رای جل سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبهه
اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن
اعلام قطعی ربنا آتنا من لدنک رحمة وهی لنا من امرنا رشدا **مکتوب پنجاه و ششم**
بمولانا عبد الغفور دانیالی صدور یافته در بیان آنکه معامله عارف بجائی میرسد
که سیئات دیگران در حق وی حکم حسنات پیدا میکنند قال الله تبارک و تعالی اولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش بعنایة الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله
الصلوة والسلام تا بجائی میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و ذمایم دیگران
حمیده او میشود مثلا ریا و سمعة که از سیئات دانند و رذایل اوصاف در حق او حسن ابد میکنند
و حکم حمد و شکر میگیرد زیرا که این درویش جمیع اقسام عظمت و کبریای را از خود مسلوب ساخته
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر
و کمال را از خود دور داشته باو تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و نقص هیچ
نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت
و کبریائی بظاهر متوجه او شود او را از زینه خواهد یافت که از ذات او بفوق بجناب که منسوب داشت
و بجنابی که شایان عظمت و کبریائیست خواهد رسید همچنین هر صفت حسن و جمال
و خیر و کمال که پیش از زینه بودن از [illegible] بینها نصیب او نیست الا آنکه حاصل آن نات را جمع آن کس
در صورت ریا و سمعه مقصود او اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت
حق است سبحانه و اعلام احسان او و چون که نسبت باو نیز وقوع کند آن دیگر ریا و سمعه حمد و شکر

قبلهٔ

حق باشد تعالی و تقدس که از ذاته بمجدت آمده است و علی هذا القیاس سایر الصفات
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما والسلام **مکتوب پنجاه هفتم**
بملا غازی نایب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل شانه اولی است از صلوات
فرستادن بخیر البشر علیه من الصلوات و من التسلیمات اکملها اما ذکری که بنابر آن
قبولیت دارد باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و ما یناسب ذلک
چندگاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام
صلوات درود می فرستادم نتایج و ثمرات عاجله بران مترتب می یافتم و بدقایق و اسرار
ولایة خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة مهتدی گشتم چون مدتی
برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال
زایل شد و بر صلوة موقته اقتصار افتاد دران وقت خوش می آمد که بجای صلوات
به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند
آخر بعنایة الله سبحانه معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است
هم مرسل را و هم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده من شغله ذکری
عن مسالتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین وجه دوم آنکه چون ذکر ماخوذ از حضرت
پیغمبر است علیه الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل
آن ثواب میرسد علیه و علی آله الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر
من عمل بها و همچنین هر عملی نیکی که از ایشان بوجود آید اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد

بپیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر عامل چیزی
نقصان کنند و هیچ در کار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است
جل سلطانه عامل را درین صنیع نیست آری اگر از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آید باعث
ازدیاد اجر عامل خواهد بود واین زیادتی بپیغمبر عاید نخواهد گشت ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد
حق است سبحانه وطلب اجر طفیلی اوست و در درود مقصود اصلی طلب حاجات است
شتان ما بینهما پس فیوضی که از راه ذکر این رتبه ندارد به پیغمبر رسد باضعاف زیاده
خواهد بود از ان برکاتی که از درود بادو برسد علیه الصلوة والسلام باید دانست که
هر ذکر این رتبه ندارد ذکری شایان قبول است که باین مزیت مخصوص است ذکری که
نه اینچنین است درود برو مزیت است و وصول برکات از درود بیشتر متوقع است
لیکن ذکری که طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید و بشرایط طریقه بان مداومة کند
از درود و گفتن افضل است چه این ذکر وسیله آن ذکر است تا این ذکر نکند آن ذکر نرسد
ازینجاست که مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر گفتن
تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر فرایض و سنن نموده اند و از امور نافله منع ساخته اند
ازین بیان لایح گشت که هیچ فردی از امت اگر چه در کمالات بدرجه علیا رسد به پیغمبر
خدا مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بتوسط متابعت
شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز

بعنی ذکری که به نیت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کنند پیغمبر را زیاده از درود
بر دی صلی الله علیه وسلم
اجر دارد

ثابت

ثابت باشد با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه الصلوة
والسلام و همچنین آن فرد کامل بمرتبه هیچ نبی که متابعت نکرده باشد و دعوت
پیغمبر نرسد اگر چه آن پیغمبر ا هیچ یکی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول
ننموده بود چه هر نبی مبعوث بالاصالة بدعوت بعثت و به تبلیغ شریعت مامور است و انکار امتان
در دعوت و تبلیغ قصور پیدا نکند و مثل ظاهر است که هیچ کمالی برتبه دعوت
و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله الی الله من حبب الله الی عباده و حبب
عباد الله الی الله و هو الداعی والمبلغ شنیده باشند که در خبر آمده است روز قیامت
سیاهی علما را با خون شهیدان فی سبیل الله وزن کنند و سیاهی آن
به بیلد و این خون را جح آید علما را بتاز این دولت میسر نشده است هر چه دارند طفیلی
نبوتی است اصل اصل است و فرع مستنبط از اصل از ینجا فضل داعیان و مبلغان
این امة باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات است و داعیان و مبلغان
در درجات متفاوت اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام
دارند و آنکه علم و صوفیت که بریت احمر است و شایان دعوة و تبلیغ ظاهر و باطن
و نایب و وارث پیغمبر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان
این امت را که تبلیغ حدیث نبوی مینمایند علیه وعلی آله الصلوة والسلام
افضل این امت دانسته اند محل خدشه است و اگر نیست به مبلغان ظاهر گفته اند
که انجا یافته شود و فضل مطلق مر مبلغ جامع را است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ

باطن وهم بظاهر دعوت کند وهم بباطن لان فی الاقتصار قصوراً ینافی اطلاق الفضل فافهم فلا تکن من القاصرین بلی ظاهر هر چند عمده است ومناط نجات وکثرة البرکة وعموم المنفعت اما کمال او مربوط بباطن است ظاهر بی باطن ناتمام وباطن بی ظاهر نافرجام وآنکه باطن را بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه وهشتم بمحمد تقی سمار صدور یافته در جواب استفسار از آدمهائی که پیش از حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة گذشته اند وبیان بعضی غرائب عالم مثال ورد جماعه که بتناسخ قایلند وجماعه دیگر که نقل روح میگویند وبیان کمون وبروز وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین صحیفه شریفه که از حسن انشاء وعلو فطرت التفات فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشت سلمکم الله سبحانه اندراج یافته بود که شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکنند که آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان الله خلق مائة الف آدم وحکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طوف کعبه معظمه چنین ظاهر شد که همراه من جمعی طوف میکنند که من ایشانرا نمی شناسم در اثناء طوف ایشان دو بیت عربی خواندند که یکی از آن دو بیت اینست بیت لقد طفنا کما طفتم سنینا بهذا البیت طرا اجمعینا چون این بیت شنیدم در خاطرم چنین گذشت

که اینها

که اینها ابدان عالم مثال اند ومقارن این خطور یکی از اینها بجانب من نگاه کرد وفرمود که من از جمله اجداد توام من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال است من از وی تعجب کردم گفتم که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا وعلیه الصلوة تا این دم هفت هزار سال تمام نشده است فرموده تو از کدام آدم میگوئی این آدم است که در اول دوره هفت هزار خلق شده است شیخ فرمود درین وقت آن حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول است مخدوما مکرما میگویم بعنایة الله سبحانه آنچه برین فقیر لایح گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است ودر زمین خلافت یافته ومسجود ملایک شده صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهم اجمعین غایة ما فی الباب آدم چون بصفت جامعیت مخلوق گشته است ودر حقیقت خود لطایف واوصاف بسیار دارد وپیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات یا لطیفه از لطایف او باتجلی خداوندی جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است وبصورت آدم ظاهر شده ومسمی باسم او گشته کار وبار آدم منتظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد وتناسل که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته وکمالات صوری ومعنوی مناسب آن

عالم نیز یافته‌اند شایان عذاب و ثواب گشته بلک در حین او قیامت قایم شده بهشتی
به بهشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد از ان دوری از ادوار بتجدید الله سبحانه صفتی
یا لطیفه دیگر از صفات و لطایف او و علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در همان عالم
بمنصه ظهور آمده بوکالت دیار باری که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود آمده
و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از ان صفات و لطایف او و علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام بفعل پیوسته و چون آن ظهور نیز دوره خود را اتمام کرده ظهور رابع بثبوت
پیوسته الی ماشاء الله تعالی و چون دوایر ظهورات مثالیه او که تعلق بصفات و لطایف
او داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامعه در عالم شهادت بایجاد خداوندی جل
سلطانه بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطانه معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم
باشند اجزاء همین آدم اند و دست و پای وی اند و مبادی و مقدمات وجود او شده
جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال فوت او گذشته است لطیفه بوده است
در مثال از لطایف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طوف بیت الله که میکرده
در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه نیز در مثال صورتی و تشبیهی بوده است که اهل آن
عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را دور و در فرستاده و تعمق بسیار نموده جد عالم
شهادت آدم دیگر بنظر نه در آمده و غیر از شعبه‌های عالم مثال نیافته و آنکه بدین
مثالی گفته که من جد توام و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشت اول دلیلی است
بر آنکه ادمهای پیش از ظهور صفات و لطایف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده

دارند

داشتند و این آدم میان ایشان را با این آدم چه نسبت و با جد بود و از خلقت این آدم هفت
هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد چا بجد گو مراد اباهای ایشان مرحلات
ازین حکایات تناسخ می فهمند و تحریکت که توهم عالم قایل گردند و از قیامت کبری
انکار نمایند بعضی از ملاحده که بباطن خود را به شیخی گرفته اند حکم بجواز تناسخ مینمایند
و می انگارند که نفس تا زمانی که بحد کمال نرسد از تقلب ابدان او را چاره نبود و میگویند
چون بحد کمال رسید از تقلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت
او که بکمال اوست میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از انچه از دین
بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد
و معذب کدام بود این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار
حشر اجساد است چه بزعم ایشان نفس را احتیاجی بجسد که آلت کمالات اوست نمانده است
تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد
انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه
هم بدتر است که آنها در تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم
اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب نیز و اینها عذاب
دنیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه و از بعضی دیگر از اولیاء الله است نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه
و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت

بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال
و افعال از ارواح این بزرگواران است که بمشیة الله سبحانه خود متجسد باجساد گشته
مثالیه و افعال عجیبه گشته اند جسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ آنست که روح
پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغایر آن روحست تعلق گرفته
باشد و چون خود متجسد گردد تناسخ چه بود جنیان که متشکل باشکال میگردند
و متجسد باجساد می شوند و درین حال اعمال عجیبه که مناسب این اشکال و اجساد
است بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست حلولی نه هرگاه جنیان را بتقدیر الله
سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح
کمل را اگر این قدرت عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج بدلیل دیگر
ازین قبیل است آنچه از بعضی اولیا الله نقل میکنند که در یک آن در اماکن متعدده
حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطایف ایشان متجسد
باجساد مختلفه اند و متشکل باشکال متباینه و همچنین عزیزی که مثلا در هندوستان
توطن دارد و از آن دیار نه بر آمده است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند
میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن
عزیز گذشته است و جمعی دیگر نقل میکنند که ما اورا در روم دیده ایم و جمعی دیگر
در بغداد دیده اند این همه تشکل لطایف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست
که آن عزیز را ازین تشکلات اطلاع نبود لهذا در جواب آن جماعات گاه میگوید

که این

که این همه بر من تهمت است من از خانه نه بر آمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم
و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و همچنین ارباب حاجات از اعزه
احیا و اموات در مخاوف و مهالک مدد و طلب مینمایند و می بینند که صورت آن عزیز حاضر
از
شده دفع بلیه از ایشان نموده است گاه هست که آنرا دفع بلیه اطلاع بود و گاه نبود
ازما و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکل لطایف آن اعزه است و این تشکل گاه
در عالم شهادت بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه
و علی آله الصلوت والسلام بصور مختلفه در خواب می بینند و استفاده ها می نمایند
این همه تشکل صفات و لطایف اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام بصور مثالی
و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند و حل مشکلات میفرمایند
مکون و بروز که بعضی از مشایخ گفته اند به تناسخ مساس ندارد زیرا که در تناسخ
کمون
تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیوة است و برای حصول حس و حرکت آن
بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای این غرض نیست بلکه
مقصود ازین تعلق حصول کمالات مر آن بدن را و وصول بدرجات مر او را
چنانچه جنی بفرد انسانی تعلق پیدا کند و در تشخص او بروز نماید این تعلق برای حیات
این فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک بود پیش ازین تعلق است و چیزی که ازین
تعلق در وی حادث میشود ظهور صفات و حرکات و سکنات آن جنی است
و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارت مکون و بروز هم لب نمیکشایند و ناقصان

را در بلا و فتنه نمی اندازند نزد فقیر مکون و بروز هیچ در کار نیست کاملی اگر ترتیب
ناقصی خواهد بی آنکه در وی بروز نماید باید که باقدار خداوندی جل سلطانه صفات
کامل خود را در مرید ناقص منعکس سازد و بتوجه والتفات آن انعکاس را اثبات
و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات رذیله بصفات
حمیده گراید و هیچ مکون و بروز در میان نبود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم و بعضی دیگر بنقل ارواح قایل اند میگویند روح را بعد از کمال
قدرتی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و ببدن دیگری داخل شود
نقل میکنند عزیزی که این کمال و این قدرت را داشت در جوار او جوانی فوت
کرد این عزیز بدن خود را که بسن کبر رسیده بود گذاشته در بدن آن جوان
داخل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی زنده این قول مستلزم
تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن بدن است این قدر فرق
که قایل به تناسخ به نقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات
مینمایند و آنکه بنقل روح قایل است روح را کامل می انگارند و بعد از کمال روح
اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول تناسخ هم ساقط تر است
زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطلست
و نقل روح را بعد از حصول کمال برده اند اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل
ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن

بدن ثانی برای چه بود و اهل کمال تماشا نمی خیشند همت ایشان بعد از حصول کمال
تجرد از بدن است نه تعلق با بدان زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است
بحصول پیوسته و ایضا در نقل روح اماتت بدن اولست و احیاء بدن ثانی است
پس بدن اول را از حصول احکام برزخ چاره نبوده و از عذاب قبر گذرنه
و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات می نمایند حشر در حق او در دنیا ثابت
گشت الکرام که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر
قایل باشند و بحشر و نشر معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان
خود را بمسند شیخی گرفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا فاضلوا ربنا لا
تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة
سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تذییل در بیان بعضی از علوم
و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال تعلق دارند باید
دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است هرچه در جمیع عوالم است
صورت او در عالم مثال است معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند
حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال هست و لله المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب
خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف خیالچه مثل نیست مثال هم نیست فلا تضربوا
لله الامثال خیال است چه جمیع اشیا را در خیال صورت متصور است کیفیات
احوال و مقامات سالک را خیالی است که تصویر کرده مینماید و ارباب علم مبانی و

و در عالم صغیر نمونه عالم مثال

واگر خیال نبود یا کوتهی کند وجهل لازم بود از ینجاست که فوق مرتبه ظلال جهل

وحیرتست چه تنگ وبوی خیال با مراتب ظلالست هرچه ظل نیست خیال را آنجا

گنجایش نیست هرگاه صورت تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت در خیال

که پرتوی است از مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود فلا جرم لا یکون

ثمه الا الجهل والحیرت وهر جا علم نبود گفت بنود ومن عرف الله کل لسانه نشان

آنست وهر جا علم بود گفت وگو بود ومن عرف الله طال لسانه در ظلالست فعل بود

یا صفت اسم بود یا مسمی پس هرچه محفوظ خیالست چون از ظلالست معلولات

وبعلت جهل ومجهول مبتلا بیش ازین نیست که چون از آثار و علامات مطلوبست مفید

علم الیقین است عین وحق ماوراء ظلال وخیالست خلاصی از تخت خیال

وقتی میسر گردد که سیر انفسی را نیز در رنگ سیر آفاقی واپس انداز دو در بادراد

آفاق وانفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر گردد تا حیات

خیال دامن گیر ایشانست واقلی را از اکابر اولیا این دولت درین نشاه میسر گردد

باوجود حیوة دنیوی از تصرف سلطان خیال بیرون می آیند ومطلوب را بحث بی

وجهل او در کنار میگیرند درینوقت تجلی ذاتی برقی در حق این بزرگواران دایمی میگردد

ووصل عریانی پرتو می اندازد شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین

ما یتجرع سوال جمعی در واقعات ومنامات در مثال وخیال می بینند که ما پادشاه

شده ایم وخدم وحشم خود را معاینه مینمایند ونیز می بینند که ما قطب شده ایم وعالم

ادی

بیان آنکه جمیع ... در ظلال بود
تحقیق در بیان فوق ... است

روی بادارد در عالم نقیض واخافت که عالم شهادة است هیچ ازین کمالات

بظهور نمی آید این رؤیة هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جواب این رؤ

مجلی از صدق دارد وبیانش آنست که معنی پادشاهت وقطبیت دران جا هم

کاین است لیکن این معنی درینجا ضعیف است وشایان آن نیست که در عالم

شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو حال خالی نیست اگر آن معنی بعنایت الله

سبحانه قوت پیدا کرد وشایان آن گشت که در عالم شهادت هم ظهور پیدا کند

بقدرة الله سبحانه در عالم شهادت هم پادشاه میگردند وهم قطب وقت میشوند

واگر آن معنی آن قدرت وقوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد همان ظهور

مثالی که اضعف ظهورات است کفایت می افتد وبقدر قوت ظهور می یابد ازین

قبیل است واقعاتی که طالبان این راه می بینند وخود را در مقامات عالیه می یابند

ومی بینند که بمناصب ارباب ولایت سرافراز گشته اند اگر در شهادت این معنی

ظهور کند دولتیست عظیم واگر بظهور مثال کفایة شد بی ماحصل است وجای مصیبت

است هرچا بیک حجام در خواب خود را پادشاه می بیند وهیچ حاصل ندارد وجز

خسارت نقد وقت او نیست پس بر واقعات اعتبار نباید کرد ودر شهادت

هرچه میسر شود ازان اوست چت جو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم نه شبم نه شب

پرستم که حدیث خواب گویم از ینجاست که اکابر نقشبندیه واقعات را اعتبار نمی نهند

وبه تعبیر وقایع طالبان متوجه نمیگردند که قلیل الجدوی است معبر همانست که در

اضافت میسر گردد و لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت
دانسته اند حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار
ساقط است از ینجاست که نسیان ماسوای در حق ایشان دایمی گشته است حضور غیر از
قلب شان همه وقت منتفی شده بلی کسی که نهایت در بدایت او مندرج گردد
این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام مکتوب پنجاه و نهم به پیرزادگی خواجه محمد
عبدالله صدور یافته در بیان آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود داخل
ماسوی است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که
قرت العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که یکبارم حضرت
حق سبحانه و تعالی آن شعبه‌ها برطرف شده است و از ان مقوله هیچ نمانده همت
بران مصروفست که از اثبات هیچ چیز بدست نیاید معقول و موهوم همه در تحت
لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند اما این معنی تبکلف است امید است که بی تکلف
نصیب شود بجناب آثار معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه
انفسی همه داخل دایره ماسوی است و از جمله لهو و لعبست و بیغمی از گرفتاری تشعبده
بازی بینت زوال این گرفتاری اگر تبکلف است داخل طریقت است و از جمله
علم الیقین است و بعد اللتیا والتی اگر این دولت بی تکلف میسر گردد از تکلف
نفی بانتفاء ماسوای برسد از ضیق طریقت وارهد و از کوچه علم برون جهد و بفنا مشرف

گردد

گردد این معنی بگفتن آسانست برسیدن دشوار و دشوار الا من یسره الله سبحانه
کار روباری که بحقیقة تعلق دارد در پیش است و از گذشت نفی بلکه انتفاء هیچ
اعتباری نه چه متعلق نفی ممکناتست و تعلق اثبات واجبست تعالی نفی در جنب
اثبات همچون قطره در نظر می درآید در پهلوی دریای بیکران و بحصول این نفی
و اثبات بولایت خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة الی صحة اما العروج
و اما النزول و ان کان النزول لذلک العروج لازما ایضا ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه الصلوت والسلام مکتوب شصتم بمحمد تقی صدور یافته در جواب
کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دین عنان معطوف ساخته بضروریات
دین باید پرداخت و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
بمطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت دلایلی که بآن مهتد گشته اند اندراج یافته بود
در باب حقیت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل
و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین که بترتیب خلافت ایشان مترتب است و در باب سکوت
و ورزیدن از منازعات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
فرحت و اوان رسانید این اعتقاد در بحث امامت کافیست و موافق اهل سنت
و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم محذور ما شفقت آثارا بحث امامت از فروع دین است

نه از اصول شریعت ضروریات دین دیگر است که با اعتقاد و عمل تعلق دارد که
علم کلام و علم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن
عمر خود را صرف ما لا یعنی کردنست و در خبر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد
اشتغاله بما لا یعنیه اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت می‌بود
چنانچه شیعه گمان برده‌اند بایستی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود
تعیین استخلاف میفرمود و تشخیص خلیفه می‌نمود و حضرت پیغمبر نیز علیه و علی آله الصلوات
والسلام امر خلافت یکی میکرد و به تنصیص و تصریح یکی را خلیفه می‌ساخت و در
کتاب و سنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت از
فضول است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید آن قدر ضروریات
دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات
و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد و اعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام از نزد حق جل و علا آورده است و بضرورت و تواتر
از دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی و الهی و سائر
سمعیات همه حق است و احتمال تخلف ندارد و اگر این اعتقاد نبود نجات نبود
ثانیاً از اتیان احکام فقهیه هم چاره نبود و از اداء فرایض و واجبات بلکه
از اداء سنن و مستحبات نیز گذر نه رعایت حل و حرمت شرعیه نیک باید نمود و در
حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری از عذاب آخرة متصور شود و چون

اعتقاد

و چون اعتقاد و عمل را درست کند نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار
کمالات ولایت میگردد و بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمدرج فی
الطریق است غایة ما فی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده‌اند
و طعن در اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات کرده بضرورت
در رد ایشان مقدمات طویل الذیل ایراد نموده می‌آید که لزوم فساد از دین
متین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام مکتوب شصت و یکم در
عزاء مرحومی مولانا احمد برکی صدور یافت در نصیحت یاران و مولانا حسن را
سر حلقه آنها ساختن و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات
میرساند و عزای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة مینماید وجود شریف مولانا
درین وقت در مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای
او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده از یاران و دوستان امداد و اعانت
مرگذشتگان را مامول و مسئول است و خدمتگاری و دلجوئی فرزندان
و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی
بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان
او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات
نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولی باید
که فتور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت

ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفر اختیار
کند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر مراد بوده است
الحال که هم مکرر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر می یابم این معنی بر بعضی
یاران گران نباید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق
شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از جناب
گرفته بودند شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی
قلیل النصیب اند هرچند کشف و شهود پیدا کنند و بتوحید و اتحاد متحلی گردند اما
این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر آن کشف را اینجا بجوی نمی خرند و از آن
توحید و اتحاد مستغفر اند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ حسن توقف نکنند
او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه ویس این معنی را معقول
یاران ساخته بحلقه مشغولی دلالت نماید و شیخ حسن ترغیب نماید شیخ حسن
را هم باید که محافظت خاطر همه یاران نماید و حقوق برادری بجای آرد و مطالعه
کتب فقه از دست ننهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت سنت ترغیب کنند
و از بدعت تحریز نماید و طریق التجا و تضرع و زاری را از دست ننهد مبادا نفس اماره
از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد و همه وقت
خود را قاصر و ناقص دارند و طالب کمال خود باشند نفس و شیطان دو دشمن
قوی در کمین اند نعوذ که از راه ببرند و خایب و خاسر سازند همه اند ز من

بتوان نیست ؛ کو طفلی و خانه رنگین است ؛ هندوستان از شما دور است و در سالی
یک قافله می آید و خبر می آرد و می برد احوال را نویسان باشند اگر نتوانند بیدا نوشتن
بامالی بنا شد میان شیخ یوسف خان نوری که اند و تا مدتی اینجا بودند و فواید بسیار
اخذ نموده اند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمیعاد بازآمدن بخانه رفتند مرد مستعد
و صادق الاخلاص است و الله سبحانه الموفق چون شما دور افتاده اید در نصیحت مبالغه
نموده می آید هوشیار باشید در ریاست بلای جان خود دانید ترسان و لرزان باشید
مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و بهلاکت ابدی رساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا
و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب شصت و دویم
بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن
و تعیش به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان هم درین احتیاج است و ما ینا
ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را
از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت
و رفاهیت جم غفیر از مسلمانانست و دعاء شما گوئیا دعای جمیع ایشانان سلمکم الله
سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و اراده و اخلاص شما باکابر سلسله
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم میداند که بر وجه اتم و اکمل است بنابر آن تصدیع

ده میکردد و محذور ما اهل این سلسلهٔ علیه درین دیار غریب افتاده اند و اهل این دیار را
بواسطهٔ شیوع بدعت بطریقهٔ این اکابر که ملتزم سنت است قلت مناسبت است
ازینجاست که بعضی از اهل این سلسله بواسطهٔ قصور نظر درین طریقهٔ علیه نیز بدعتها
اختیار نموده اند و اهاد مردم را بعلاقهٔ ارتکاب بدعت بجانب خود کشیده و این
عمل را بزعم خود تکمیل این طریقه گمان برده حاشا و کلا بلکه این جماعه در تخریب و تضییع
این طریقهٔ علیه کوشیده اند و بحقیقت معاملهٔ اکابر این طریقه نرسیده هداهم الله
سبحانه سواء الصراط و چون اهل این سلسلهٔ علیه درین دیار عزیز الوجود اند بر محبان
و محبان این سلسله امداد و اعانهٔ خلفاء این اکابر و طلبهٔ این طریقه لازم است
که آدمی مدنی الطبع مجبولست در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله
تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هرگاه در کفایت
مهمات خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والسلام مومنان را دخل داده باشند بدیگران
چه مضایقه اکثر اغنیاء این وقت درویشی عبارت از عدم احتیاج میدانند
کلا احتیاج ذاتی انسانست بلکه ذاتی جمیع ممکنات بلکه خوبی انسان همین احتیاج
است و ذل و بندگی او ازین راه ناشی است چه اگر و هنا احتیاج از انسان زایل
گردد استغنا پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمان بردری نقد وقت
او نخواهد بود قال الله سبحانه و تعالی ان الانسان لیطغی ان راه استغنی غایت ما فی
الباب فقرای که از گرفتاری ماسوی وارسته اند احتیاجی که باسباب دارند آن احتیاج

بالمسبب

را بمسبب الاسباب حواله مینمایند و دولت پیش شده و اخوان نعمت او تعالی میدانند
و معطی و مانع فی الحقیقة او را سبحانه تصور فرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و
مصالح درمیان آورده اند و حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران
نیز شکر و شکایت را باسباب راجع میگردانند و نیک و بد را اولی هر از ایشان میدانند
چه اگر اسباب را دخل ندهند کارخانهٔ عظیم را باطل سازند و بنای ما خلقت هذا باطلا
و وجود شریف سیادت پناه حقایق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان
دران حدود مغتنم است و دعا و توجه ایشان کبریت احمر المکارم که بکاف و فیض
توجهات ایشان قوایم دولت شما اند و در حضور و غیبت ایشان ممد و معاون
شما می باید زیاده از یکسال شده است که ایشان از خوبیهای شما غایبانه بفقیر
نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقرا حاصل است در آنجا درج نموده
و لی هر ساخته بودند که صوبه داری اینجا را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه
و دستگیری است فقیر را در اثنای مطالعهٔ آن مکتوب توجهی درین باب حاصل
گشت و شما را دران وقت رفیع القدر یافت فالهی را در همان ساعت بشخصی الهی
بود در جواب آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می درآید
والامر عند الله سبحانه والسلام مکتوب شصت و سیوم بنور محمد انبالی صدور یافته
در جواب استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیوة پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر رود
و طلب حق جل و علا نماید بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوبی

رقیمه

که ارسال داشته بودند رسید چه رسیده بودند با وجود حیوة پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر
برود و طلب حق جل و علا نماید تجویز هست یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه و پیر
وسیله ایست بوصول جناب قدس حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند
و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه مجتمع یابد روا است که در حیوة پیر بی اذن پیر طالب
پیش آن شیخ برود و طلب رشد از و نماید اما باید که از پیر اول انکار نکند و جز به نیکی یاد
نماید علی الخصوص پیری و مریدی این وقت از خود خبر ندارند و ایمان را از کفر
جدا نمی توانند کرد و از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت و مریدان کدام راه خواهند
نمود بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین • چه خبر دارد از چنان و چنین • و اگر
مریدی که برین طور پیر اعتقاد کرده (کوشت پاره) بنشیند و بدیگری رجوع نکند و راه خدا جل
شانه معلوم نسازد خطرات شیطانیست که از راه حیوة پیر ناقص آمد طالب را از
حق سبحانه باز میدارد هرگاه رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف رجوع باید
کرد و از وسواس شیطانی پناه باید جست مکتوب شصت و چهارم بمحمد مومن ولد
مرحومی خواجه علیخان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول
آمال دنیا دینه دلتنگ نباشند سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجالکم الدنیا سجن المومن
دنیا زندان مومن است مناسب حال زندان درد و الم و اندوه و مصیبت است
از تلون احوال دلتنگ نباشند و از عدم حصول آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا با یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده است مانا که فراخی دنیا

و فراخی آخرت خواسته مصراع با کریمان کارها دشوار نیست • باقی احوال
اینجد و در ایام دولت مآب توفیق آثار اخوی میر سید عبد الباقی بالمشافهه خواهند گفت
مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شناسی نمودند بملاقات گرامی متوجه اند والسلام
مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد حاجی خادم صدور یافته در احتراز از امور لا
طایل بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند درین مدت از احوال باطن
خود خبر معتمد به نوشته اند تا باعث فرحت باشد امور لا طایل الطایل است دنیا
و ما فیها گرای آن نمیکنند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی بجزویات اشتغال نماید
هرچند نیت شما بخیر خواهد بود اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند
بهر حال متوجه احوال باطن باشند و طفیلی را ضروری دانند و الضرورة تتقدر بقدرها
الله سبحانه الحمد والمنه که فقرای اینجا هرچند رزق معلوم ندارند اما بی سعی بی کوشش
بفراغت و جمعیت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میرسد روز بروز ترقی نعمت
وقت باقی احوال این حدود مستوجب حمد است درین [illegible] کرده بود
کسی که اجل او رسیده بود مرد حالا بر طرف شده است الله سبحانه الحمد والمنه علی جمیع
النعماء والسلام مکتوب شصت و ششم بخانخانان صدور یافته در بیان توبه
و انابت و ورع و تقوی و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات
گذرانیده است خوش می آید که سخن از توبه و انابت گوید دوم از ورع و تقوی

زند قال الله تبارك وتعالى وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وقال
تعالى يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة النصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم
ويدخلكم جنات تجرى من تحتها الانهار وقال تعالى وذروا ظاهر الاسم وباطنه فالتوبة
من الذنوب واجبة وفرض عين فى حق كل شخص لا يتصور ان يستغنى عنها احد من
البشر كيف والانبياء عليهم الصلوات والتسليمات لم يستغنوا عن التوبة قال خاتمهم وسيدهم
عليهم الصلوات والتحيات انه ليغان على قلبى وانى لاستغفر الله فى يوم وليلة سبعين
مرة فان كانت المعاصى يتعلق بحق الله سبحانه لا يتعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا
وشرب الخمر وسماع ملاه والنظر الى غير محرم ومس مصحف بغير وضوء واعتقاد بدعة فالتوبة
فيها بالندم والاستغفار والتحسر والاعتذار الى الله عز وجل ولو ترك فرضا من
الفرايض لا ينبغى التوبة من ادائه وان كانت المعاصى تتعلق بمظالم العباد فتوبتها
برد المظالم اليهم والاستحلال منهم والاحسان اليهم والدعاء لهم وان كان صاحب المال
او العرض ميتا فالاستغفار له والاحسان ورد المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم
له وارث يتصدق بقدر المال والجناية على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذى
اوذى بغير حق قال على كرم الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضى الله تعالى عنه يقول
وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ما من عبد يذنب
ذنبا فقام فتوضأ وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له
لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه

وعلى آله

وعلى آله الصلوت والسلام فى حديث آخر من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته
وفى الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قال لها ثم عاد ثلث
مرات كتب فى الرابعة من الكبائر وفى الحديث النبوى انه قال عليه وعلى آله الصلوات
والسلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بنى لا
تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح
وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس من الحرام
افضل من مائة فلس تصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من ستمائة
حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين
عن النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدى دعا
اذ خفت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع
بما رزقتك تكن اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لابى هريرة رضى الله
تعالى عنه كن ورعا تكن اعبد الناس وقال الحسن البصرى رحمه الله سبحانه مثقال ذرة
من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة رضى الله
تعالى عنه جلساء الله تعالى غدا اهل الورع والزهد اوحى الله تعالى الى موسى على نبينا
وعليه الصلوت والسلام لا يتقرب الى المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء بالله
لا يتم الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة
والثانى الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخرية والرابع غض البصر

من المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا
يعجب نفسه والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه في الباطل والثامن ان لا
يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوات والعاشر الاستقامة
على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير محمد و ماکرم
شفقت و مکرمت اثنا اگر توبه از جمیع ذنوب میسر شود و ورع و تقوی از جمیع
محرمات و مشتبهات حاصل آید نعمتی است عظمی و دولتی است قصوی والا تو
از بعض ذنوب و ورع از بعض محرمات هم مغتنم است شاید برکات و انوار
این بعض در ابعاض دیگر سرایت کند و توفیق توبه و ورع از سایر معاصی میسر
گردد ما لا یدرک کله لا یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا على دينك وعلى طاعتک
بصدق المرسلين وقايد الغر المحجلين عليه وعليهم وعلى آل كل من الصلوات
افضلها ومن التسليمات اكملها مکتوب شصت و هفتم بخواجه محمد صدور یافته

مسائل عقاید

در بیان عقاید اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان
خمسه ارکان اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه الاسلام را گو
نزد سلطان وقت نماید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى صحیفه شریفه که از روی کرم والتفات نامزد فقرا نامراد ساخته بودند رسید
حمدا لله سبحانه که درین اطوار ازان پرشبهه و اشتباه اغنیاء سعادتمند را از حسن ضایع که
دارند با وجود بی مناسبتها با فقرای دور از کار سر نیاز است و ایمانی باین طایفه حاصلست

چه نعمتی

چه نعمتی است که تعلقات شتی مانع حصول این دولت نگشته است و توجهات
پراکنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امیدوار
باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه وعلى آله الصلوة والسلام
سعادت و نجات آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه ناجیه
اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند چاره
نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات
اهل سنت است سم قاتل است که بموت ابدی و عذاب سرمدی میرساند مداهنت
و مساهلت در عمل امید مغفرت دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت
ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت
را بلسان ایجاز و اختصار ایراد مینماید بمقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از
حضرت حق سبحانه و تعالی استقامه برین دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود

بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیا به ایجاد او سبحانه موجود
گشته اند و به تخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیا
همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است و هر چه حادث
و نو آمده است فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه یگانه است
شریکی ندارد نه در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او را
تعالی نشاید و استحقاق عبادت سوای او را سبحانه نسزد و مر او را تعالی صفات کامل است

واز آنجمله حیوة و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت
متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه قایم اند تعلقات حوادث در قدم
صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان نگردد فلسفه از بیخردی
و معتزله از کوری از حدوث متعلق پی بحدوث متعلق برند و نفی صفات کامله نمایند
و عالم بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت حدوث است نمیدانند
که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات بمتعلقات حادثه حادث باشد
و صفات نقایص از جناب قدس او تعالی مسلوبست و او تعالی از صفات و لوازم
جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان و جهت را در حضرت او تعالی
گنجایش نیست اینها همه مخلوق او یند بیچگونه جهت باشد که او را سبحانه فوق العرش و اندر
فوق اثبات کنند عرش و ماسواه آن همه حادث اند و مخلوق او یند تعالی مخلوق
و حادث را چه مجال که مکان خالق قدیم گردد و مقر او شود این قدر هست که عرش
اشرف مخلوقات او است تعالی و نورانیت و صفا از همه ممکنات در وی بیشتر است
ناچار حکم مرآتیت دارد که ظهور عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا بیشتر هویدا است
باین علاقه ظهور آنرا عرش الله نامند والا عرش و غیره نسبت باو تعالی برابر اند
که همه مخلوق و یند تعالی اما عرش را قابلیت نمایندگی هست و دیگران نیست آینه
که صورت شخص را مینماید نمیتوان گفت که آن شخص در آینه است بلکه نسبت شخص
با آینه و سایر اشیا در مقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آینه قبول

صورت

صورت شخص مینماید و دیگر اشیا این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی
نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست دراز
و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که در فهم ما در آید
محیط است نه بآن احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بآن قرب که متعقل
ما گردد و با ما است نه بمعیت متعارفه ایمان آریم که واسع است و محیط است
و با ما است اما کیفیت این صفات ندانیم که چیست و هر چه دانیم دانیم که حق در
مذهب مجسمه دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز باوی متحد نگردد
و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تبعض
و تجزی در جناب قدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در حضرت ذات
جل شانه ممنوع است و او را سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست
و صفات او تعالی بیچون و بیچگون اند و بی شبه و بی نمونه اند اینقدر میدانیم
که او تعالی هست و باسما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است متصف است
اما هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود او تعالی از آن
منزه است و متعالی است چنانچه گذشت لا تدرکه الابصار مصراع دور بینان
بارگاه الست بیش ازین پی نبرده اند که هست باید دانست که اسماء الله توقیفی
یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت
حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نه آمده است اطلاق نباید کرد اگرچه در آن

اسم معنی کمال مندرج باشد جواز اطلاق باید کرد که آمده است و سخنی نباید گفت
قرآن کلام خدا است جل سلطانه که بلباس حرف و صوت درآورده بر پیغمبر ما
علیه و آله الصلوات والسلام منزل ساخته است و همچنانکه در آن امر و نهی فرموده
چنانچه ما بنی آدم ما کلام نفسی خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت
درآورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت
حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف
و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است و اوامر و نواهی خفیه خود را در ضمن
حرف و صوت آورده بر منصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم کلام کلام
حق باشند جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت
کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جایز است
و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است و همچنین کتب و صحف
دیگر که بر انبیا ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات انزال فرموده است
همه کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب صحف مندرج است احکام
خداوندی است جل سلطانه که موافق هر وقت عباد را به آن تکلیف فرموده است
و دیدن مومنان مر حضرت حق را سبحانه در بهشت بی جهت و بی مقابله و بی کیف
و بی احاطه حق است ایمان آریم و بآن رویت اخروی و بکیفیت آن مشغول
نشویم زیرا که رویت او تعالی بیچونی است درین نشاه حقیقت آن بر ارباب چون

[illegible] هر دو قسم کلام را نفسی و لفظی بطریق حقیقت [illegible]

ظاهر

ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب ایشان نبود وای بر فلسفه و معتزله و سایر
فرق مبتدعه که از حرمان و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غائب
بر شاهد کنند و بدولت ایمان آن هم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه خالق
افعال اینهاست خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از
خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت و مشیت اوست سبحانه
لیکن باید دانست که شرها را بواسطه ادب باو تعالی نسبت نباید کرد و خالق
الشر نباید گفت بلکه خالق الخیر والشر باید گفت چنانچه گفته اند که حضرت حق را
سبحانه خالق کل شیء باید گفت و خالق القاذورات والخنازیر نباید گفت
از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی معتزله از ثنویتی که دارند
خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب
اینها میفرماید آری علما حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند
و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که فرق واضح است درمیان حرکه مرتعش
و حرکه مختار قدرت و کسب بنده را در حرکه ارتعاش هیچ مدخلی نیست و در حرکت
اختیاری مدخل است همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب
و عقاب مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بنده را
مضطر و عاجز دانند ایشان مراد علما را نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار
در بنده نه باین معنی است که بنده هرچه خواهد بکند و هرچه نخواهد نکند این خود از

باجبور

از بندگی دور است بلکه بان معنی است که بنده بآنچه مکلف شده است از عهده
آن تواند برآمد مثلا نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکوة چهل یکی تواند داد و در
دوازده ماه یکماه روزه تواند داشت و در عمر خود بزاد و راحله یک حج تواند
ادا نموده علی هذا القیاس باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی
از کمال مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایة فرموده است از جهت ضعف
و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدا تعالی
بشما آسانی میخواهد و دشواری نمی خواهد و نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله
أن یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا یعنی میخواهد خدا تعالی که تخفیف
کند از شما گرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر از شهوات
نمی تواند کرد و تکلیفات شاقه را نمی تواند بر داشت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات فرستادهای حق اند جل شانه بسوی خلق تا ایشانرا بحق دعوت کنند
تعالی و از ضلالت براه آرند هرکه دعوت ایشانرا قبول کند او را به بهشت بشارت
دهند و هرکه انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هرچه ایشان از حق تبلیغ
نموده اند و اعلام فرموده اند حق است و صدق که شایبه تخلف ندارد و خاتم
الانبیا محمد رسول الله است صلی الله تعالی وسلم علیه و علیهم اجمعین و دین او
ناسخ ادیان سابق است و کتاب او بهترین کتب ما تقدم است و شریعت او را
ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوات

والسلام

والسلام که نزول خواهد نمود و عمل بشریعت او خواهد کرد و به عنوان امت او خواهد
بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوة والسلام از احوال آخرت خبر داده است
همه حق است از عذاب گور و ضغطه آن و سوال منکر و نکیر در آن و فنای عالم و
انشقاق سموات و انتشار کواکب و برداشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن
آنها و حشر و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعت و هول قیامت و محاسبه
اعمال و اعاده روح و شهادت جوارح باعمال مکتسبه و طیران نمودن نامهای حسنات
و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان تا حسنات و سیئات بآن وزن
کنند و کمی و زیادتی حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پله حسنات گران آمد علامت
نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسران است ثقل و خفت آن میزان بر عکس
میزان دنیاست آنجا پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد خفیف و شفاعت
انبیا و صلحاء علیهم الصلوات والتسلیمات اولا و ثانیا مر عصاة مومنانرا باذن
مالک یوم الدین جل سلطانه ثابت است قال علیه و علی آله الصلوات والسلام
شفاعتی لاهل الکبایر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان
از آن پل عبور کرده به بهشت روند و کافران پا بهای لغزیده در دوزخ
افتند و بهشت که معد از برای تنعیم مومنان است و دوزخ که معد از برای
کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الاباد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از
محاسبه مومنان چون به بهشت دایم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد

و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابداً الآباد معذب
خواهند ماند تخفیفی در عذاب در حق ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف
عنهم العذاب ولا هم ینصرون و هر که در دل او ذرهٔ از ایمان خواهد بود و اورا بواسطهٔ ارتکاب
معاصی اگر بدوزخ برند بقدر عصیان معذب خواهد بود آخر اورا از دوزخ خواهند
بر آورد و نیز روی اورا سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را روسیاه کنند و نیز غل و زنجیر
نخواهند کرد چنانچه کفار را کنند از جهت حرمت ایمان او و ملایکه بندهای خدا اند
جل و علا که مکرم اند و عصیان از امر خدا جل سلطانه در حق ایشان جایز نیست و در اکثر
مامور بند بفعل می آرند و از زناشوئی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است
بعض ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است و بتبلیغ وحی مشرف
ساخته مبلغان کتب و صحف انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانند که از خطا
و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هرچه ایشانها از حضرت حق سبحانه تبلیغ
نموده اند همه صدق و صواب است و شایبهٔ احتمال و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت
و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال اوامر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی است
و اقرار لسانی به آنچه از دین بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال
جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم
کوفی علیه الرحمة میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق
قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد

بزیا

آنچه قبول تفاوت کند داخل دایرهٔ ظن و وهم است کمال و نقص در ایمان باعتبار
طاعات و حسنات است هرچند طاعت بیش کمال ایمان بیش پس ایمان عامهٔ مومنان
مثل ایمان انبیا نباشد علیهم الصلوات والتسلیمات که ایمان ایشان بواسطهٔ
اقتران طاعات بذروهٔ علیای کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بکرد
آن نرسند هرچند این هر دو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطهٔ
خصوصیت طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گوئیا متحد و آن ایمان
و همچنان اینها مماثلت و مشارکت مفقود است عوام انسان هرچند با انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات در نفس انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر مر انبیا را
علیهم الصلوات والتسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر
ثابت کرده گوئیا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم
نسناس دارند امام اعظم علیه الرحمة فرماید انا مومن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة
انا مومن ان شاء الله تعالی هر کدام را وجه است باعتبار ایمان حال توان گفت
انا مومن حقا و باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مومن ان شاء الله تعالی اما بهر وجه
که گوید از صورت استثنا اجتناب بهتر است مومن بارتکاب معاصی اگرچه
کبایر باشد از ایمان بیرون نرود و داخل دایرهٔ کفر نگردد منقول است که روزی
امام اعظم با جمعی از علمای کبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگوئید در حق
مومن فاسق که پدر خود را بنا حق بکشد و سر اورا از تن او جدا سازد و در کاسهٔ

سبو شراب انداز در بگورد و بعد از شراب خوردن با ما در خود نماز کند آیا کسی را کافر میگوید امام اثنا عشر در حق او غلط بر نخود ندانند و از معامله ساخته اند اما علما دین انصاف نموده که او مومن است و بار گناه این کبایر از ایمان بر نیامده است این سخن امام بر علی گران آمد و زبان طعن و تشنیع ایشان دراز ساخت آخر چون سخن امام بر حق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند که اگر مومن عاصی پیش از مرگ توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر بی توبه از دنیا رفت مشرف نگشت امر او بخدا است جل سلطانه اگر خواهد عفو کند و به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند باتش و بعد از آتش انجام کار او نجات است و مآل او به بهشت است زیرا که در آخرت حرمان رحمت خداوندی جل سلطانه مخصوص با اهل کفر است و هر که ذره ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطه علت معصیت رحمت در ابتدا نرسد در انتها بعنایت الله سبحانه میسر است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحث خلافت و امامت نزد اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از اصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند و افراط و تفریط کرده اند بضرورت علما اهل حق رضی الله تعالی عنهم این مبحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند و حقیقت حال را بیان فرموده اند امام بر حق و خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حضرت ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عمر

فاروق

فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عثمان ذی النورین است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضی الله تعالی عنهم و افضلیت ایشان بترتیب خلافت است افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانکه نقل کرده است آنرا اکابر ایمه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که رئیس اهل سنت فرماید که افضلیت شیخین بر باقی امت قطعی است انکار نکند از افضلیت شیخین را بر باقی صحابه مگر جاهل متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید کسی که مرا بر ابی بکر و عمر فضل نهد پس مفتری است او را تازیانه بزنم چنانچه مفتری را زنند حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست میفرماید و حدیثی نقل میکند که آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام که مرا عروج واقع شده از پروردگار خود سوال نمودم که خلیفه بعد از من علی بود ملایکه گفتند که ای محمد حق جل شانه خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ فرموده که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از من ابو بکر خواهد بود و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان بعد از آن تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علما اهل سنت در علم و اجتهاد حضرت عایشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها تفضیل میدهند و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عایشه را تقدیم

میده‌بود آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عایشه در علم و اجتهاد پیش قدم‌اند

و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع بیش و لهذا حضرت فاطمه را بتول میگفتند که منقطعه

مبالغه است در انقطاع و حضرت عایشه مرجع فتاوای صحابه بوده است رضی الله تعالی

علیهم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پیش نمی آید

مگر آنکه حل آن نزد عایشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات که در میان

اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محامل نیک

صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر

علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از هوا و هوس مزکی شده بودند و از حرص و کین پاک

گشته اگر مصالحه دارند برای حق دارند و اگر منازعه و مشاجرت نیز برای حق است هر گروهی

بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شایبه هوا و تعصب لیکن خود دفع کرده اند

هر که در اجتهاد خود مصیب است دو درجه و بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است

یکدرجه ثواب او را نقد وقت پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه

از درجات ثواب دارد علما فرموده اند که در ان محاربات حق بجانب حضرت امیر بوده

است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از صواب دور بوده مع ذلک مؤاخذ و مطعون نیستند

و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود حضرت امیر کرم الله تعالی

وجهه فرموده است برادران ما بر ما باغی گشته اند ایشان نه کافرانند نه فاسق زیرا که ایشان

را تاویل است که منع کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده است علیه و علی آله الصلوة

والسلام

والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات

و التسلیمات بزرگ باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ یکی از آن

بزرگواران بد [نباید بود و گمان بد] نباید کرد و منازعت ایشان بهتر از مصالحت دیگران باید دانست

طریق فلاح و نجات همین است چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است

علیه الصلوات و التسلیمات از ان و بغض ایشان منجر به بغض پیغمبر علیه و علیهم

الصلوات و التحیات بزرگی فرماید ما امن برسول الله من لم یوقر اصحابه و علامات

قیامت که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة و السلام خبر داده است حق است احتمال

تخلف ندارد و مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت

مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوات و السلام

و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان

پیدا شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار

ما این عذاب از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است که از عدن

خیزد و جاهلی از نادانان می کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند

مهدی موعود بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده

و نشان میدهند که قبرش در فره است در احادیث صحاح که بحد شهرت بلکه بحد

تواتر معنی رسیده اند تکذیب این طایفه است چه آن سرور علیه و علی آله الصلوات

والسلام مهدی را علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست

آن علامات مفقود بودند در احادیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام
که مهدی موعود بیرون آید و بر سر وی پاره ابر بود که در آن ابر فرشته باشد که ندا کند
که این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرموده است علیه و علی آله الصلوة
والسلام که تمام زمین را مالک شدند چهار کس از مومنان و دو کس از کافران ذوالقرنین
و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را
شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
از دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدای تعالی مردی را از اهل بیت من که نام او موافق
نام من و نام پدر او موافق
نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در
حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت
خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در قتال دجال و در زمان
ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد و در اول آن ماه خسوف
قمر بر خلاف عادت زمان و بر خلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات
در آن شخص مثبت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منکشف شد
نهایت تجهیل علامت با وجود وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت مانده اند هدانا الله
سبحانه سواء الصراط بمنه فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام بدرستی که بنی اسرائیل

هفتاد

هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان و زود است
که امت من بهفتاد و سه فرقه متفرقه شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه
ناجیه پرسیدند که آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانکه
که باشند بر مثل آنچه من بر آنم و اصحاب من بر آنند علیه و علی آله الصلوت والسلام و آن
یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام
متابعت اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات
اهل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتهم واحشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از امتثال اوامر و انتها از نواهی
شرعیه که بر عمل تعلق دارد نیز چاره نبود نماز پنج وقت بی فتور با تعدیل ارکان و با جماعت
ادا باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است و چون ادای صلوات بر وجه
مسنون میسر شد حبل متین از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دویم است از اصول
پنجگانه اسلام اصل اول ایمان بخدا و رسول اوست جل شانه و اصل دویم نماز است و اصل
سیوم ادای زکوة است و اصل چهارم روزهای ماه رمضان است و اصل پنجم حج بیت
الله است اصل اول بایمان تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارند جامع ترین
عبادات و فاضلترین اینها نماز است در روز قیامت ابتدا محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز
درست آمد محاسبه دیگر بعنایة الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات
شرعیه اجتناب باید نمود و نامرضیات مولی را جل شانه سمیات مهلکه باید دانست و موا

تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت
و حسرت باید کشید طریق تجدید این است والله سبحانه الموفق و آنکه بی تحاشی ارتکاب
امر حقیقی مولای خود نماید جل شانه و از آن عمل خود در تشویر و انفعال نبود مارد
متمرد است اصرار و تمرد او نزدیک است که سر او را از ربقهٔ اسلام بیرون کشد و در دایرهٔ
اعدا داخل سازد ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا دولتی که حضرت
حق سبحانه و تعالی شما را بآن ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت غافلند بلکه
نزدیک است که شما هم آن را در نیابید آنست که پادشاه وقت که بحقیقت مسلمان است
و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است درین اوان که اوان قرب قیامت
و بعد عهد نبوت بعضی از طلبهٔ علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن است بار خدا
و سلاطین تقرب جسته براه خوش آمد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند
و شبهها پیدا کردند و ساده لوحان را از راه بردند اینچنین پادشاه عظیم الشان هرگاه
سخن شما را بحسن استماع استماع میفرماید و بقبول تلقی مینماید چه دولت که تصریح باید
اشارت کلمهٔ حق یعنی کلمهٔ اسلام که موافق معتقدات اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم گوش زد ایشان نمایند و هر قدر که گنجایش دانید سخن اهل حق را عرضه دارید بلکه
همواره مترصد و منتظر باشید که تقریبی پیدا شود و سخن مذهب و ملت در میان آید تا الهی
حقیت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعت کفر کافری کرده شود کفر خود ظاهر البطلان
است هیچ عاقلی آن را بی تحاشی باید ظاهر ساخت و آلهه باطله ایشان را بی توقف نفی باید نمود

الوہ

آلهه بر حق جل سلطانه بی تردد و بی شبهه خالق سموات است هیچ شنیده آید باطله
ایشان پیشه را آفریده باشند اگر چه جمیع آیند و اگر پشه ایشان را بخش زند و آزار رساند
خود را محافظت نمایند چه جای آنکه دیگران را محافظت کنند که فره گویا تشخیص این امرا
ملاحظه نموده میگویند که این آلهه شفعاء ما خواهند بود در نزد حق جل و علا و ما را بجناب
نزدیک خواهند ساخت بی عقلان ندانسته اند که این جمادات را مجال شفاعت
خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعه شر کارا که فی الحقیقه دشمنان و یند و حق
عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد در رنگ آنست که باغیان بر سلطان خروج نمایند
و جمعی از ابلهان امداد و باغیان نمایند بزعم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد
سلطان شفعاء ما خواهند بود و بوسیلهٔ اینها تقرب سلطان خواهیم یافت زهی
بیخردان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب
او جویند چرا خدمت سلطان بر حق نکنند و باغیان را شکست ندهند تا از اهل قرب باشند
و در امن و امانی بوند بی عقلان سنگ را بگیرند و بدست خود بتراشند و سالها آن را پرستش
نمایند و توقعات از وی امیدوارند بالجمله دین کفره ظاهر البطلان است و از مسلمانان
هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت است و آن طریق
مستقیم طریق آن سرور است علیه و علی آله الصلوة و السلام و طریق خلفای راشدین
او است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب
غنیه میفرماید گروههای مبتدعان که اصول اینها نه طایفه اند خوارج و شیعه و معتزله

که آلهه

و مرجیه و مشبهه و جهمیه و ضراریه و نجاریه و کلابیه در زمان آن سرور نبودند علیه و علی
آله الصلوة والسلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی
عنهم اجمعین نیز نبودند اختلاف این طوایف و تفرق اینها بعد از سالها از موت
صحابه و تابعین و موت فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث شده است
و آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوت والسلام کسی که بعد از من خواهد زیست
اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیرید شما سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مرا آنرا
بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر بدعت ضلالت است
و هر چه بعد از من نو پیدا شود رد است پس مذهبی که بعد از زمان آن سرور و خلفاء
راشدین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات حادث شود از حیز اعتبار ساقط است
و شایان اعتماد نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل
ما را داخل فرقهٔ ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا
بدعت نگردانید و به اعتقادات فاسدهٔ ایشان مبتلا نکرد و از انجماعت نساخت که
بنده را در اخص صفات مولی جل شانه شریک گردانند و خالق افعال بنده بنده را
گویند و منکر رویت اخروی باشند که سرمایهٔ دولت دنیویه و اخرویه است و نفی وجود
صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طایفه ساخت که با اصحاب کرام
خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بپیچند و با کابر دین سوء ظن نمایند و ایشان را
معادی یکدیگر تصور کنند و به بغض و کینهٔ مبطن متهم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی

درحق

درحق این بزرگواران رحماء بینهم میفرماید و این دو طایفه تکذیب کلام حق جل و علا
می نمایند و اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگان میکنند الله تعالی
اینها را توفیق دهاد و بصراط مستقیم پیدا کرداناد و نیز از آن جماعه نگردانید که حق سبحانه
جهت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی انگارند و امارات حدوث و امکان
در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوییم که معلوم
که سلطان کالروح است و سایر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح
و اگر روح فاسد است بدن فاسد پس در اصلاح سلطان کوشیدن در اصلاح
جمیع بنی آدم کوشیدن است و اصلاح و در اظهار کلمهٔ اسلام است بهر روشی که گنجایش
وقت باشد و از گذشت کلمهٔ اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعة نیز که بیکجا
کوشش نمود باید ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثت
عظمی انبیا علیهم الصلوات والتحیات بدست آید شما را این دولت مفت بدست
آمده است قدر آن را بدانند زیاده چه مبالغه نماید هرچند مبالغه و ابرام اینجا مستحسن است
والله سبحانه الموفق **مکتوب شصت و هشتم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت**
در بیان ستون نورانی و ستارهٔ ذنب دار که از جانب مشرق طلوع نموده
بود و در علامات قیامت و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والبرکات صحیفهٔ شریفه

کفو زندی اعزی بمصحوب مولانا ابو الحسن فرستاده بود ندر سانیده خوش وقت ساخت
از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است مکرر استفسار نموده بودند بدانند
که در خبر آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی موعود است
علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قرن ذو السنین
در حاشیه می نویسد یعنی عمود منور که دو سر داشته باشد و اول طلوع آن در وقت
هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبیّنا و علیه الصلوات والسلام و در زمان
حضرت ابراهیم علی نبیّنا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود وقتی که او را
در آتش انداختند و در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان
قتل حضرت یحیی بوده پس چون به بینند آنرا بحضرت حق سبحانه و تعالی استعاذه بکنند
از شر فتنها این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود
منور بوده بعد از ان کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده
بود و سر باین اعتبار فرموده باشند که هر طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت
بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده می آید چنانچه نیزه که هر دو طرف
آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور آمده است
میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشته شبیه بدو دندان که در میان
آنها اندک فاصل بوده در صحرا تشخیص امعنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طور
خبر داده اند این طلوع ورای آن طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث

خواهد شد زیرا که قدوم علیه الرضوان بر سر مایة خواهد بود درین وقت
از مایة بیست و هشت سال گذشته است و نیز در خبر آمده است در علامات
حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مغرب ستارهٔ طلوع کند که آنرا
ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است او ست یا شمول او این
ستاره را ذنب دار توانند بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت
از مغرب بمشرق است پس روی آن ستاره بجهت خود بجانب مشرق است
و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض در پس پشت او ست
که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب مغرب هر روز بلندی بر آید
بسیر قسری او ست که مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه اعلم بالحقیقة
الحال و بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مایة که اوان ظهور
او ست چه مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات
پیغمبر ماست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که پیش از ظهور نبوت
او علیه و علی آله الصلوت والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون
نطفهٔ عبد الله که صورت حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوات
والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار شدند
و همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و ویرا
در دریا انداختند و چهل روز عقوبت کردند و در شب ولادت آن سرور علیه

وعلی آله الصلوة والسلام ایوان کسری بجنبید وچهارده کنگره ازان بیفتاد
وآتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بود بنشست وبمرده بود ظهور دو چون
حضرت مهدی بزرگ خواهد بود وتقویت عظیم بسبب او باسلام ومسلمانان خواهد
گشت وبوزگی ظاهر وباطن ولایت او وتصرف عظیم خواهد داشت وصاحب خوارق وکرامات
بسیار خواهد بود وآیات عجیبه در زمان او بظهور خواهد آمد وروایت که پیش از وجود او
چیزها خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة والسلام بظهور آیند
ومبادی ظهور او بوند چنانچه از احادیث مفهوم میگردد وعلما اند که در خبر آمده
است که مهدی ظاهر نشود تا زمانی که کفر استیلا پیدا نکند وبر علا کفر وکافری
نکنند پس متوقع درین وقت استیلای کفر وکافری است وزبونی اسلام ومسلمانان
این آن وقتست که غربای اهل اسلام را آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
طوبی فرموده است وبشارت داده وفرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
العبادة فی الهرج کهجرة الی یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است
بسوی من معلوم شما است که سپاهیان در وقت استیلای فتنه وفساد اگر اندک
جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر هزار تردد نمایند
بی اعتبارند پس وقت کار کردن وقبول افتادن همین وقت فتنه است تمام
خود را بمرضیات حق جل وعلا در بازند وغیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة هیچ چیز اختیار نکنند اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند

حجار

اصحاب کهف یک هجرة که در وقت استیلای فتنه از ایشان بوجود آمده بود
بدرجه علیا رسیدند شما خود را محمدیان بیند ودر اخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو ولعب
از دست ندهید وبیهوده وبیهوده در رنگ اطفال اول نگردید بیت دادیم ترا ز گنج
مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی وعمود نورانی که پیش از ظهور این کوکب
ذنب دار طالع شده بود ظلمتی وکدورتی دران مفهوم نمی شد وبغیر از خیر
وبرکت در نظر نمی آمد اما ستاره ذنب دار شایبه کدورت داشت والعلم بالنافع
فع والضار هو الله سبحانه دربیهج ستاره موت شخصی وحیات احدی ودیعت
نفرموده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستارها تعلق دارد سه
چیز است وفرموده وبالنجم هم یهتدون بستاره راه می یابند در سفرهای بر وبحر
وفرموده ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین وآسمان
دنیا را بستارها مزیب ومزین ساخته است غرض سیوم رجم شیاطین بانها
مربوط است تا استراق سمع ننمایند ماورای این سه غرض هرچه گویند بشبوة
شبه ستاریست ودر داخل اوهام وخیالات است ان الظن لا یغنی من الحق
شیا بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز مکرر می نویسد که وقت توبه وانا
بت است وهنگام تبتل وانقطاع که زمان ورود فتنهاست وتردد بکست که در رنگ
باران نیسان فتنها بریزند وعالم را در گیرند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة
والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی

کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا القاعد فیها خیر من القایم والماشی فیها خیر من

الساعی فکسروا فیها قسیکم وقطعوا فیها اوتارکم واضربوا سیوفکم بالحجارة فان دخل علی

احدکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا کونوا احلاس بیوتکم وفی روایة والزموا

فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار دار الحرب نواحی نکر

کوت ومسلمانان و بر بلاد اسلام جر سمتها نموده بند وجها انتهار سانیده خذلهم الله

سبحانه این قسم کلهای بد بو بمقتضای اخر الزمان بسیار خواهد شکفت ثبتنا الله

سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات

والتسلیمات وعلی آل کل وعلی الملائکة المقربین مکتوب شصت ونهم به محمد مراد

بدخشی کوزیکی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز وطلب جمعیت وصفوف

ودر بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند تا نتیجه آن مترتب

شود و بنماز تهجد امر فرمودن واحتیاط در لقمه نمودن وما یتعلق به الحمد لله وسلام

علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات

واستقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله سبحانه ثباتا واستقامة

اندراج یافته بود امری که بآن مامور است با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند

بران امر مداومت مینماید ونماز پنج وقت با جماعت پنجاه وشصت کس ادا میکنند الحمد لله سبحانه

علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد وظاهر باحکام شرعی

متحلی بود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت مینمایند و بطمانیت وتعدیل

الکان

ارکان تقید نمی ورزند بضرورت بیاران درین باب بتاکید ومبالغه می نوید

استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بدترین

دزدان کسی است که از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می

دزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را ونه سجود نماز را

ونیز فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام نظر نکند خدای جل شانه

بنماز بنده که ثابت نکند صلب خود را در رکوع وسجود خود ونیز آن سرور علیه وعلی آله

الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد ورکوع وسجود تمام نمی آرد فرمود

اما تخاف لو مت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد ونیز آن سرور فرموده است علیه

وعلی آله الصلوات والسلام تمام نشود نماز یکی از شما تا بعد از رکوع تمام نایستد

وصلب خود ثابت ندارد وهر عضو او در محل خود قرار نگیرد وهمچنین فرمود علیه

وعلی آله الصلوات والسلام تا در میان دو سجده ننشیند وصلب خود را درست نکند

وثابت ندارد ونماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه وعلی آله الصلوة والسلام

یکی از آنها که نماز میگذشت دید که احکام وارکان قومه وجلسه بجا نمی آرد فرمود

که اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان من ترا نگیرند ودر جای دیگر فرموده است

اگر همین چنین بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی الله تعالی عنه فرموده است

کسی باشد که شصت سال نماز گذارد ویک نماز او را نه پذیرند وآن آنکس باشد که رکوع

وسجود تمام بجا نیارد گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذارد ورکوع

وسجود تمام بجا می آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاهست که تو اینچنین نماز میکنی
گفت چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه برسنت محمد رسول الله
میری صلعم گفت بنده مومن چون نماز بگذارد و تمام کند رکوع و سجود او را آن نماز
باشرافت بود و نورانی فرشتکان آن نماز را بآسمان می برند و نماز بر نماز کذارنده
دعای نیکو میکنند و میکویند حفظک الله سبحانه کما حفظتنی خدای عز و جل ترا نکاه دارد
چنانکه تو مرا نکاه داشتی و اگر نماز نیکو نکذارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتکان را
کراهت آید و نماز را بآسمان برند و نماز کذارنده را دعای بد میکنند و میکویند ضیعک الله
تعالی کما ضیعتنی خداوند عز و جل ترا ضایع کرداناد چنانکه تو مرا ضایع کردانیدی پس نماز
تمام می باید کذارد و تعدیل ارکان باید نمود در رکوع و سجود و قومه و جلسه نیک بجا
باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت باید کرد و بطمانینت و تعدیل ارکان
راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم‌اند و این عمل متروک کشته است
احیای این عمل از اهم مهام اسلام است آنسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوات
والسلام کسی که سنت مرا احیا نماید بعد ازان که آن سنت مرده باشد او را ثواب
صد شهید بود و نیز بدانند که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد تا هیچ کس از مصلیان
پیش و پس نایستد سعی باید نمود که همه برابر یکدیکر باشند آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام اول تسویه صفوف میفرمودند بعد ازان تحریمه می بستند و فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام تسویه صفوف از اقامه صلوة است ربنا آتنا من لدنک رحمة

وهیء لنا

وهیء لنا من امرنا رشدا سعادت آثارا عمل بنیت درست میشود چون بجهاد
کفار دار الحرب رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که
مقصود ازین جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و محو تهیین مخرب اعدای
دین بود که ما بان ماموریم و مقصود از امر جهاد هم همین است باموری دیگر نیت
خود را باطل نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست
و در اجره غازیان نقصان نمی آرد نیتهای بد ابطال عمل مینمایند تصحیح نیت بکنند
و از بیت المال علوفه بخورند و جهاد نمایند و امیدوار اجرهای غازیان و شهیدان
باشند بحال شما غبطه می آید که در باطن بحق مشغول اید جل و علا و در ظاهر نماز
بجماعت کثیره ادا مینمایند مع ذلک بدولت جهاد کفار دار الحرب مشرف کشته اید
هر که بسلامت می ماند غازی است و مجاهد و آنکه هلاک می شود شهید پاک است
اما این همه بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود بتکلف خود را
بدین نیت باید آورد و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر کردد
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر نصیحت دیکر که بیاران نموده
می آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریقت است در حضور هم بشما کفته بود
که اگر [illegible] متعسر نماید و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان را
بدین امر باید کماشت تا دران وقت شما را بطوع یا بکره بیدار سازند و نکذارند
که شما در خواب غفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید هست که بی تکلف

مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه در کار است
که هر چه از هر جا کسی بیابد باید خورد و ملاحظهٔ حل و حرمت شرعی نباید کرد این کس
خود نیست تا هر چه داند بکند مولای دارد حکیم مطلق که با مر و نهی مکلف فرموده است
و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمیان اند علیهم الصلوات
والتسلیمات بیان نموده است بی سعادت بنده باشد که خلاف مرضی مولای
خود را بتقاضا نماید و بی اذن مولا در ملک و مُلک مولا تصرف کند فرم باید داشت
رعایت رضای صاحب مجازی مینمائید و نمیخواهید که دقیقهٔ درین باب فرو گذاشت
شود و مولای حقیقی بتاکید و مبالغه از امور نامرضی نهی میفرماید و زجر بلیغ منع
هیچ التفات بآن نمی نمائید این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنند هنوز هیچ
نرفته است و تدارک ما سبق ممکن است که التایب من الذنب کمن لا ذنب له بشارت مقرر از
مع ذلک اگر کسی مصر بر ذنب بود و بآن خرسند باشد منافق است صورت اسلام
دفع عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و مبالغه نماید العاقل یکفیه الاشارة
دیگر مواضع مخوف در محال استیلاء عدو از برای امن و رفاهیت قرائة سورهٔ
لایلاف مجربست لااقل هر روز و هر شب یازده بار بخوانند و در حدیث مصطفوی
علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله
التامات من شر ما خلق لا یضره شی حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی

صحیح

مکتوب صد و پنجاه و دوم بملا عبدالواحد لاهوری صدور یافته در بیان اسرار و حقایق کعبهٔ معظمه

[illegible]

۲۵۲

چنانچه در انسان نمونهٔ عرش است نمونهٔ کعبه هم هست در انسان چنانچه قلب
او نمونهٔ عرش رحمن است محل سلطانهٔ ظهور قلبی لوا منو فیح ظهور عرشی است
از بیت الله نیز در انسان نمونهٔ است که مهیا است ولی نمونهٔ بعیشال یکالنظم
است وجس سبقت یکانه است ارباب این دولت علمی بالاصاله انبیا اند
علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان شان
هر کرا این دولت مشرف سازند و اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات
برکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از
زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت
بنوازند و تبعیت مشرف سازند مغتنم بود و کبریت احمر باشد و این شخص داخل
زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقانست و صاحب این نسبت
علیه بدولت متمیز است هر چند در نفل از کرامت هم مراتب آنست اما بدولت سبقت
مشرف است زیاده ازین معاجه وا نماید و بیش ازین در موز چه شرح دهد و چون
بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سر بر آورد و نسبتهای دیگر همه رو بزوال آورد و نامی
و نشانی از ان نماند چه نسبت قلب و چه نسبت غیر قلب اذا جاء نهر الله بطل نهر
عیسی نشانی این موطن است اصحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول
مطلوب ممتاز افتاده است و آنکه ازین صراط بیمین و شمال است وصول او بظلی
از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بداغ ظلیت متسم اند

چت فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیارست

هر که از صراط مستقیم براه افتاد از دوله جدا افتاد می رود و دورتر میرود و از وصول مطلب ابعد می افتد حضرت ترسیم عرض و عمق ذا الاجرام در صورت کشفی کلمهٔ طیبهٔ در رنگ نقطه مینماید و کلمهٔ محمد رسول الله که مبنی از دعوت خلق است که با جسام و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را انجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض می درآید درینمقام سالک بواسطهٔ بقیهٔ سکر که دروی مانده است کلمهٔ ثانیه را در رنگ دریای محیطی یابد و کلمهٔ اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریای خیال میکند از ینجا است که این فقیر بواسطهٔ بقیه سکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته است که کلمهٔ ثانیه دریاییست که در جنب آن کلمهٔ اولی کالنقطه است و درینمقام صاحب فتوحات مکیه نیز گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الٓهی جل سلطانه و چون بعنایة الله سبحانه و سعت بی چونی مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست برتو انداخت و احاطهٔ بی کیفی آن مرتبهٔ مقدسه ظاهر گردید عالم بتمامه با این طول و عرض حکم جزء لایتجزی پیدا کرد نسبت بدریای بی پایان خبری را که اول نقطه می یافت این وقت دریای بی پایان می یابد و دریای محیط را از جزء لایتجزی خوردتر می بیند از ینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمهٔ اولی است و نبوت ملایم ثانیه زیرا که گوییم نبوة عبارت از محصول هر دو کلمهٔ مقدسه است عروج نبوت بکلمهٔ

[illegible]

اولی

اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمهٔ ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمهٔ ثانیه حاصل مقام نبوة است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمهٔ اولی را مخصوص بولایة داشته اند نه اینچنین است بلکه هر دو کلمه حاصل مقام ولایة نیز باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوة اند بعروج و نزول غایة ما فی الباب مقام ولایة ظل مقام نبوت است و کمالات نبوة را در مقام سکر معذور گویند معذور اند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است و لهذا در بعضی مکاتیب خود کلمهٔ اولی را مناسب مقام ولایة نوشته است و کلمهٔ ثانیه را مناسب مقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر بصحو آرند و از کوچهٔ طریقت بااسلام حقیقت برند ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بصدقة حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام و یرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب هفتاد و دوم بمخدومزادگی خواجه محمد معصوم صدور یافت در بیان آنکه معاملهٔ بیت الله المقدس فوق تجلیات و ظهورات است و فوق ظهور عرشی است و در بیان آن الحاق و وصول بحقیقت کعبه و شوق زیارت صورت بصورت کعبهٔ معظمه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات است اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است انجا نام ظهور و تجلی بیرون نشست تجلیات و ظهورات حکم محیط دایره دارند و این معامله را حکم مرکز آن دایره است و شک نیست که محیط دایره با وجود وسعت ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطهٔ مرکز ظل خود را همین

ساخته است و برنگ صد نقطه بر آمده محیط دایره گشته است در ما نحن فیه تعبیر نقطه
از قبیل تعبیر با قارب افیاست والا این نقطه نیز در رنگ دایره مفقود است
نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را و آن موطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل
چه اصل تیراندان دولت سرا در رنگ ظل در راه مانده است بیت چه گویم با تو از مرغ
نشانه • که با عنقا بود هم آشیانه • ز عنقا هست نامی پیش مردم • ز مرغ من بود آن نام
هم گم • کعبه انبیا بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات که صخرهٔ بیت المقدس
است کمالات و ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبهٔ معظمه وارند و لحوق بآن
میکردند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق بمرکز رسد که صراط مستقیم است
بمطلب راه نیابد و اشوقاه الی لقاء الکعبة المعظمة قال الله تبارک و تعالی اِنَّ اَوَّلَ
بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ
حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه متیسر شده است و ترقیات
بی اندازه بعد از لحوق بحصول پیوسته است اما شوق ملاقات صورت بصورت
حج فرض گشته است و امن طریق هم بواسطهٔ غلبهٔ سلامت متحقق شده است و شوق
اداء آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است استخاره سنوات عدة
کم مینماید و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نمیکشاید و وصول بکعبه نظر نمی در آید

چه توان

چه توان کرد و رسا چرا داء فرض این همه عذرها سود مند نیست بهر حال بقصد
اداء فرض حج بتوفیق الله سبحانه از خانه باید بر آمد و بادیه و ر قطع مراحل
باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است عظمی و اگر در راه ماند امیدواری نقد
وقت ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله علی سیدنا
محمد و آله و صحبه و سلم و بارک مکتوب صد و نود و سیوم بحضرت مخدوم زادگی محمد الدین
خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان ظاهر و باطن انسان
کامل و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان عبارت
از مجموع عالم خلق و عالم امر است عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینمایند
و عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابته را که حقایق ممکنات
گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول
ایشانست چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیانست که ممکنات بآن
ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه
اینجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا که تعین وحدت
و تعین واحدیت که مرتبهٔ اعیان ثابته است تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را
که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین
وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی
از عالم امکان خواهد بود نه از مرتبهٔ وجوب اصل شیء گویا حقیقت شیء است الخ

گفته اند که صوفی کاین وباین است یعنی بظاهر با خلق است و بباطن از ایشان
جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او و داشته اند و از باطن عالم امر او
را خواسته اند و این مقام را که جمع بین الوجهین است پس عالی گفته اند و مقام
تکمیل وارشاد دانسته اند و مرتبهٔ دعوت انگاشته و این فقیر را درین موطن معرفت
خاصه است و آن آنست که مخفی باشد از اخص خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق
و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدا تعین او است
با اسما و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات
المجرد عن الشیون والاعتبارات این عارف تام المعرفه چون جمیع مراتب امکانیه
را طی کرده وصول بآن اسم که قیوم اوست او را میسر شده است و انانیت او از مراتب
امکانیه کنده شده بآن اسم منطبق گشته است و بترتیب بر سبیل عروج آن انا
بمراتب فوق آن اسم که کالاصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین نمط
باحدیت مجرده رسیده پس این همه مراتب انطباق انای او حقیقت او گشته است
که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در رنگ
جامه است مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه را او چون دیگران
الطلاق انا معصور بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت ایشان همین
عالم خلق و عالم امر باشد و آن اسما که مبادی تعینات ایشان اند غیر از قیوم ایشان
نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است و از لوازم امکان

متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبهٔ وجوب چگونه حقیقت او بود
و جز او باشد جواب گوییم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا
محذور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند این شهود مجرد تخیل نیست ثمرات و نتایج
بران متفرع است بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست هم قصهٔ غریب
حدیث عجیب هست پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است مجرد
صورت این عارفست که نسبت بحقیقت او این صورت همچون جامه یکبارست نسبت
بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت او چه دریابند و چه فهم کنند غیر از همان
صور و حقایق خود با چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت حق است
سبحانه اذا رأوا ذکر الله نشان شان است الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی
که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و آنچه فقیر در بعض
کتب و رسایل خود نوشته است که عارف تام المعرفه بعد از رجوع بدعوت بکلیت
خود متوجه عالم میگردد و آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق جل سلطانه مراد از آن
کلیت عالم خلق او و عالم او است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم امر
هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است
و اسم قیوم و ما فوق آن مراد داشته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است
چنانچه گذشت پس بهر تقدیر در وقت رجوع توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است
و آنکه یک رو بخلق دارد و روی بحق جل و علا دارد در توسط میراست لیکن از ان

شخص سالک بلندتر است که روش بتمام بحق است جل سلطانه زیراکه این شخص در
اداء حقوق عباد ناقص است وآنکس اداء هر دو حق حق خالق جل وعلا وحق مخلوق
مهما امکن بجای آرد وخلق را بجانب خالق میخواند جل سلطانه پس نسبت باو اکمل باشد
باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد میطلبد وبعد در حق این عارف نصیب دیگران
گشته است که بتوجه محتاج اند هیچکس دیده که بخود متوجه باشد فکیف از خود نزدیکتر
باشد که توجه بوی صورت ندارد واین عدم توجه از خصایص کمالات آن عارفست
ودور بینها نزدیکست که آنرا نقص انگارند وتوجه را از عدم توجه کمال تر تصور نمایند
حضرت حق سبحانه وتعالی ایشانرا انصاف دهاد که بجهل مرکب خود حکم نکنند وهنر را
عیب ندانند **مکتوب هفتاد وچهارم بخواجه هاشم صدور یافته در تاویل کریمه فمنهم ظالم
لنفسه ودر بیان سه گروه وتاویل کریمه انا عرضنا الامانة محمد رسول الله است
صلی الله علیه وعلی آله وسلم** قال الله تبارک وتعالی ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله
وقال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد ازین آیتین ما اراد الله
سبحانه ونحن نأولها بالظهر لنا ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست ان الله
خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه ومتعالیست پس خلق آدم بر صورت
او تعالی از صورت سبحانه باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صو

نقش او

فرض کرده شود هر آینه این صورت جامعه خواهد بود که انسان جامع بآن صورت موجود
گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که تمثال آن مرتبه مقدسه تواند بود وهر آنست
آن تواند گشت ازینجاست که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است زیراکه تا
صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن نمی خلف شی است فنایب آن شی
وچون انسان خلیفه رحمن گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت را متقبل شد لا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه آسمانها وزمین وکوهها جامعیت ازکجا یابند تا بصورت او تعالی
مخلوق گردند وشایان خلافت او تعالی باشند وتحمل بار امانت او سبحانه نمایند محسوس میگردد
که اگر این بار امانت را فرضا بآسمان وزمین وکوه حواله نمایند پاره پاره گردند وهیچ اثری
ازانها باقی نماند وآن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت
که مخصوص بکمل افراد انسانست یعنی معامله انسان کامل تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع
اشیا حکم خلافت میسازند وهمه را افاضه وجود وبقاء وسایر کمالات ظاهری وباطنی
بتوسط او میرسانند اگر ملک است باو متوسل است واگر انس وجن است باو متشبث
وفی الحقیقه توجه جمیع اشیا بجانب اوست وهمه نگران اویند این معنی را دانند بانه فرموده
انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده
اثرا ولا حکما وتا از خود چنین ظلم ننماید شایان تحمل بار امانت نبود جهولا کثیر الجهل بحیث
لا یکون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک وجهل عن العلم بالمقصود
واین عجز وجهل دران موطن کمال معرفتست لان اجهلهم اعرفهم به ولا شک ان اعرفهم

الیق بحمل الامانة این دو صفت گویا علت اندر حمل بار امانت را این عارف
که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که مهمات مخلوقات را
باو مرجوع داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها مربوط
بتوسط وزیر است رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام واین منصب عالی بالاصالت مخصوص به انبیاء اولی العزم است
علیهم الصلوات والتحیات به تبعیت و وراثت این بزرگواران هر که را باین دولت
مشرف سازند مصراع با کریمان کارها دشوار نیست ؛ وطایفهٔ اولی از وارثان کتاب
برگزیده گانند از عباد او تعالی همین ظالم لنفسه است که بمنصب وزارت و قیومیت
مشرف است وطایفهٔ ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر ازان بمقتصد فرموده است
آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر و اهل مشورة اند هر چند معامله
وکار و بار پادشاهت به وزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس
والفت است این از برای فرحت خود است وآن از برای مهمات دیگر است
شتان ما بینهما و سر حلقهٔ این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا
وعلیه الصلوت والسلام وهر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام خلت
مقام محبت است که طایفهٔ ثالث که سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف
گشته اند یار و ندیم دیگر است ومحب ومحبوب دیگر اسرار و معاملات که محب و محبوب
میکنند یار و ندیم را در اینجا چه مدخل هر چند در وقت کمال انس والفت اسرار خفیه

محب

محب ومحبوب میتوان ساخت سر حلقهٔ محبان حضرت کلیم الله است علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات و به تبعیت و وراثت این صاحب دولتها هر کرا باین دو مقام
مشرف سازند و مقاماتی که فوق مقام محبت در مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته است
صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله است علیه وعلی آله وسلم همه داخل مقام سابقان است
که نصیب فرقهٔ ثالثه است از وارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب شصت و دوم به میرزا مظفر صدور یافت
در بیان آنکه محن و بلیات مر دوستان را کفارات است و متضرع و زاری عفو و عافیت
باید طلبید و ما یناسب سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم ورود محن و بلیات دنیویه
مر دوستان را کفارات است مر زلات ایشان را بتضرع و زاری و به التجا و انکسار عفو و عافیت
از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانی که اثر اجابت مفهوم شود و تسکین فتنه
معلوم گردد هر چند دوستان و خیر اندیشان درهمین کار اند اما صاحب معامله احق باین
کار است داد و خوردن و بهتر نمودن کار صاحب غرض است دیگران بطفیل اعانت
او نیستند و مراد از مرض حقیقت معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی برسد با کشادگی
جبین و با فراخی سینه آنرا بمنت قبول باید کرد بلکه بآن ملتذ باید گشت رسوائی
و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و نیکنامی است که مراد نفس اوست
اگر اینمعنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکه کاذب ؛ بیت کر لمع خواهد زمن

زمن سلطان وین . فاک برفرق قناعة بعد ازاین . جناب شریعت مآب

چون از خدمت برگشته آمدند از احوال آن سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند

فاتحه سلامت و عافیت ایشان خوانده شد ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا

ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا

به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین . سبحان ربک رب العزة

عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والسلام مکتوب شصت و ششم

بمولانا فرخ حسین صدور یافت در بیان آنکه عرش مجید از سموات نیست و بیان فرق

میان معامله که بقلب عارف کامل و مکمل تعلق دارد و معامله که بعرش مجید مربوط است

وما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عرش مجید از عجایب مصنوعات

حق است سبحانه و برزخی است میان عالم خلق و عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم

رنگی ازان و عالم خلق که در شش روز خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها

که در کریمه خلق الارض فی یومین الخ واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است

چنانچه فرموده تعالی و تقدس و هو الذی خلق السموت والارض فی ستة ایام و کان عرشه

علی الماء . بلکه تقدم خلق ما نیز ازین کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه از جنس سموات

هم نیست چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها ندارند غایت ما فی الباب چون او را

بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین ناچار معدود در سموات است و الا فی الحقیقة

چنانچه او ارض نیست سما هم نیست بس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشد باقی ماند

معامله

معامله کرسی از کریمه وسع کرسیه السموت والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات

جداست و اوسع جمیع اینهاست و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که آنرا در رتبه

عرش گفته اند و معامله عالم امر فوق عرش است و چون از عالم خلق بود و خلق او از

سموات جدا باشد باید که خلق او در ماورای این شش روز بود و در تمیمعی ... محظور لازم نمی

آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است تعالی که خلق ما که از عالم

خلق است در ماورای این شش روز است و تقدم دارد برین شش روز چنانچه

گذشت و چون معامله کرسی نیک بر ما مکشوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر انداختیم

که از کرم حق جل و علا امیدوار هستیم رب زدنی علما ازین تحقیق دو اعتراض قوی

دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین و تشخیص شش روز از کجا بوده و یوم

الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلث از یوم الاربعاء چه نوع

ممتاز بوده و یوم الخمیس از یوم الجمعة چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق

ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول ازمانه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح

انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب

آفتاب بوده جه در جهت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است که او در

فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث

قدسی آمده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن

ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور تام مخصوص بقلب عبد مومن است و عرش را این دولت

بشهر معقود و در بیان است استفسار های دیگر نموده بود الحمد لله و سلام علی عباده

الذین اصطفی محیفه شریفه اخوی شیخ حسن حرسه الله تعالی حاله رسید چون بوی انجام

و استقامت داشت خرمی وقت گردانیده نوشته بودند سلوکی که مشهور است و معتقد

سالکان که مفهوم مرادات ایست که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود و بعد

تا وقتی که از فکر گفتن باز ایستد و محل المامات و تجلیات شود و سالک مقام فنا رسد

که اول قدم ولایت و گفته اند فنا آنست که از دید و دانش سالک آنچه مسمی بغیر است

بر خیزد و بغیر از واجب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماند که آن را شهود و مشاهده

وغیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق را می بینند تعالی و مسمی بالغیر را نمی بینند و دو

مشرک طریقت می نامند و نوشته اند که فقیر را این معارف قبل ازین معارف اشکال بود

زیرا که آن مقصود ایشان است که حق را جل سلطانه در دنیا ببصر یا ببصیرت

دیده می شود که باین شهود و رویت شعور دارند پس ایشان نیز مشرک طریقت

باشند و اگر باین معنی شعور ندارند پس از چه خبر میدهند و که خبر میدهد و نوشته اند

که آنچه می بینند بکل وجه من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی خواه نوری

یا غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا مسمی شی که آنچه مسمی

بالغیر است ظهور او میدانند نزد این بیچاصل دور از کار است و بخلاف نص کریمه

لیس کمثله شیء و کریمه لا تدرکه الابصار شاهدان این معنی است پس این قوم چه می بینند

و چه میدانند که میگویند غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمیدانیم و آن را عبارت از شهود و مشاهده

ادراک

کرده اند و این همه اندیشهها که در تدبیر خود و تدبیر اهل و عیال خود می نمایند فراست

یافته اند و آگاه باشند که این همه را از نقیبها و فراست ما آموخته که بر مشایخ

طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم منشاء آن نارسائی است بلاد این

بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است مربوط بنسیان ماسوی است

از ضروریات طریق این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاص

نگردد و شما باین دولت و با رباب این دولت بحثیت مینمائید شهود و رویت که در

عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم واقع میشود کنایت از حضور

او سبحانه و تعالی و تقدس که عالب مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک که از عالم چون است

بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را

همه وقت از دو چین چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر چنانکه مشرک و موحد است

در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر

آن مشرک یعنی باطن کامل بخدا باشد جل و علا و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال بود و بتبع مخلوق

اهتمام نیا بیاید و الحق اذنا فهمیده کیست زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی

جل سلطانه بترسند مدعیان این وقت ظاهر اشهار را در شورش می آرند که خطه بزرگان

ضرور نیست اگر بخلوتیات و بخرمات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه متعذر

موهوم است و لاچار این راه است آنجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسایل و مکتوبات

فقیر دیده اید که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آن را از ضروریات راه

میشود نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم در عرش مجید است
و ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید
از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است و ارض و سموات گنجایش نبوده و در عرش بود
آری زمین و آسمانها با آنچه در اینهاست قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن
که مستعد این دولت است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شده نه نسبت بجمیع مصنوعات
که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض
الثانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با آنچه در
اینهاست در تقابل آن می اندازیم بی توقف ناچیز و مضمحل میگردد و اثری از اینها باقی
نمی ماند الا قلب انسانی که منصبغ برنگ اوست باقی می ماند و لاشی محض نمیگردد و همچنین
ظهوری که در جانب فوق ما وراء عرش تعلق دارد که از عالم امر صرف است و عرش را نسبت
بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت بعرش بوده است و همچنین هر فوق را
نسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از تمامی این دایره معامله بحیرت
و بجهل اگر معرفت مجهول الکیفیة است که فراخور عقل و فهم حادث نیست چون از کمالات
انسانی و قلب انسانی نیز بگویم مصراع عیب می این همه گفتی هنرش نیز بگوی
عرش مجید که همچون قلب هرچند اوسع و مظهر اتم است اما علم بحصول این دولت خود ندارد
و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که صاحب شعور است و بعلم و معرفت
خود مسرور و مزیت دیگر قلب آنست که [...] میان هیکل استماع نمای مجموع انسان که از عالم صغیر

ناهمه

و آنکه

ناهمه هرچند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا هیئت وحدانی حقیقی حاصل است
که آثار و احکام بدان هیئت حاصل نیست اگرچه اعتباری است پس فیوضی که از آن
این هیئت وحدانی با انسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که همچون
قلب اوست مر آن عالم را از این فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضا جزو انسان
که فی الحقیقة خلاصه مخلوقات و با وجود دوری اقرب ظهور است کمالات آن
در مجموعه عالم صغیر سرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقة چونکه مجموعیت این
سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید
باید دانست این فضایل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید چون نیک ملاحظه
مینماید در مثل فضل جزئی است فضل کلی است مر ظهور عرشی را می باید مثل عرش
و مثل قلب چنان می باید که گوییا آتشی است وسیع که دشت و صحرا را منور ساخته
است و از آن آتش مشعلی گیرانیده اند که بواسطه تحویق بعضی امور لونی دیگر پیدا
کرده است که در آن آتش نیست که این زیادتی و شک نیست که این زیادتی بر فضل
جزئی اثبات می نماید والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین و سلم و بارک و علی
جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین اجمعین مکتوب صد و هفتم بمولانا حسن
برکی صادر شده در جواب مکتوب او که اعتراضات طوره بر کلام صوفیه نموده بود
و در آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعیه در بدایت که موصل است

مترتب است و عالم کبیر را
این هیئت [...]

[...] والسلام مکتوب صد و هشتم بمولانا [...] صادر شده در بیان محبت
و اخلاص این طایفه علیه که این محبت و اخلاص [...] فنا فی الله و بقا
بالله است [...] الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی دولت
خوشوقتی که در وقت ان شما احساس نموده می آید باوجود اسباب غنا و با حصول
مواد استغنا نیاز مندی ست بفقرا مقتضی کمال نسبت باین طبقه علیه که معنی
از محبت و اخلاص این طایفه علیه است و مشعر از مودت و اختصاص این فرقه
ناجیه محبان این طایفه را بشارت المرء مع من احب کافیست و جلیسان این طبقه
را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وافی و چون بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا
کند و غالب آید بنهجی که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاری ما سوی را بتمام
از دل رخت بر بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوبست و متابعت او بجا آورده شود
و باخلاق و اوصاف او متخلق شدن تمام گردد و این زمان فنای در محبوب حاصل
میشود و شبیه بفنا فی الشیخ که زینه اول است درین راه و این فنا فی الشیخ تا بنیاد
وسیله فناء فی الله میگردد که بقائی بالله بران مترتب است که نهایت ولایت [...]
بالجمله اگر در ابتدا بی توسط احدی محبت و انجذاب بمحبوب حقیقی میسر گردد
دولتیست عظیم که محصل فنا و بقاست والا از متوسط کامل مکمل چاره نبود اول
مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا
وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاری ما سوا بتمام خلاص سازد و [...]

محبت

رسانند چه برشکر غلطیدن مگس [...] از برای کوری سودائیان
امثال این سخنان از برای تقویه و تشویق طالبان و مهوسان اظهار نموده
می آید والله سبحانه الموفق بقیة المرام رافع رقیمه فقیر [...] بزرگ
زاده است و در خدمت فقرا بوده است اما در هجر تربیت برادر کلان [...]
و محنتها در روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد و اگر داخل ملازمان [...]
[...] بحال او التفات داشته باشند از کرم بعید نخواهد بود زیاده تصدیع
مکتوب [...] بشیخ یوسف برکی صادر یافته در جواب رساله او مشتمل
بود بر [...] اسلام الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی
رساله که نوشته بحواله مولانا عبدالحی نموده بودند که [...] نموده روزی
که مولانا [...] رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد
باعث فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال با اسلام
چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازیست اسلام طریقت نیز بهتر از کفر طریقت
همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه محو مجازی به از سکر مجازیست محو طریقت
نیز بهتر از سکر طریقت ثمره کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت تنزیه هم
قدری فرق که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان کفر و اسلام
طریقت طایفه که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانسته اند
آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است که در نظر شان تنزیه در لمعه است و الا تشبیه را چه تاب

محبت

قرار داده باشی ایمعنی را استغفار مینمودند و بجنس ادب سوال میکردند
این کلی است که از معارف مرحومی مولانا احمد علیه الرحمة شکوفه است در
حیوة مولانا هرگز این قسم سخن ها از شما بظهور نمی آمد نیک واقع شد که نوشتید
و تنبیه یافت سید بشیر هم هر چه رود بد نویسند و ملاحظه صحت و سقم نکنند اگر
صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال
از نوشتن تقاعد نکنند بعد از سالی کتابت شما همراه قافله می آید در سالی یکبار
هم نصایح ضروریه ضروریست تا از ان ننویسند و چون تا نرسند اگفت و گونی
کشایند پرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبد الحی خواهم گفت که نقل آنرا
بشما فرستد از انجا ملاحظه نمایند و ایضا پرسیده بودند طریقی دیگر که بی تجلیات
و کشفیات است طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست مبتدا نشد
اگر این سالک که علم باحوال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل مکمل راه دین
پیموده است علم آن شیخ بحال او کافیست و با علام او توسط و انتهای خود خواهد
دانست و نیز اگر آن شیخ او را یکنوع اجازت ارشاد خلق داده است احوال
مریدان او مرایای کمالات او خواهند گشت و از انجا بر نقص و کمال
خود خواهد نمود و علامت دیگر از برای معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق
سبحانه و تعالی هیچ باستی نمانده سینه او از جمیع با یستها و ماسوا خالی و صاف شده

نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول در نهایت همین است
که ذکر یافته والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفی که این بی بضاعت را
تسلی میدهد معارف شرعیه در یچه ایست که موصلست بشهر مقصود و نشانه از
ان ان شاه بی نشان و همین بیت نصیب العین است بیت ما بیغم میرویم عزم
تماشا کراست ٭ ما بر او میرویم کین همه عالم ور است ٭ این معرفت شما بسیار اصلست
و نسبی عالیست و امیدواری بخش است مطالعه این معرفت بسیار محظوظ ساخت
و ناملایمت اول مکتوب را زایل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه
بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضی از رجال و نسا می آیند و طریقه التماس مینمایند
و از اکل و بس که بد لوا حاصل میکردند پرهیز نمیکنند ام بگفتن طریقه همت باشند
و میگویند که ما بحیله شرعی آراسته میسازیم طریقه را بایشان بگویند و ترغیب با حتیاط
محرم نمایند شاید به برکت طریقه از ان اشتباه بر آیند دیگر از ان دو علم سفید
که در جانب شرق عقب یکدیگر ظاهر شده بودند فقیر بعد از استغفار یاران درین
باب مکتوبی نوشته است بملا عبد الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی که نقل آنرا
نیز بشما فرستد ایضا پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گذاردن
و تسبیح و تهلیل کردن و ثواب آنرا بوالدین یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است
یا بکسی ندادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم نفع بغیر است و هم نفع بخود
و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول

که با تنزیه حقیقی جمع شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد بیت بلی چو
شود مهر آشکارا سها را چه نهان بودن چه پیدا را حضرت حق سبحانه و تعالی بتحقیق
اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
مولانا بابو جون سر راه بود چند کلمه باقتصار افتاد والسلام علیکم و علی من لدیکم
مکتوب هشتادم بشیخ حامد بهاری صدور یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در
بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضات می نویسد که خدا احمد است
جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوات والسلام و شما که محمد احمد اید نزد ما خدا است
جل سلطانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت
و اخلاص و وفور مودت و اختصاص ارسال نموده بودند رسید و فرحت وافر رسانید
حضرت حق سبحانه و تعالی برین دولت استقامت کرامت فرماید که محب طایفه
بآن طایفه است المرء مع من احب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام
معنی عبارت تمهیدات عین القضات استفسار نموده بودند که میگوید شما که
خدا احمد اید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوات والسلام و شما که محمد
میدانید علیه و علی آله الصلوة والتحیة نزد ما خدا است جل سلطانه محمد و ما مثل
این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که در مرتبه جمع است
و معبر کمل طریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور می یابد و امتیاز
و اثنینیت از نظر شان مرتفع میگردد و ممکن را عین واجب می یابند تعالی

مشهود نشان نمی ماند برین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیازی و اثنینیتی
که نزد شما در میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام
حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایرة نه بلکه آن یکی که منزه
از یکیت نیز عین آن دیگر است هر گاه بر آن ممکنات نسبت مغایرة مرتفع میگردد
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی
نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود این دید مخصوص بمرتبه جمع است و چون
سالک ازین مقام بلند در رود و چشم از فوائد سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول
او و الله تعالی چنانچه در ابتدا میدانست النهایة فی الرجوع الی البدایة شنیده باشند
بدانند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است که موجب قباب
منتهی است مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک هر گاه متوسط را با منتهی
نسبت نشود مبتدی دور از معامله را با او چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هشتاد و یکم بمحمد مراد بیگ
صدور یافته در ترغیب در زهد و نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه
و ما یناسب ذلک الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مترسم مبادا یاران
نیک فرجام به مزخرفات و تابی دنیویه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد در
رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح به مشتبه و از مشتبه
بحرام گرایند و از مولا خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند در توبه و انابه قدم راسخ

باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت همه اندرز من بتو اینست

که تو طفلی و خانه رنگین است حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دایرهٔ مباح را

بر عباد وسیع ساخته است بی دولتی باشد که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ

انگاشته در ماوراء این دایرهٔ وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید نمود

نا زکندان ورزه داران برسم و عادت بسیار ند اما هنر کاران که محافظت

حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فارقی که محق را از مبطل جدا سازد همین هنر کار است

چه صوم و صلوت بصورت از هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة و السلام

ملاک دینکم الورع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة و السلام لا تعدل بالرعة شیا

هر چند طعامهای پر تکلف میخورند و لباسهای پر شق می پوشند اما الله الله و از انتفاع

در طعام و لباس فرق است مصراع آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد از آن

این فرق بسیار است چه آن از رضاء مولی جل سلطانه بعید است و این برضاء او تعالی

نزدیک و نیز محاسبهٔ آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا اتنا من لدنک رحمة

وهی لنا من امرنا رشدا بر خود داری سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است

و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت مسئول است و السلام

علیکم و علی سایر الاخوان مکتوب شصت و دوم بخواجه شرف الدین حسین صدور

یافته در اجتناب از دنیای دنیه و تحریض نمودن بر ترغیبهٔ غزا ملیات ذلک

اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة حبیبک علیه و علی آله الصلوة و السلام

فرزند

فرزند عزیز با تمیز زنهار زنهار مغرور تمعات دنیه نشوی و به تطرات فانیه

فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضاء شریعت غرا

عمل نموده آید و بر وفق ملت زهرا زندگانی کرده شود اول تصحیح اعتقاد

بمقتضاء آراء علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد از آن

عمل باحکام فقهیه علیه است و در اداء فرایض اهتمام باید نمود تمام تا بید و در حل

و حرمت بیک احتیاط باید فرمود عبادات نافله در جنب عبادات فرایض

کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اکثر مردم این وقت در ترویج نوافل

و در تخریب فرایض کوشیدند در نوافل عبادات اهتمام دارند و فرایض را خوار

و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی بتوبت مستحق و به غیر مستحق بدهند اما یک جیتل در اداء

زکوة ایشان را بمصرف دادن متعسر است نمیدانند که یک جیتل در زکوة

دادن ایشان را زاستحق هزار لکها صدقهٔ نافله است در اداء زکوة مجرد امتثال

امر مولیست جل سلطانه و در صدقهٔ نافله بسیار است که منشاء آن هوای

نفسانی بود لهذا در فرض ریا را گنجایش نیست و در نفل جولانگاه ریا است

از پیجهت که در اداء زکوة اظهار اولیست که نفی تهمت نماید و در صدقه

نافله اخفا بهتر است که الیق بقبول است با لجمله از التزام احکام شرعیه چاره

نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود اگر بحقیقت ترک دنیا میسر

نگردد از ترک حکمی دنیا کوتهی نکنند و آن التزام شریعت در اقوال و افعال

صحیح

والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و سیوم بمیرزا محمود
صدور یافته در محبت این طایفهٔ علیه که سرمایهٔ جمیع سعادتهاست و بیان
ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینجا و موجب
حمدات المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة والبرکات طریقه که اخوی اعزی
ارشدی [illegible] فقیر اخذ نموده بود [illegible] بواسطهٔ [illegible] دریافت صحبت شریف
کند وصول عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لایقه بران اند مترتب
[illegible] که از لوازم تعلیم طریقه است مانده باشد دولت
عظمی لان المرء مع من احب برکت اولی در صحبت اول فر مستعدی رشید این طریقه
علیه را بحصول می پیوندد دوام توجه قلبست بمطلوب حقیقی جل سلطانه و مهور اند
فرصت این دوام توجه نسیان ماسوی میرسانند که اگر فرضا عمر طالب هزار سال وفا کند
غیر حق سبحانه در دل او خطور نکند بواسطهٔ نسیانی که او را از ماسوی حاصل شده است
اگر بتکلف و تعمل ماسوا را بیاد او بدهند یاد نکند و چون این نسبت حاصل شود قدم اول
ثانی و ثالث و رابع الی ما شاء الله تعالی چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر والقطرة
تنبئ عن البحر الغزیر مقصود ترغیب احباست حضرت حق سبحانه تعالی نافع گرداناد
میان عبد العظیم کیفیات اخبار محبت و اخلاص ایشان را زبانی بیان نموده برمن
گفت دگر آورد والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

درمیان را زده باشند از قلم

علیه

صحیح

علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب هشتاد و چهارم بشیخ حمید بنگالی صدور
یافته در بعضی از مواعظ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشدی
میان شیخ حمید عجب از والا خیار [illegible] سلام و پیام [illegible] آنجا نیکس کسی را است
درین هفت و هشت سال یک کس [illegible] از جانب شما رسیده است آن هم ناتمام و بی
سرانجام کتابتها که ازینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسند یا نمیرسند [illegible] اخوی اعزی
شیخ عبد الحی چون متوجه وطن خود بوده است با و گفته که یکبار رجوع [illegible] شما
و با احوال شما مطلع گردد شیخ عبد الحی نزدیک به پنج سال در خدمت [illegible] بوده است
و اکثر صحبتها حضور یافته و تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سرابست و از احوال
جذب و سلوک آگاه است گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم
و معارف آنچه مناسب وقت و حال بود درمیان آرد احوال و مواجید همه را [illegible] الیه
وانماید و با آنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال منازلیه عنا فهم بشما خواهد گفت
انشاء الله تعالی السلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی مکتوب هشتاد و پنجم
بشیخ یوسف محمد صدور یافته در بعضی از کمالات شیخ عبد الحی الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا اینجا و موجب حمدات المسئول من الله
سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبد الحی هم شهری شماست و بجوار شما آمده است
نسخهٔ علوم و معارف غریبه است و چیزها ضروریه این راه نزد او مودوع است ملاقات
او [illegible] غنیمت است که نو آمده است و چیزها نو آورده است از فنا و بقا.

و آنچه نقد بوده باشد از احوال م

صحیح

نزد او نشست واز جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ما وراء فنا و بقا متعارف قوم از
گذشته جذبه و سلوک مقربین او آگاه است بلکه توان گفت که او راه او آنچ گذر
کاه است چیزی از معارف غریبه مکتوبات که بخش زد او شده است ومهما
الممکن استفسار نموده دریافته است والله سبحانه الموفق احوال او بتفصیل مشار الیه
معلوم خواهند ساخت بزواید چه پردازد والسلام مکتوب هشتاد و ششم بشیخ طاهر
صدور یافته در جواب کتابت او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه
اخوی اعزی رسید از احوال و معارف یافته بود بوضوح انجامیده مسرور گردانید
چه دولتی است که محبان و مخلصان دست از همه شسته متوجه جناب قدس او تعالی
گردند و ماسوی را به پشت پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات اخید
را اخوی شیخ عبد الحی شاید بتفصیل وانماید و علوم و معارف زبانی او که باقی نزد
مشار الیه بسیار است از آن مقوله چیزی ننوشت عواقب جمیع امور بخیر باد بحرمة النبی
وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب هشتاد و هفتم
بفتح خان افغان در نصایح الحمد لله الذی وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بر
ایشان استقامت بخشاد نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده می آید اتباع سنت
سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه است
هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته آنکس را ثواب صد شهید است فکیف

کراحیای

کراحیای فرضی از فرایض یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل ارکان
در نماز که نزد اکثر علماء حنفیه واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است
و نزد بعض از علماء حنفیه سنت است و بعض اکثر مردم این عمل متروک گشته است
احیای این یک عمل ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود
علی هذه القیاس سایر الاحکام الشرعیه من الحل والحرمة والکراهة و غیر ذلک
که وا بین داد نیم وانکه ابلیس که از آن کس سیم بی جهت شرعی گرفته باشد بهتر است
از آنکه ... تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح ودرانک عمل
بغیر بود و ... تیم دانگ از حق کسی مانده باشد به بهشت نبرند تا این نیم دانگ را
ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت
آلوده نشود و متحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر است علما فتوی میدهند
و کار را اهل الله میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است و هر که بباطن
پرداخت و از ظاهر در ماند ملحد است و احوال باطن استدراجات و پند علامت صحت
حال باطن اهتمام تجلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت اینست
والله سبحانه الموفق مکتوب هشتاد و هشتم بملا بدیع الدین در رضا بقضا و القدر
بفعل مولی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بنده مقبول آنست که بفعل
مولای خود راضی باشد و آنکه تابع رضای خود است بنده خود است اگر مولی بر
بنده اجرای کاری نماید باید که بنده دران وقت شادان وخندان باشد و همان

فعل مولی را مرضی خود یابد بلکه بآن فعل ملتذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را زین
فعل کراهیت پیدا آید و سینهٔ او تنگی آرد و از دایرهٔ بندگی دور است و از قرب
مولی مطرود و مهجور چون طاعت مراد او است تعالی باید که آنرا مراد خود دانسته
شاد و خرم باشند و از استیلای طاعت بی ج آزرده نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون
فعل محبوبست بآن ملتذ باشند هر کسی را اجل مسمی که احتمال زیادتی و نقصان ندارد
پس اضطراب چیست نهایت ارتباط ما عافیت طلبند و از خطر پناه جویند که مرضی
او تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبدالرشید
آنچه احوال آن بقعه را بیان نموده عافاکم الله سبحانه عن البلیات الظاهرة والباطنة
مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر حبیب الله در نصیحت ثبتکم الله سبحانه وایاکم
علی جادة اباء کم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام احوال
و اوضاع فقرای اینجا موجب حمد و محمدت الله سبحانه الحمد لله والمنة دائماً و علی نبیه الصلوات
والتحیة سرمدا المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم مخدوما
شفقت آثارا وقت کار گذشته می رود و هر آنی که میگذرد لختی از عمر کم می ماند و اجل
مسمی را قریب میسازد امروز اگر تنبیه نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد
بود اهتمام باید فرمود که درین چند روز حیوة بر وفق شریعت غرا زندگانی نموده آید
تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است وقت عیش در جنت است که
ثمرهٔ این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن است

وازفقره

و از ثمره باز ماندن است زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی محصل باد
مکتوب نودم بمیرزا ایوب خان در خطاب ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی الاعداء
الافاقیة والانفسیة و نجاکم عن البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله و سلم الخلق عیال الله و احب الخلق الی الله من احسن الی عیاله حضرت
حق سبحانه و تعالی متکفل ارزاق خلایق گشته است پس خلایق در رنگ عیال
او باشند تعالی پس هر که بعیال کسی مواسات کرده باشد و بار او را بر داشته باشد
هر آینه آنکس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکبار ساخته است و موفق
ادرار جو کرفته بناء علی ذلک بتصدیع جرات مینماید حافظ حامد مرد صالح و تالی
قرآن مجید است کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عهده شان نمی تواند برآمد
مسئول از کرم شما ایشان امداد و اعانه مشار الیه است که بیان را از برای کرم بهانه کافیست
والسلام مکتوب نود و یکم بحضرت مخدوم زادگی خواجه سعید در سر غریبه از قاب
قوسین او ادنی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سر عظیم از مقام قاب قوسین
او ادنی بقوه که چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله به سیر فی الله متحقق شود و متخلق
به اخلاق الله گردد و به اجمال این سیر را نیز تمام کند و دایرهٔ ظهور عکوس اسما و صفات را
که در ولایه خیر فی الله بوده به انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق بالاصالة بلی
غایت ظلیت ذاتی توهم ظلیت و محلیت در وی ظهور نماید و چون صفات

فانه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهورات مع الصفات
در عین عاشق خواهد بود و دو قوس حصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس ذات
بود و این مقام اعلای مقامات قاب قوسین است که متعلق به ظهور اصلی است
بی‌شایبهٔ ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری به ذات معشوق
پیدا شود بجایی که از او اسم و صفت هیچ نخواهد دید و وقت تفصیل خداوندی جل سلطانه
اسم و صفت بتمام آن نظر او میخ دوخته ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی‌ماند هرچند
صفات موجود باشند اما مشهود او نبوند درین حال ساده او بی نظهور می‌آید و از
قوسین اثر نمی‌ماند ازین مقام اعلی چون هبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق
خواهد افتاد بلک در عنصر پاک با وجود دوری و مهجوری اقرب موجودات عالم
قدس عجب کار و بار است اگر عروج و صعود را اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب موجودات
می‌دانیم بلک اولی عالم امر را از همه اقرب می‌یابیم بعالم قدس و چون به نزول
و هبوط نظر می‌اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می‌یابیم بلکه نصیب عنصر خاک
می‌دانیم بلی نقطهٔ اولی از دایره چون جانب عروج او را ملاحظه نماییم او آن نقطه‌ای است
در جانب عروج نقطهٔ ثانیه است ازان دایره و در جانب هبوط که تمام خط شود می‌آید
اقرب نقطه بآن نقطهٔ اولی نقطهٔ اخر آن دایره است این قدر دقیق است که
آن نقطهٔ ثانیه در عروج موصل از نقطهٔ اولی است و این نقطهٔ اخر مقبل و متوجه
همان نقطهٔ اخر نیست بظهورات محو ده ذات نظاهر را خوانا خ فاین بودن فذلک

این

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و دویم بسیادت مآب میر محمد نعمان در بیان آنکه ولایت عبارت
از قرب الهی است خوارق و کرامات شرط آن نیست و در بیان حکم سجدهٔ
تحیه مر سلاطین را الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب اخوی
اعزی میر محمد نعمان خوش وقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط
ولایت نیست و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق
مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بعد از نسیان
با اولیای خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات
مخلوقات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم
اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات
بخشند شخصی ثالث از اهل استدراج است و صفای نفس او را بکشف مغیبات
مبتلا ساخته است و در ضلالت انداخته کرید و یحسبون انهم علی شیء الا انهم
هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال ان است و شخص اول و شخص ثانی
که بدولت قرب مشرف انداز اولیاء الله اند کشف مغیبات نه در ولایت شان
می‌افزاید و عدم کشف انها نه در ولایت شان نقصان می‌آرد تفاوت آنها
باعتبار درجات قرب است بسا است که صاحب عدم کشف آن صورا فضل بود

وپیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل شده است صاحب عوارف
که شیخ الشیوخ است ومقبول جمیع طوایف در کتاب عوارف خود تصریح
باینمعنی فرموده است اگر کسی این سخن را از من باور نکند با آن کتاب رجوع
نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات وخوارق که این همه کرامات وخوارق
مواهب حق جل سلطانه است که دور مرتبه فوق آن قوم باشد شخص از این طایفه
که او را هیچ کرامات وخوارق ندهند زیرا که این همه کرامات از برای تقویت
یقین عطا میفرمایند وکسی را که صرف یقین داده شده است او را باین کرامات
حاجت نبود واین همه کرامات دون ذکر ذات است ودون تجوهر قلب است
بذکر انتهی که بالا ذکر یافته است وامام این طایفه خواجه عبدالله انصاری که
ملقب بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین فرموده است که فراست
بر دو نوع است فراست اهل معرفت است وفراست اهل جوع واهل ریاضت
است فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طالب است وشناختن اولیاء
حق است سبحانه که بحضرت جمع واصل گشته اند وفراست اهل ریاضت وارباب
جوع مخصوص بکشف صور واحوال مغیبات است که بمخلوقات تعلق دارند وچون
اکثر خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل وعلا واشتغال بدنیا
دارند دلهاء ایشان مایل بکشف صور است وباخبار از مغیبات مخلوقات است
اینمعنی نزد شان عظیم است وگمان می برند که اینها اهل الله اند وخواص میگویند

کر قومی را بآن مکاشف سازند واین دولت را بدهند هر گاه هست ۱۲

واعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت ومتهم میسازند اهل حقیقت را بمو [illegible]
در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار مینمایند ومیگویند که آنها اگر از اهل حق می بودند
چنانچه گمان می برند هر آینه اینجماعه خبر میدادند از احوال غیبی ما واز احوال غیبی سایر
مخلوقات وچون ایشان را قدرت بر کشف احوال ما نیست چگونه قدرت خواهند بود
بر کشف اموری که اعلی است از احوال مخلوقات وتکذیب مینمایند فراست اهل
معرفت را که بذات وصفات وافعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد واین قیاس
فاسد خود محروم مانده اند اینجماعه از علوم ومعارف صحیحه این بزرگواران وندانسته اند
که حضرت حق سبحانه وتعالی حمایت این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق
ومخصوص گردانیده است ایشانرا بجناب قدس خود جل وعلا ومشغول ساخته است
ایشانرا از ماسوی خود از جهت حمایت ایشان وغیرتی که بر ایشان دارد واگر ایشان
باحوال خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه
وامثال این سخنان دیگر هم فرموده است ومن از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام
که میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی نوشته است که بعضی اولیاء عظام که کرامات
وخوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نفس از ظهور این کرامات ونادم
بودند وتمنی میکردند که کاش این همه خوارق از ما بظهور نمی آمد واگر تفاضل باعتبار
کثرت ظهور خوارق بودی ندامت بران ظهور معنی نداشتی سوال چون ظهور
خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه متمیز شود ومحق از مبطل چه نوع

جدا گردد جواب آنکه متمیز نشود و کو محق و متمیز ج بود اختلاط حق با باطل لازم این
نشاءه دنیوی است علم به ولایة ولی هیچ درکار نیست بسیاری از اولیاء اند که بولا
خود اطلاع بر ولایت شان لازم نبود در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی
متمیز شود که علم به نبوت نبی واجب است و ولی چون بشریعت نبی خود دعوة مینماید معجزه
نبی اورا کافیست اگر ولی با دعوه شریعت نبی دعوت مینمود از خارق چاره نبود چون
دعوت او مخصوص بشریعت نبی است بخارق هیچ درکار نیست علما دعوت بظاهر شریعت
مینمایند و اولیاء هم دعوت بظاهر شریعت مینمایند و هم دعوت بباطن شریعت مفتر ماند
اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت می نمایند و با تیان احکام شرعیه
ترغیب می فرمایند و ثانیاً بذکر حق جل سلطانه راه می نمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقات
خود را مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدی که این ذکر استیلا نماید و غیر مذکور هیچ
چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانی از جمیع ماسوی مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یاد
آن اشیا نماید بیادش نیاید یقین است که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت
و بباطن شریعت متعلق است خوارق چه درکار است پیری و مریدی عبارت آ
ازین دعوت که بخارق کار ندارد و بکرامات او را مساس نیست تا آنکه گویم مرید طالب
مستعد هر ساعة در سلوک طریق خوارق و کرامات بی احساس مینماید و در معامله غیبی
زمان از وی مددی می خواهد و می یابد و ظهور خوارق نسبت بدیگران در کار نیست
اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چکند مرید احساس

خوارق

خوارق نمیکند که بر دل مرده مرید را زنده کرده اندو است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده
نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان است و نزد خواص احیاء قلبی و روحی بغایت
رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه می فرمایند که احیاء جسد
پیش اکثر مردم جوانب اعتبار ندانشت اهل الله از ان احیاء اعراض نموده با حیای روحی
پرداخته اند و متوجه احیاء دل مرده طالب و گشته اند و تحقیق که احیاء جسدی نسبت با حیاء قلبی
کالمطروح فی الطریق است و نظر بآن داخل عبث چه این احیاء سبب حیوة چند روز است
و آن احیاء وسیله حیوة حقیقیه است بلکه کونیم که فی الحقیقه وجود اهل الله کرامتی است
از کرامات و دعوت انسان مر خلق را بحق جل سلطانه رحمتی است از رحمتهای حق جل
سلطانه و احیاء قلوب اموات ایشان است از آیتها است عظیم ایشان اطعان اهل ارض اند
و غنیمت روزگار اند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشان است کلام ایشان دوا است
و نظر ایشان شفا هم جلساء الله هم قوم لایشقی جلیسهم و لا یخیب انیسهم علامتی که محقق این ها
از مبطل آنها جدا شود آنست اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس
او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی میلی و توجهی پیدا میگردد و بر و دتی از ماسوی مفهوم
می شود آن شخص محق است و در عدد اولیاست علی تفاوت الدرجات این هم
نظر بآب مناسبت است بی مناسبة محض محروم مطلق است هر که را روی به بهبود
نداشت دیدن روی نبی سود نداشت در مکتوب شریف شمه از حسن نشاة خدا طلبی
سلطان عهد اندراج یافته بوده رمزی از عدالت و التزام احکام شرعی رفته بود و مطالعه

آن نوحت فراوان حاصل گردانید و زود وقتی پیدا گشت حضرت حق سبحانه و تعالی جهانچه
عالم بنور عدل و عدالت پادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه بواسطهٔ حسن
اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشد بحکم آثار الحکم الشرع تحت السیف رواج شرع
غرا مربوط بحسن اهتمام سلاطین زمان است یعنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است
ناچار اسلام ضعیف گشته کفار هند بی تحاشی بهدم مساجد مینمایند و در آنجا تعمیر معبدها
خود می سازند در تانیسر در رون کرکهیت مسجدی بود و مقبرهٔ عزیزی آنرا هدم کرده بجای حوض
آن دیهرهٔ کلان راست ساخته اند و نیز کفار برملا مراسم کفار بجای می آرند و مسلمانان
در اجراء اکثر احکام اسلام عاجز اند و روز اکادشی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند باهتمام
دارند که دران روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و طعام نپزند
و نفروشند و در ماه مبارک رمضان برملا ~~ایشان~~ طعام می پزند و میفروشند و هیچکس از
زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود و افسوس پادشاه وقت از ماست و ما فقیران از زبونی در زمان
و خرابی باکرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه معزز
و محترم بودند و بتقویهٔ اینها در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران
امیر تیمور علیه الرحمة بکوچهٔ بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند
قدس سره دران کوچه گلیمهای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند
میرزا حسن شاه مسلمانی که داشت دران کوچه توقف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر
و صندل خود ساخته به برکات و فیوض درویشان مشرف گردد و بکرامت این تواضع و فروتنی

که باجل الله

که باجل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقولست که حضرت خواجه نقشبند
قدس سره بعد از فوت میر فرمودند تیمور مرد ایمان بردی دانید که در خطبهٔ روز جمعه نام
سلاطین را که در زینهٔ پایان فرود آمده می خوانند وجهش چیست این تواضعی است
که سلاطین عظام نسبت بانسرور و خلفاء راشدین او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
نموده اند و جایز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور
شود شکر الله تعالی سعیهم **تذییل** ای برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است
متضمن نهایت تذلل و انکسار است و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این
قسم تواضع را مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند و غیر او را سجده
تجویز نموده منقولست که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام روزی براهی
میرفت اعرابی آمد و معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوات و السلام
آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبد آن درخت از جای خود جنبیده متوجه خدمت آنحضرت
گشته علیه و علی آله الصلوات و السلام آن اعرابی چون این حال را مشاهده نمود اسلام
آورده بود از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه
سجده جایز نیست غیر حق را جل شانه اگر سجده تجویز می نمودم میگفتم که زن شوهر خود را
سجده کند بعضی از فقهاء هر چند سجده تحیه بسلاطین تجویز نموده اند اما لایق حال سلاطین
عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع نمایند و آن نهایهٔ تذلل و انکسار را
بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده است

و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع جمیع را که مبنی از کمال
عجز و انکسار است بجناب قدس او تعالی مسلم داشت و دوین امر باد غرکت بجو نیده جیند
جمعی بجوین این معنی نمایند اما حسن تواضع ایشان باید که تجویز همین معنی نکند هل جزاء
الاحسان الا الاحسان چون پادشاه وقت از اقصای ممالک خود مراجعت فرموده
بدار الخلافة آمده محتمل که این فقیر بمشیة سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافة خود را رساند
والباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب نود و سیوم بخواجه هاشم کشمی در بیان آنکه
هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر و هم باطن و لحوق این باطن باسم
قیوم عارف و در بیان آنکه عارف در وقت نزول بجانب ظاهر و باطن متوجه دعوة
و عبادة است عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفة هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند
نسبت باسم قیوم که وجه خاص اوست که فی الحقیقة باطن و حقیقت آن عارف است
چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورة را بحسب
نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه می نمائیم اینجا نیز
ظاهر و باطن پیدا میگردد و صورة و حقیقة هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را بتمام ظاهر
یابیم و عالم امر را باطن چنانچه جمعی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم
خلق و عالم امر هم صورت و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن و همچنین
اخفی را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که در عالم خلق و عالم امر تعلق دارد و در

بروز نموده مثل اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم آن باطن
که باسم قیوم مربوط است لحوق میگردد تا بحدی که از این باطن هیچ اثری نماند و بجز
ظاهر صرف هر چه بود محقق میگردد و الحاق این باطن باسم قیوم شبیه باین معنی است که این
باطن در آن اسم حلول میکرد و یا باسم اتحاد پیدا میکند که آن اتحاد است سبحان
من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه این باطن را با آن
اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که موهم حلول و اتحاد میگردد فی الحقیقة نه حلول است
اتحاد مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقت وجوب تعالی و تقدس که محال
عقلی است و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که باقی مانده هر چند از عالم شهادت
که مشهود و مرئی است اما منصبغ برنگ باطن است اگر چه باطن از حیطه شهود
و ادراک برآمده است و ملحق بغیب گشته و رنگ بیچونی پیدا کرده و از حیطه ادراک
چون بیرون برآمده و رفته از شهادت بغیب نگشته از بیچون حقیقی نصیبی نیابد و از
غیب الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام رو بخلق است و طاعات
و عبادات شرعیه مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن این عارف
صاحب تکمیل خواه متعلق بمراتب امکانی دارد و خواه متعلق مقامات وجوب بود
بغیر متوجه ظاهر است بهر جهت ظاهر رو دارد روی او نیز بهمان سو است از جهت تکمیل و تربیت
و تتمیم عبادات چه این دار دار عمل است و این موطن موطن دعوت است
حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معامله کشف و معاینه در پیش است

عبادت معبود جل سلطانه درین موطن به انه استغراق در معبود است تعالی و انتظار
مطلوب اینجا که تا آتشی از محبت است به از استهلاک در مطلوب ارباب سکر این را
باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق
پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل
رسید بر جسر موت برآمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و بدولت وصل
و اتصال بی مزاحمت اغیار مشرف خواهد گشت شعر هنیئاً لارباب النعیم نعیمها
وللعاشق المسکین ما یتجرع ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله وعلی اخوانه الکرام وعلی آله وصحبه
العظام الی یوم القیام مکتوب نود و چهارم بمولانا عبدالقادر انبالی در بیان حقیقت
فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقت و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین حقایق ممکنات بعلم این فقیر مخدوما
در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است که منشای هر شر و نقص است
با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شانه که در ان عدمات ظهور یافته اند غایت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی
حال گشته است تخصص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن
عدمات متمیزه و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است
که بهیولی گفته اند و تخصص هیولی را بصورت دانسته اند و چون بتوفیق الله سبحانه

سالک

سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة فساعة
از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات واجبی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط
می یابد الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که بمنزلهٔ اصل
و هیولی بوده است مر عکوس را رو باستتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند
و دیگر از عکوس با اصول و اصول اصول خود در نظر او نمی مانند بلکه عکوس که مرایای اصول
خود بودند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فناست و بس
بلند است و اگر این سالک فانی را ببقا بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ پوست
تنک که وقایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایة بی مناسبتی که بعدم پیدا
کرده است تبرا از ان پیراهن شعر نماید و از خود جای یابد اما فی الحقیقة درین موطن عدم
از وی جای نشده است و داخل مظان انای اوست بالجمله عدم درین مقام حجر مغلوب
و مستور اوست و از اصالتی که داشت فرود آمده است و تابع بلکه قایم بآن عکوس که باو
قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها درین مقام بوده است و عدم خود را در
رنگ پیراهن شعر از خود جدا می یافته و بعد اللتیا والتی چون عنایات بیغایات خداوندی
جل سلطانه شامل حال او گشت دید که آن جزء مغلوب ازین ترکیب انحلال یافته مفارقت
گزید و تخصص که بحصول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و بعدم مطلق گوییا
ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را کالبد درست سازند و قیام آن بآن کالبد دهند

وچون صورت درست شود وثبات ورسوخ پیدا کند آن کالبد را شکنند وقیام او را از
کالبد دور ساخته بخود قایم دارند ودر ما نحن فیه نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت
که قیام بخود بلکه با صول خود پیدا کردند این دم اطلاق لفظ اما جز بر عکس و بر اصول
آن عکوس نماند وجز عدمی کوئیا بر او مساس نداشت ویافت که حقیقت فنا درین
موطن صورت بست فنای سابق کوئیا صورت این فنا بوده است واز ین مقام
چون بصبقا آورده وبعالم باز کردانیدند آن عدم را که نسبت جزئیه داشت وصاله
و تخلیه برلو دا بو باز کردانیدند مجاور وقرین او ساختند واز حقیقت وصورت
جاین کردانیده از اطلاق لفظ اما پیروی کردند و برای حکم و مصالح آنرا باز در رنگ
پیراهن شعر پوشانیدند درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام آن عکوس در این
وابسته نساختند بلکه عدم را با آن عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت
هرگاه دران بقا این نسبت بر وجه اتم خواهد بود غایة ما فی الباب جامه را بعد از لباس
بر صاحب جامه تاثیر است چه اگر جامه گرم است لابس گرمی جامه متاثر میگردد و اگر
سرد است به سردی متاثر میشود همچنین این عدم مانند جامه را در وجود تاثیری یافت واثر
او را در تمام بدن ساری دیدا ما میدانند که این تاثیر و سرایت بروی است ذوبت
عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از میان... اگر شرو نقص است
که از عدم ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هر چند
با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد ودر صدد... بشریت با دیگران مساهم

امالزوی واز ابنای جنس وی ظهور صفات بشریت عرضی است که از مجاور آمده است
ودیگر انرا ذاتی واصلی شان ما چنها عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص
بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعراض می آیند و محروم
می مانند کرمیه فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و کریمه وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام
ویمشی فی الاسواق شان حال شانست بعنایة الله سبحانه هر جا از صفات بشریت در
خود می یابد یابد که حامل آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت دویده است
وسرایت کرده وخود را بتمام و کمال از ان صفات پاک و مبرا می یابد و شمه از ان خود
احساس نمیکند فلله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر شده
در رنگ آنست که شخصی که لابس لباس سرخ است بسرخی لباس مجاور سرخ مینماید
ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخص را سرخی آن شخص دانسته حکمهای خلاف
واقع میکنند مین نه چیست هر کش افسانه بخواند افسانه است وآنکه دیدش نقد خود
مردانه است آب نیل است آن بقبطی خون نموده قوم موسی را نه خون بود آب بود
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام
علی من اتبع الهدی مکتوب نود و چهارم بمقصود علی تبریزی در سوال اواز کون حقیقی
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان
صوفیه رفته بود... وقت و مکان هر چند تقاضای گفت و نوشت نمیکند اما
سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد مجمل الکلام در حل جمیع آن

سالها آنست که در شریعت چنانچه کفر و اسلام ثابت است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت

و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت

نقص است و اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استغناء

اوست تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک درین موطن در مرایای

جمیله و رذیله جمال وحدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را جز مظاهر و ظلال

آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است

ناچار همه در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم می یابد و باین کریمه ترنم مینماید ما من

دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته

خلق را عین ظاهر دانسته خلق را عین می انگارد و مربوب را عین رب میداند این همه

کلمات است که از مرتبهٔ جمع می شگفد منصور درین مقام گوید کفرت بدین الله والکفر

واجب لدی و عند المسلمین قبیح این کفر طریقت به کفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند

کافر شریعت مردود است و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات

چه این کفر و استتار از غلبهٔ محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همه را

فراموش کرده است پس مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته ناچار مردود

باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فوق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از

باطل و خیر از شر اینجا متمیز این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون

اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت آنجا و باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام شریعت اند

فرق

فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت و بصورت شریعت و حقیقت

شریعت رتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلندتر است هر چند نسبت با سلام حقیقت

شریعت پست و ادون است چه آنجا نسبت بورش آمد فرود و رنه پس عالیست پیش

خاک تودهٔ از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که به شطحیات تکلم نموده است و سخنان مخالف

شریعت گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزیست مگر کاملی

که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته لهذا از امثال این سخنان پاک و مبرا اند و بظاهر

و باطن اقتدا به انبیا دارند و متابع ایشان اند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که بتکلم

شطحیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق

اثبات تمیز نکند و بوجود اثنیت قایل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر

طریقت متحقق گشته است و نفی ماسوی فرموده مقبول است و سخنان او که ناشی

از سکر اند از ظاهر مصروف و اگر آن شخص بی حصول این حال و وصول بدرجهٔ اولی

از کمال باین سخنان متکلم است و همه را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق

نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت است و مطلوبش

رفع دعوة انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات و التحیات پس این کلمات خلاف

هم از محق صادر می شوند و هم از مبطل محق را آب حیوة اند و مبطل را سم قاتل در

رنگ نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبطی را خون ناگوار این مقام مزلة

الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید سخنان اکابر از راه بیرون رفته از صراط مستقیم

منحرف گشته به تلبیس گوجهای ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را برباد داده اند
که قبول این سخنان مشروط بشرایط است که در ارباب سکر موجود بند و در ایشان مفقود
معظم این شرایط نسیان ماسوای حق است سبحانه که دلیل آن قبول است مصداق
و امتیاز محق از مبطل استقامت بشریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه
محق است با وجود سکر و بی تمیزی سر موئی از کتاب خلاف شریعت نخواهد نمود
منصور با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان با زنجیر گران پانصد رکعت نماز
نافله ادا می کرد و طعامی که دست ظلمه بان می رسیده اگرچه از وجه حلال بوده نخورد
و آنکه مبطل است ایتان احکام شرعیه بروی چون کوه قاف گرانست کبر علی
المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال شان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهی لنا من
امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بهادر
بدخشی صدور یافته در حال آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مرض موت
طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسند حضرت فاروق با چندین صحابه منع آن
نمودند بچندین وجه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند
ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی
عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع ایشان قرطاس نمودند
و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفت اهجر استفهموه

اهجر

صحیح

و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوات والتحیة هر چه میفرمودند از روی وحی می
فرمودند کما قال تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و منع رد وحی
کفر است کما قال تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا
تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن
کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویه بحیثیت بیان ارشدک الله تعالی
سواء الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله
تعالی عنهم و بر سایر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایراد مینمایند و باین تشکیکات
رد ایشان میخواهند اگر بهر انصاف ملاحظه نمایند بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوات والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان بصحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات والسلام از هوا و هوس تزکیه شده بودند و سینهای
ایشان از عداوت و کینه پاک گشته و بدانند که ایشان از برای دین و کبرای اسلام بذل
نموده اند لهذا قنهای خود را در اعلای کلمهٔ اسلام و در نصرت سید انام و انفاق
نموده اند اموال خود را اعلای کلام از برای تائید دین متین در لیل و نهار و در
سر و جهار و گذاشته اند عشایر و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن
خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انهار خود را از جهت محبت رسول علیه
و علیهم الصلوة والتسلیمات و ایثار نموده اند نفس رسول را بر نفوس خویش و اختیار
نموده اند محبت خویش را بر محبت زن و فرزند و اموال خویش ما ایشان نه منافقان وحی

محبت رسول را بر

وملک وبخشیدنهای معجزات وخوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است
وعلم شان عین شده هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم ورضوا عنه
ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل هرگاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات
شریک باشند از اکابر صحابه که خلفهای راشدین باشند از بزرگیهای ایشان چه وا نماید
همان فاروق است که حضرت حق سبحانه وتعالی در شان او رسول خود را فرموده یا
ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده
که سبب نزول این آیه کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از
حصول نظر انصاف وبعد از قبول شرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات
والتحیات وبعد از دانستن بزرگیها وعلو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان آنجماعه
اعتراض کنندگان وتشکیک پیدا آرندگان تو دیکیت که این شبهه ها را در رنگ
مغالطها وسفسطهای زرانده وده تصور نمایند واز درجه اعتبار ساقط کنند سفسطها
اگر چه ماده غلط را درین شبهه ها تشخیص نکنند ومحل سفسطه را تعین نمایند لا اقل
مجملا این قدر شاید دانند که مؤدای این تشکیکات وحاصل این شبهات بی
ماحصل است بلکه مصادم بداهت وضرورت اسلامیه است وهر دو مصادم مطرود کتاب
وسنت است مع ذلک در جواب آن سوال ودر تعیین مواد غلط آن شبه چند مقدمه
بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند
مقدمه است هر چند هر مقدمه جواب بیست علاحده اول آنکه جمیع منطوقات ومقولات

آنحضرت

آنحضرت علیه وعلی آله الصلوت والتحیات بموجب وحی نبوده وکریمه وما ینطق
عن الهوی مخصوص بنطق قرآنی است کما قال اهل التفسیر ونیز اگر جمیع منطوقات
او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بموجب وحی بودی بر بعضی مقولات او علیه
وعلی آله الصلوت والسلام از حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی وعفو آن
گنجایش نداشتی قال الله تعالی خطابا لنبیه علیه وعلی آله الصلوت والسلام عفا الله
عنک لم اذنت لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادیه ودر امور عقلیه موجب کریمه
وشاورهم فی الامر اصحاب را با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش
گفت وگو بوده است ورد وبدل مجال داشته چرا که باعتبار عامه مشورت بی
رد وبدل صورت ندارد ودر قتل وفدیه اسارای بدر که اختلاف واقع شده بود حضرت
فاروق بقتل حکم کرده بود وحی موافق رای فاروق آمد وبر اخذ فدیه وعید نازل گشت
آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوت والسلام لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر وسعد
بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمه سیوم آنکه سهو ونسیان
بر پیغمبر جایز است بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوت والسلام در حدیث ذی الیدین
آمده که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام
دادند ذو الیدین عرض کرده اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت
صدق قول ذی الیدین آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر خاسته دو رکعت
دیگر بآن منضم ساختند وسجده سهو کردند گاه سهو ونسیان در حالت صحت وفراغت

بمقتضای بشریت جایز باشد صدور کلام بی قصد و بی اختیار در مرض موت وقت ورد
استکتای وجع بمقتضای بشریت از ان سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام چرا جایز
نباشد و اعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی
بوحی قطعی آن سرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او می
فرموده و صواب را از خطا متمیز می ساخته پس تقریر نبی بر خطا تجویز نیست که مستلزم
رفع اعتماد است از احکام شرعیه او پس ثابت شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو
و نسیان نباشد بلکه موجب رفع اعتماد است از احکام شرعیه او هم آن تقریر است مقررست که تجویز نیست
مقدمهٔ رابع آنکه حضرت فاروق بلکه خلفای ثلث رضی الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند
بکتاب و سنت احادیث بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت روایات
ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده باشد انکار آن از جهل
یا از عناد و رواة احادیث صحاح و حسان اهل سنت اند که از اساتذه خود که صحابه
و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالف را اگر جمع کنند معلوم نیست
که عشر عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث
بعضی از فرق مخالف این بشارت را روایت نکرده باشند غریب نیست که عدم روایت بشارت
دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن مجید پس ثابت بآیات
متکثره منها قال الله تبارک و تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار

خالدین

خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم و قال تعالى و تبارك لا يستوى منكم
من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من
بعد و قاتلوا و كلا وعد الله الحسنى اى الجنة هر گاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از
فتح انفاق و مقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند از اکابر صحابه که وقت انفاق
و مقاتله و هجرا سبق اند چگونه چه توان گفت و اعظمیت درجات ایشان
را چگونه درک نماید که جمعیت اهل تفسیر گفته اند که این لا یستوی در شان
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که اسبق سابقان است
در انفاق و مقاتله و قال سبحانه و تعالى لقد رضى الله عن المؤمنين
اذ يبايعونك تحت الشجرة الآية و در حق العشرة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده
رضی الله تعالی عنه که پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم فرمود که بدوزخ نرود یکی
کسی از آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت
حق سبحانه و تعالی ازین قوم خشنود شده و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر
به بهشت باشد بکتاب و سنت کفر است و از اقبح قبایح مقدمهٔ خامس آنکه توقف
حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در ایمان قرطاس نه از روی رد و انکار
بود عیاذا بالله سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب از وزراء و ندمای پیغمبر
که بخلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه از ادنای صحابی که یکبار یا دو بار بشرف
صحبت خیر البشر مشرف گشته است ایضا متوقع نیست بلکه از عوام امت او

مستعد

که به دولت اسلام مستعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسی که
از اکابر وزرا او بوده باشد و از اعاظم مهاجر و انصار بود و اینمعنی تخیل نموده آید
حضرت حق سبحانه وتعالی انصاف دهاد که با کابر دین این قسم سوء ظن پیدا نکنند
و نافهمیده به هر کلمه و کلام مواخذه ننمایند بلکه مقصود حضرت فاروق استفهام
و استفسار بوده چنانچه گفته است مفهوم یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند
آورده شود و اگر درین باب جد نداشته باشند درین وقت نازک تصدیع ایشان
نباید داد چه اگر بوحی و امر طلب قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلب قرطاس خواهند
کرد و آنچه مامور بند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب
با مر وحی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسند وقت مساعدت
آن نمیکند پایه اجتهاد بعد از ارتحال ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان
از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه را استنباط خواهند نمود
هرگاه در حضور ایشان که اوان نزول وحی بوده استنباط مستنبطان از کتاب گنجایش
بود بعد از ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط اولی
العلم مقبول خواهد بود و چون آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام درین باب جد
و اهتمام نفرمودند بلکه ازین اراده اعراض نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است
و توقفی که برای مجرد استفسار بود هیچ مذموم نیست ملایکه کرام از جهة استفسار و استعلام
وجه خلافت آدم علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات عرض کردند اتجعل فیها

من یف

من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک و حضرت زکریا در وقت
بشارت ولادت حضرت یحیی علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات گفته
انی یکون لی غلام وکانت امراتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم رضی الله
تعالی عنها گفته انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر
برای استفهام و استفسار در اتیان قرطاس توقف نموده باشند چه محذور است و چه شور
و شر است مقدمه سادس آنکه حصول حسن ظن به صحبت آن سرور و با صحاب آن سرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در کار است و دانستن آنکه بهترین قرون
قرن او بوده است علیه و علی آله الصلوة والسلام و اصحاب بهترین بنی آدم بوده اند
بعد از انبیا علیهم الصلوات والتحیات نیز در کار است تا یقین شود که در بهترین
قرون بعد از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جماعه که
بهترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بامر باطل اجتماع
نخواهند کرد و فسقه و کفره را جانشین خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب
بهترین بنی آدم اند زیرا که این امت بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین این
امت ایشانند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد پس آمدیم بر سر انصاف باید آمد
و باید فهمید که اگر منع ایشان قرطاس از حضرت فاروق کفر می بود حضرت صدیق
که بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیص بخلافت او نمیکرد و مهاجر و انصار
که حضرت حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید خود بدیشان خطاب فرموده است واز اینان

راضی گشته است و موعود بجنت ساخته است با و بیعت نمیکردند و جانشین پیغمبر نمی
ساختند و چون حسن ظن بصحبت آنسرور و با صحاب آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات نجات میسر شد
و بجهت پیش بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذا بالله سبحانه حسن ظن بصحبت او
و اصحاب او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پیدا نشد و بسوی ظن کشید این سوء
ظن ناچار بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب منجر خواهد شد بلکه بمولای آن
صاحب نیز خواهد رفت شناعت این امور را نیک باید دریافت ما آمنّ برسول الله من لم
یعرف اصحابه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان
من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم بغض او علیه و علیهم الصلوات
والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و امثال
آن شبهه حاصل شد بلکه اجوبه متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات
توان گفت که جوابیست از اجوبه متعدده چنانچه گذشت و مجموع این مقدمات بعون الله
سبحانه حسم ماده این شبهه مینماید و در دفع این تشکیک از نظر حدس می آرد کما لا یخفی علی
الفطن المنصف لفظ حدس سرفه بر زبان می آرد والامثال این تشکیکات بدیهی
البطلان اند و مقدماتی که در بیان بطلان آن شبهات آورده می شود از قبیل تنبیهات
است بران بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست

که شخصی ذی فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس ایشان است بدلایل
و مقدمات مزخرفه براثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان
چون در دفع آن مقدمات مموهه عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلایل قاصر ناچار
در اشتباه می افتند بلکه یقین بذهبیت آن سنگ مینمایند و حس خود را غلط می پندارند
می سازند بلکه متهم میدارند خوب کی می باید که اعتماد بر ضرورت حس نمایند و مقدمات
مموهه را متهم سازند در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفای ثلث بلکه بزرگی جمیع
اصحاب کرام اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات بمقتضای کتاب
و سنت محسوس و مشاهد است و قدح و طعن در ایشان نباید آن طعن ایشان در رنگ
قدح آن سنگ است که وجود آن نمایند و از راه بیرون روند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب
لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب قابلیت شوی ما حملهم علی سب اکابر الدین و طعن
کبراء الاسلام و لیس طعن احد و سب شخص من الفسقه والکفرة مما یعد فی الشرع عبادة
و کرامة و فضیلة و وسیلة الی النجات فکیف سب هداة الدین و طعن حماة الاسلام
و ما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول علیه و علی آله الصلوة والسلام کابی جهل و ابی
لهب مثلا و لعنهم مما یعد عبادة و کرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم اولی و انسب
و اسلم عن تضییع الوقت والاشتغال بما لا یعنی تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم
ما کسبتم و لا تسألون عما کانوا یعملون حضرت حق سبحانه در قرآن مجید در صفت اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات رحماء بینهم میفرماید پس در حق این بزرگواران

قدح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طایفتین مینماید پس هر دو فریق از اصحاب
لازم می آید که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلک و بهترین بنی آدم بعد
از انبیا علیهما الصلوات والتسلیمات بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین
قرون باشد چه اهل آن قرن همه این زنان بعداوت و کینه متصف گشته اند هیچ
مسلمانی باین امر جرات نماید و این معنی را تجویز نکند چه قسم بزرگیست حضرت امیر را رضی الله
عنه که خلفاء ثلث رضی الله تعالی عنهم متعادی او باشند و حضرت امیر را رضی الله تعالی
با این حضرات عداوت مستبطنه بود این خود قدح طرفین است چرا باید که چون شیر
و شکر بهم شند و فانی در یکدیگر نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع
نبوده تا سبب عداوت و کینه بود اقیلونی از حضرت صدیق معروف و مشهور است
و حضرت فاروق میفرمود نداکر خریداری پیدا شود این خلافت را بیک دینار بفروشم
و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت
بوده است بلکه قتال با بغات فرض میدانسته است و دفع آنها میکرده قال الله تبارک
و تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله غایتهما فی الباب چون محاربان
حضرت امیر در زمان ایشان باغیان ماول اند و صاحب رای و اجتهاد اند اگرچه در
اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان
ایشان میفرماید اخواننا بغوا علینا لیسوا بکفرة ولا فسقة لما لهم من تاویل قال الشافعی
و هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا

ولاخواننا

ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک
رؤف الرحیم والصلوة والسلام علی سید الانام و علی آله و اصحابه الکرام الی
یوم القیام مکتوب نود و هفتم بخواجه هاشم کشمی صدور یافت در جواب سوال
او که طلب حل مکتوب ششم کرده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است انکار
که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت با جمال محمدی بولایت ابراهیم علیهما الصلوات
والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت
ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد باید دانست
که منصب دلالگی و مشاطگی هیچ ممنوع و محذور نیست دلاله که بحسن دلالت دو
محبوب صاحب جمال و کمال را با همدگر مختلط سازد و حسن هر کدام را با یکدیگر مقترن
گرداند کمال خدمتگاری اوست و نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی هیچ
نقص و قصوری در شان آن دو صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر مشاطگی
نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت و زینت دیگر پیدا آرد
شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها را لازم نیست از ان طرف
نه بزرگی و کمال تو نقصان ؛ وزین طرف شرف روزگار من باشد ؛ بالجمله انقطاع
و استفاده که صاحب دولتی از راه غلمان و خدمه میسر سازد هیچ ممنوع و محذور
که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان در خدمات غلمان

وخدمه است قاصر دولتی بود که از خدمه منتفع و متمتع بنود انتفاع و تمتع از ایشان
نقصان است واستمداد و استفاده از ایشان قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها
النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده
که سبب نزول این آیه کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بدیهی است
که خدمات اصاغر و اسافل مزیت بخش مرتبه اکابر و اعالی است واکر شخصی بامر بدیهی
هم متنبه نشود قصور عبارت چیست سلاطین را مراد در تجمل و تسلط بخدم و حشم محتاج اند
و کمالات خود را مربوط بایشان میدانند و ازین معنی هیچ نقصانی و قصوری در مراتب
ایشان نیست چنانچه معلوم و صحیح و غریب است منشا این اشتباه عدم فرق است
در میان تمتع و انتفاعی که از جانب اصاغر می آید و تمتع و انتفاعی که از جانب اعالی
میگردد مبین شد که اول کمال الحسن است و ثانی نقصان اغراض مجوز اول [illegible] و ثانی ممتنع
والله سبحانه الملهم للصواب ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و سلام علی
من اتبع الهدی **مکتوب نود و هشتم بحضرات مخدوم زادهای جامع الاسرار والعلوم**
خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلهما در سر قرب و معیت عالم با حق عز و جل
و فرق میان شرارت عدم و شرارت ابلیس علیه اللعنة الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی **سوال** کرده بودند که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی نه داخل عالم
است و نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست
جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظر به دو وجود متصور است

صح

که بوجودی

که موجودی نظر بموجودی دیگر ازین نسبت خالی نیست در ما نحن فیه دو موجود کاین نیست
تا تحصیل این نسبت متصور شود او تعالی موجود است و عالم که ماسوی اوست
سبحانه موهوم و متخیل هرچند عالم بصنع حضرت حق سبحانه و تعالی اتقان و استحکام
بر نهجی پیدا کرده است که بارتفاع وهم و خیال مرتفع نیست و معامله تنعیم و تعذیب
ابدی باو مربوط است اما ثبوت آن در مرتبه حس و وهم است نه بیرون حس و وهم
او را قدمگاهی نیست کمال قدرت اوست سبحانه که موهوم متخیل را در حق ثبات
واستقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود بروی جاری ساخته
اما موجود موجود است و موهوم موهوم هرچند ظاهر بینان موهوم را نظر بثبات و استقرار
او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق این معنی در کتب و رسایل خود بتفصیل
نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت بموهوم ازین نسبت
هیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم و نه اتصال
بموهوم دارد و نه انفصال از موهوم زیرا که آنجا که موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست
نیست تا تصور نسبت باو نموده آید این مبحث را بمثال واضح کردانم نقطه جواله که از
سرعت سیر بصورت دایره متوهم میگردد موجود اینجا همان نقطه است و صورت
دایره را جز در وهم ثبوتی نیست جایی که نقطه موجود است از دایره موهوم آنجا
نامی و نشانی نیست درین صورت نمیتوان گفت که نقطه داخل دایره است
و نیز نمیتوان گفت که خارج دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز در میان

اینها متصور نیست چه دران مرتبه دایره نیست تا نسبتی متصور گردد و ثبت العرش اولاً

ولا ثم النقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب و احاطه خود را بعالم اثبات

فرموده است و حال آنکه موجود را بموهوم چه نسبت قرب و کدام احاطه است

آنجا که موجود است از موهوم نام و نشانی نیست تا محیط و محاط تصور کرده شود

جواب این قرب و احاطه نه از قبیل قرب جسم بجسم است و احاطه جسم بجسم بلکه

قرب و احاطه از آن نسبت است که مجهول الکیفیة و معلوم الانیة است قرب

و احاطه حق را سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آنرا ندانیم که چیست

بخلاف نسبت اربعه که در سابق نفی آن نموده شده است چنانکه مجهول الکیفیة اند

غیر معلوم الانیت اند نیز چه شرع به ثبوت این نسبت وارد نشده است تا اثبات

شان نمائیم و کیفیت شانرا مجهول دانیم هرچند معنی اتصال بی کیفی را در رنگ معنی

قرب و احاطه بی کیفی دران حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق

لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط

باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است

که نیامده است و در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را نسبت بدایره موهومه احاطه و قرب

و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیة خواهد بود چه نسبت را از منتسبین چاره نیست

ولیس الموجود الا النقطة الجواله و همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول بی کیفی

در مثال مذکور متصور است اگرچه منتسبین ثابت باشند چه وجود طرفین از برای نسبت

معلوم

معلوم الکیفیة در کار است که متعارف و معتاد است و آنچه مجهول الکیفیة است

از حیطه عقل بیرون است حکم در آنجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام

وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غایب بر شاهد

است و عالم را که موهوم و متخیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبه وهم

و خیال واقع شده است و صنع او در درجه حس و رات مجهول پیوسته

در رنگ آنکه قادری بر کمال دایره موهومه را که نصیب او غیر از اختراع وهم و خیال

نیست در مرتبه وهم و خیال خلق فرماید و بصنع کامل خود آنرا دران مرتبه

اتقان و استحکام بخشد بنهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن

خلل نه پذیرد و در بقای آن قصور پیدا نکند این دایره موهومه مصنوعه هرچند

ثبوتی در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و بس اما انتسابی به

وجود خارجی دارد و استنادی بموجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه

نبود دایره از کجا ناشی شود خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث

دیگران این دایره را اگر دیوش آن نقطه گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شهود

آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی بآن نقطه گوئیم نیز گنجایش دارد و گویش

گفتن نظر بعوام است و مرآت شهود و ظهور دانستن مناسب مقام ولایت

است و ملایم ایمان شهودی و دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبه کمالات نبوت است

و ملایم ایمان بغیب که از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری

بطلی چاره نشود و در غیب ازین گرفتاری فارغ است در غیب هر چند بالفعل
حاصل ندارد اما واصل است و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما
نه واصل است که گرفتار غیر است که ظل آن اصل است بالجمله حصول نقیض
وصول کمال این سخن فراخور فهم هر کس نیست بلکه نزدیک است که حصول را
بهتر از وصول دانند سوفسطائی از تجویز عالم را موهوم و متخیل با تعنتی گوید که آنرا
ثبوت و تحقق نیست جز باختراع وهم و تراشش خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد
آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلا اگر چیزی را وهم شیرین تصور کرده آن شیرین
است اگر همان شیء را وقت دیگر وهم به تلخی حاکم گردد آن شیء تلخ است این بی
دولتان از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه منکر و از اتقان و استحکام آن
که وجود و موجود خارجی دارد جاهل بخواهند که باین ابلهی رفع احکام خارجیه که بعالم
مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دایمی کنند که مخبر صادق علیه
و علی آله الصلوة والسلام ازان خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبوت و استقرار
ثابت کردید اگر چه در مرتبه وهم و خیال بود و معامله تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق
آن اثبات نمودید چرا اطلاق وجود بروی تجویز نمینمائید و او را موجود نمیدانید
و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است جواب
وجود نیز در این طایفه علیه اشرف و اکرم دانسته است و آنرا مبدا هر خیر و منشا

هر کمال

هر کمال میدانند اینچنین جوهر نفیس را بماسوای حق جل و علا که مراتب نقص و شرارت اند
تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را با اخس نمیتوانند داد مقتدای ایشان درین امر
کشف و فراست است مکشوف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت
حق است سبحانه و موجود اوست تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار آنست
که آن غیر را نسبتی و ارتباطی هر چند مجهول الکیفیه بود با آن وجود ثابت است
و در رنگ ظل که باصل خود قیام دارد آن غیر قایم بآن وجود است ثبوتی
که در مرتبه وهم پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و چون آن وجود
خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را
بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند
گنجایش دارد و آن ثبوت همین را باعتبار این ظلیت اگر وجود خارجی هم دانند
جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند
هم جایز بود و بالجمله ممکن هر چه دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجوب است تعالت
و تقدست از خانه پدر خود چیزی نیاورده است او را بی ملاحظه حیثیت ظلیت موجود
خارجی گفتن امر دشوار است و شریک ساختن است با او تعالی در خاص صفات او
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسایل خود
که عالم را موجود خارجی گفته است آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و باعتبار
ظلیت حمل باید نمود وجود را که متکلمین مترادف ثبوت و تحقق گفته اند باعتبار

معنی لغوی خواند بود و الا وجود کجا و نبوت کجا وجود را جز عز ازار باب کشف
و شهود و از اهل نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و نبوت
از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما فایده وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال است
و منشای هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آینه مبدا هر شر و نقص بود و منشای
هر قبح و فساد اگر وبال است ازو ناشی است و اگر ضلال است هم ازو پیدا
مع ذلک هنرها نیز در وی مودع است و خوبیها هم در وی مکنون در تقابل
وجود خود را نیست مطلق ساختن و لاشی محض گردانیدن از خوبیهای اوست
و نیز خود را وقایه وجود ساختن و شرور و نقایص را بخود گرفتن هم از هنرهای
خوب اوست و نیز مراة وجود گشتن و ظهور کمالات او نمودن و همچنین آن
کمالات را در بیرون خانهٔ علم از یکدگر ممتاز ساختن و از اجمال تفصیل آوردن
از صفات مستحسنه اواست بالجمله خدمتگاریهای وجود ازو برپاست
و حسن و جمال و کمال مر وجود را از قبح و شر و نقص او هویداست استغنای وجود
از افتقار اوست و عزت وجود از ذل و عظمت و کبریائی مر وجود را بواسطه سفل
و دنائت اوست و شرافت وجود از خساست او پیداست و خواجگی وجود از بندگی
او هویدا بیت منم کاستاد را استاد کردم غلام خواجه را آزاد کردم ابلیس لعین
که منشاء هر فساد و ضلال است از عدم هم شریرتر است و هنرهایی که در عدم کاین است
آن بیدولت از آن هنرهای هم بی نصیب است قول انا خیر منه که از وی صادر شده است

خیرها و بخیریت ازوی کرده است و بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون
بنیستی و بلاشیئیت قریب خود بوجود تقابل نموده لاجرم مرآت حسن و جمال وجود
گشت و لعین چون بهستی و بخیریت خود معارضه نمود ناچار مردود و مطرود شد
حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل از پستی و بیچیزی مینماید و در تقابل
کمال به نقص پیش می آید و چون بعزت و جلال در طرف می افتد بذل
و انکسار خود را وا مینماید لعین مطرود گو بیا شرارتهای عدم بعلت تکبر و تمرد
که داشت بخود کشیده است و متخیل میگردد که در عدم غیر از خیریت کم چیزی
گذاشته بلی تا خیر نباشد مرآت و مظهر خیر نمیتواند شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس هم درین کارخانهٔ عالی در کار بوده است
که کناسی نموده مزبله‌های همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید اما آن بی
دولت چون از راه تکبر و ترفع در آمد و خیریت خود در آورد عمل خود را حبط
گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا والآخرة فی الحقیقة نشان حال اوست
بخلاف عدم با وجود شرارت و نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان
بر آورد و بمراتب حضرت وجود مشرف گردانید بیت نی گفت که من نیم شکر خورد
شاخی که بلند شد تبر خورد سوال در ابلیس کثرت شرارت از کجا ناشی شد ماورای
عدم وجود است که شرارت با او راه نیافته است جواب عدم چنانچه مرآت وجود است
و مظهر خیر و کمال اوست وجود نیز مرآت عدم است و مظهر شر و نقص اوست ابلیس

علیه اللعنة در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که آن عدم موطن شر است
و در جانب خود نیز شرارت متوهمه را اخذ نموده است که از راه مرآتیه و مظهریت
عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حامل شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی اصلی
و ظلی پس ناچار ما خولیهای شرارت نا او را او جیبی و لاشیت که از صفات
نیک عدم بوده محروم ساخت مع ذلک در جانب وجود شرارتی که از مرتبت عدم
متوهم شده بود نیز نصیب او آمد ناچار بخسارت ابدی رسانید ربنا لاتزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها — صحیح

مکتوب نود و نهم بسیادت پناه میر محمد نعمان صدور یافته

الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقت عروج خود را
در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که باجماع از وا افضل اند
می یابد بلکه بسا هست که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتحیات می یابد
حقیقت این معامله چیست بعضی مردم ازینجا مساوات آن سالک با ارباب آن مقامات
توهم میکنند و شرکتی او را درین مقامات با اهالی آن مقامات در تخیل می آرند و باین
توهم و تخیل رد و طعن او مینمایند و زبان ملامت و شکایت در حق او دراز میکنند
کشف غطا از روی این معما باید نمود جوابش آنست که وصول اسافل بمقامات اعالی
گاه هست که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و بلکه خاصه ارباب

نعم

نعم میسر گردد تا ازینجا حاجتی خواهند و از دول و نعم ایشان دریوزه نمایند و دراز
کاری بود که وصول را مساواة و شرکت فهمد و باشد که این وصول از قبیل تماشائی
بود که بوسایل و وسایط سیر اماکن خاصه امرا و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا
کند و رغبتی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت
ازین سیر و تماشا چه تصور بود و وصول خادمان بامکنه خاصه مخدومان تا حقوق
خدمتکاری بجا آرند محسوس و منیع و شریف است ابلهی بود که ازین وصول توهم
مساوات و شرکت نماید هر فراشی و مگس رانی و شمشیر برداری قرین سلاطین عظام است
و در اخص امکنه ایشان حاضر خیلی خبط میطلبد که ازینجا توهم شرکت و مساواة نماید

مصراع
بلای دردمندان از در و دیوار می آید: مردم از برای ملامت عزیزی بهانه
میطلبند و از برای طعن و تشنیع او محلی میخواهند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف
شان دهاد بیبسی که در حق ضعیفی محلی از برای دفع شرور و رفع ملامت میطلبند
و در حفظ عرض مسلمانی میکوشیدند اکرام ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست
اگر اعتبار دارند که صاحب این حال معتقد شرکت و مساواة است با ارباب آن مقامات
عالی پس او را کافر زندیق تصور میکنند و از زمره اهل اسلام می برآرند چه شرکت
در نبوت و مساوات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفر است و همچنین آن فضلیت
شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند
آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است علیهم الرضوان ملک و فضل مر جمیع صحابه

فضل صدیق

کرام است بر باقی امت چه هیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
عدیل نتواند شد فعل کسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت
مسلمانان از برای تایید دین متین و نصرت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
صادر شده است اگر دیگران تمام عمر بر ریاضات و مجاهدات طاعتها نمایند بمرتبهٔ آن فعل
قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که اگر انفاق
نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا را نرسد آن انفاق بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند
بلکه نصف مد هم نرسد افضلیت حضرت صدیق رضی الله عنه ازین راه آمده است که او
اسبق سابقان است در ایمان و در بذل نفس و انفاق اموال کثیره و در خدمات لائقه
لهذا در شان او نزول شده است کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر کثرت فضایل
و مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف مینمایند ندیده اند اگر سبب افضلیت کثرت
فضایل و مناقب بودی بسا است که بعضی از آحاد امت که این فضایل دارند از نبی خود
افضل باشند که این فضایل ندارد پس مابه التفاضل دیگر است و را این فضایل و مناقب
و آن بزعم این فقیر اسبقیت تایید دین و اقدمیت انفاق اموال و بذل نفس است
در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل
باشد و همچنین هر که درین امر اسبق است از مسبوقان افضل است سابق گویا در
امر دین استاد و معلم لاحقان است لاحقان از انوار سابقان استفاضه مینمایند و از برکات

ایشان

سابق بودن فاروق

ایشان استفاده میفرمایند و درین امت بعد از نبی ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام
صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان است در انفاق
اموال کثیره و در مقاتله و مجاهدهٔ شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه
از جهت تایید دین و نصرت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس افضلیت
از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات عزت
و غلبهٔ اسلام را چونکه بیاری حضرت فاروق طلبیده و حضرت حق سبحانه وتعالی در نصرت
حبیب خود در عالم اسباب تنها او را کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله
ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است که سبب نزول
این آیة اسلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
در افضلیت او متعین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت
و حضرت امیر رضی الله تعالی عنه نیز فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند
هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانچه مفتریان را زنند تحقیق این
مبحث در کتب و رسایل خود بتفصیل نموده این مقام زیاده برین گنجایش ندارد الهی بود
که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات سازد و جاهل باشد
از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت
سبقت که باعث افضلیت است مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوات والسلام و در قرون دیگر این معنی مفقود است که لاحقان بعض

قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه در یک قرن روا است که لاحق از سابق
آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه و تعالی ما عاجزان را بینا گرداناد بر شناعت طعن
مسلم و لعن مؤمن بمجرد توهم و تخیل بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او بمحض تعصب و تعنت
چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تضلیل نباشد آن کفر و ضلال باز با تفضیل
آن قائل خواهد گشت و از مرمی بکفر رای خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است
علیه و علی آله الصلوات والسلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین بر سر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نمائیم و گوئیم اگر
در حق صاحب این احوال طاعنان این اعتماد ندو معامله او بکفر نمی‌رسانند هم از دو حال
بیرون نیستند واقعه او را بر کذب و بهتان حمل مینمایند این خود سوء ظن است نسبت
بمسلم که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمیدانند و معتقد شرکت و مساوات نمی‌ انکار ند
پس وجه طعن و ملامت چیست و تشنیع و تعییب او چرا است واقعه صادقه را بر محامل
نیک حمل باید نمود تا آنکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این
قسم حال شور انگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال از مشایخ طریقت بسیار آمده است
و عادت مستمره ایشان گشته است پس لهذا اول قاروره کسرت فی الاسلام پی به نبات
حقانیة و بی اراده صادقه نخواهد بود گاه است که مقصود ازین نوشتن اظهار
احوال موهوبه است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بیان نماید و بر تعبیر
و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب و تلامذه است

و طلبن

و گاه باشد که مقصودش نه این و نه آن بوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال بر بیان
گفت و گوی آورد تا دمی چند زند و نفسی راست کند مدعی بطال است کسی که مقصود
او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال و بال اوست
و استدراج است که متضمن خرابی اوست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی
ان ربی غفور رحیم و ایضا پرسیده بودند که سبب چیست که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و اولیاء علیهم الرضوان در دنیا به بلا و مصایب مبتلا باشند و بیشتر
به بلیات و محن گرفتار بودند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل
فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم می‌شود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت
بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیاء علیهم الرضوان
باشد بلا مصائب بودند انبیا و اولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات اولا و ثانیا قضایا
این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات اصالة و تبعا محبوبان حق اند جل و علا
و از خواص مقربان او بند تعالی محبوبان و خواص مقربان بلیات و محن حواله نمودن
چرا بود و فاداران ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیات
و محن مقیم چون باشند بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الصراط دنیا موضوع
از برای تنعم و تلذذ نیست آخرت است که برای تنعم و تلذذ معد گشته و چون دنیا و آخرت

بایکدیگر نسبت ضدیت و تناقض دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار
تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرة
بیشتر متألم و متندم باشد و همچنین هر که در دنیا ببلیات و محن بیشتر مبتلا باشند
در آخرت به تنعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیا
نسبت به بقای آخرت کاشکی حکم قطرهٔ داشت نسبت بدریای محیط بی متناهی را
بغیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم دوستان را بجهت چند روزه اینجا
مبتلا باید داشت تا به تنعمات ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب حکم و استدراج
بتلذذات قلیل محظوظ باید ساخت تا ببلیات کثیره گرفتار باشند سوال کافر
فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تألم او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرة نگشت
درجیش چیست گوئیم کافر دشمن خداست جل سلطانه و مستحق عذاب دایمی است در دنیا
رفع عذاب ازوی نمودن و بوضع وی که فقیر است در حق وی عین تنعم و تلذذ است و نقیس
احسان است لهذا بر نقص دنیا در حق کافر اطلاق جنت نموده اند غایة ما فی الکتاب
بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند و هم از تلذذات دیگر بخشند و بعضی دیگر
را رفع عذاب نمایند و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرحت و رفع عذاب
اکتفا نمایند لکل ذلک حکم و مصالح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بهمه چیز قادر است
و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشند و هم در آخرت تنعمات کرامت
فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم دیگری در حق ایشان نباشد جوابش بوجوه است یکی آنکه

اگر در دنیا

اگر در دنیا بلیات و محن و چند روز نمیکشیدند قدر و قیمت تلذذات و تنعمات ابدی
را نمی‌شناختند و نعمت صحت و عافیت دایمی کما ینبغی درک نمیکردند بلی تا جوع نکشند
لذت طعام نیابند و تا مبتلا نشوند قدر فراغ ندانند پس کوه نیا مقصود از تألم موقت ایشان
تحصیل کمال تلذذ دایمی شان است جمال است که برای ابتلای عوام معبورت جلال
درخش این بزرگواران ظاهر گشته [illegible] یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا جواب دوم آنکه
بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این بزرگواران هر چه از
جمیل مطلق جل شانه برسد از اسباب التذاذ شان است از بلایا همان لذت میگیرند
که از نعما بلکه از بلا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوبست و در نعما این خلوص نیست
که نفس نیز خواهان آنهاست و گریزان از بلا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بوده و
ایشان از بلا بیش از نعمت باشند حظی که ایشان را در دنیاست از بلیات و مصائب
است اگر دنیا این نمک نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر حلاوت درد
نمی بود در نظر شان عبث مینمود بیت غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غم
است ؛ ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است ؛ پس دوستان او تعالی هم در دنیا
ملتذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرة
شان خنک ندارد آن لذت دیگر است که بحظ آخرت خنک دارد که عوام را حاصل
است آنکه حیث که این دوستان خود را گردی که هر چه سبب تألم دیگران است
ملتذاذ شانست و هر چه دیگر از زحمت این بزرگوار از رحمت است و نعمت

دیگران نعمت ایشان است مردم در شادی شاد شوند و در غمی غمناک و این بزرگواران
هم در شادی و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله و رذیله
برخواسته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و محب
فاعل افعال نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم بر او فاعل جمیل جل
سلطانه صادر شود اگر چه از قسم ایلام و اضرار شان باشد آن چیز عین مراد محبوب
شان است و سبب التذاذ ایشان خداوندا این چه فضل و کرامت است که حُسن
دولت خفیه و نعمت هنیه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده
و همواره ایشان از امراء خود قایم ساخته محظوظ و ملتذ داشته و کراهت و تالم که
نصیب دیگرانست ازین بزرگواران رفع گردانیده و ننگ و رسوائی که عیب
دیگران است جمال و کمال این طایفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان و در نعمت
نهاده و این التذاذ و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب ترقیات و حظوظ
آخرت گردانیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم جواب
سوم آنکه این دار دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج است و محق با مبطل اگر بدوستان
محن و بلا نه دهند و بدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز گردد و حکمت اختبار
و آزمایش باطل شود و آن منافی ایمان بالغیب است که سعادات دنیویه و اخرویه
در ضمن آن مودوع است و کریمه و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی
عزیز رمزیست ازین معنی پس خاک در چشم دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورت

طی

محن و بلایا مبتلا گردانیده تا تحت ابتلا و آزمایش تام شود و دوستان در عین بلا
ملتذ باشند و دشمنان کور باطن خایب و خاسر باشند بفضل بر کثیر او بهدی به کثیر اعمال
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات با کفار همین بوده است که گاهی غلبه از ینجانب
بوده گاهی از آنجانب در جنگ بدر نصرت از جانب اهل اسلام بوده است و در جنگ
احد اهل کفر غلبه نمودند قال الله تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک
الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین امنوا و یتخذ منکم شهداء والله لا یحب
الظالمین و لیمحص الله الذین امنوا و یمحق الکافرین جواب چهارم آنکه حضرت
حق سبحانه هر چند بر همه چیز قادر است و تواناست که دوستان را هم اینجا ناز و تنعم
کرامت فرماید و هم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه
و تعالی دوست میدارد که قدرت خود را در تحت حکمت و عادت او سبحانه مستور
دارد و اسباب و علل را روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم تناقضت دنیا
و آخرت دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا تنعمات آخرت کماهی مرعی
ایشان باشند معنی ازین معنی در جواب اصل سوال در ما تقدم گذشته است
بر سر اصل سخن رویم و تتمه جواب از اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب ورود بلا
و معصیت هر چند کسب ذنوب و سیآت است اما آن بلا و مصیبت فی الحقیقه مکفر
آن سیآت است و مزیل ظلمات آن ذنوب است پس کرم آنست که دوستان را پیشتر
بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید و ازاله ظلمت ذنوب شان فرماید سیآت

و ذنوب دوستان را در رنگ سیات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار
سیات المقربین شنیده باشند واگر ذنب وعصیان نیز از ایشان صادر شود ودر رنگ
ذنب وعصیان دیگران نخواهد بود بلکه از قسم سهو ونسیان بود واز وجود دور باشد
قال الله تبارک وتعالی عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما پس کثرت ورود
بلا ومصایب دلالت بر کثرت کفارات سیات دارد نه بر کثرت کسب سیات
دوستان را حق جل وعلا میخواهد تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند
وایشان را از محن اخروی محفوظ دارند منقولست که در وقت سکرات موت
آنحضرت چون از بی آرامی و بی قراری آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال مهربانی وشفقت که در حق آنحضرت
داشت وآنحضرت در حق حضرت زهرا فرموده بود فاطمة بضعة منی نیز بی آرام
وبی قرار بود چون آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام والیها از حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها دران وقت آن اضطراب مشاهده فرمودند
از برای تسلی حضرت زهرا فرمودند که بر پدرت همین محنت است وبس وبیشتر هیچ مکروهی
واقع نیست چه دولت است که عذاب اشد وابقی بمحنت چند روزه رفع شود با
دوستان این معامله نکنند و کفارت ذنوب ایشان اینجا کما ینبغی ننمایند بلکه
محی ذات ایشان را آخرت اندازند پس ناچار دوستان به کثرت ورود بلا
پای دنیوی احق باشند ودیگران لایق این دولت نبوند که ان شان کجا باشد

وازالتجی

وازالتجی وتضرع واستغفار وانکسار کمتر بهره دارند وبر کسب معاصی دلیر شده بلوم
وجد تحصیل ذنوب مینمایند واز تمرد خالی نیند وقریب است که با آیات
خداوندی جل شانه استهزا واستنکار نمایند وجزا باندازه جریمه است اگرچه حسنات دارد
وصاحب جریمه ملتجی ومتضرع است آن جریمه قابل کفارت باشد به بلایای دنیوی
واگر جریمه غلظت وشدت وثقل دارد وصاحب جریمه متمرد ومستکبر است آن جریمه
شایان جزاء اخروی است که اشد وادوم است وما ظلمهم الله ولکن کانوا
انفسهم یظلمون نوشته بودند که مردم استهزا وسخریه مینمایند ومیگویند که حضرت
حق سبحانه با دوستان خود چرا بلا ومحنت میدهد وچرا همیشه بناز ونعم ندارد وباین
گفت وگوی نفی این جماعه خواهند کفار نیز در حق آن سرور علیه وعلی آله الصلوات
والسلام مثل این سخنان میگفتند وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی
فی الاسواق لولا انزل علیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة
یاکل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است وانکار عذاب وثواب
دایمیست ومتر مدار بر اعتدا واعتنای تلذذات فانیه عاجله است کسی که ایمان با آخرة
دارد هیچ میداند بلا ومحنت عاجله چند روز در نظر او هیچ نمی در آید بلکه این محنت
موقته که بمحبت آخرت موبّده است عین راحت تصور میکند بگفت وگوی مردم نروند
ورد وبلا ومحنت گواه عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند
چه توان کرد ما ازان اعراض از جاهلان واز مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا

جمیلا و جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانهٔ محبوب است که محب را از التفات با سوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس محبوب گرداند پس شایان درود بلا دوستان باشند و این بلا مکوک سینه التفات با سوای ایشان باشد و دیگران لایق این دولت نباشند و جز ایشان را بزور بجانب محبوب بیارند هر که را میخواهند بزور و ضرب بجانب محبوب می آرند و او را به محبوبیت برمیدارند و هر که را نمیخواهند او را با و میگذارند اگر سعادت ابدی دارد براه انابت دست و پا زده بامداد و فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید و الا او را با و کارا و اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس معلوم شد که مراد از اینشر بلا نامزدی شود از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی آله الصلوت و السلام که رئیس مرادان و محبوبان است فرموده است ما اوذی نبی مثل ما اوذیت پس بلا معنی و لالکی پیدا کرد که حسن دلالت خود دوست را بدوست برساند و از التفات بغیر دوست پاک گرداند عجب معامله است دوستان اگر گوهرها یابند بدهند و بلا را بخرند و دیگران گوهرها بدهند و دفع این بلا خواهند **سوال** گاه هست که در وقت ورود بلا از دوستان نیز اضطرابی و کراهی مفهوم می شود و جهش چیست **جواب** آن کراهت و اضطراب صوری است و بمقتضای طبیعت بشری است که در ابقای آن حکم و مصالح است جهاد و معادات با نفس لی آن متصور نیست شنیده باشند بتواتری و بی آرام کاز ان سرور دین و دنیا در وقت سکرات موت ظاهر میشد علیه و علی آله الصلوات

والتسلیمات

و التسلیمات و آن لقیه جهاد با نفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهده دلالت وارد تا ختم سواد صفات بشریت نماید و نفس را در کمال اتقیا آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه و از دلیل بلا اله الا اله نابت گشت و هر که محبت ندارد و بید لاله چکار دارد و لالکی بچکار او می آید و لاولایه قدر و قیمت او نشناخته باشد وجه دیگر از برای ورود بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب متمیز گردد چه اگر صادق است بورود بلا ملتذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کره و تالم است و باین تمیز مهتدی نشود مگر کسی که نصیبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کره و تالم را از صورت کره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علیحده نماید الولی یعرف الولی رمزی است ازین بیان و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و ایضا برسیده بودند که عدم را لاشی محض گفته اند پس او را وجود نباشد و چون وجود نداشته باشد یا وجودی که در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذهنی بود و اگر ذهنی بود از دایرهٔ خیال چون برآید بدانند که عدم هر چند لاشی است اما این همه کارخانهٔ اشیا باو برپاست و منشاء تفصیل و کثرت اشیا مرآئیت اوست و صور علمیه اسما الهی جل سلطانه که در مرآة عدم منعکس گشته اند او را متمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده ناچار از لاشیئة محض نیز او را برآورده است و منشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانهٔ علم

نیز کاین اند و در مرتبهٔ حس و وهم نیز ثابت و چون تا سحکام صنع خداوندی جل شانه
دران مرتبه ثبات و استقرار پیدا کرده اند و بزوال حس و وهم نیز مرتفع نمیشوند توان گفت
که این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیات عدم چه تعجب دارید این همه کارو کار تیاست
مبتنی بر عدم است کمال قدرت خداوندی را جل شانه مشاهده نمایند که از عدم این همه
کارخانهٔ رایس ساخته است و جود در انتقایض او ظاهر فرموده راه ترقی او در کمال و صنوح کمالات
که صور علمیه اسماء واجبی جل سلطانه در حجرهٔ او متمکن اند و با وهم سر اند و در کمال بوده
واز صور حقیقت و از ظلال باصل شاه راه افتاده است کور باطن بود که احساس این نماید
الله هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا و خیال شما را در اشتباه نیندازد و ما ثار در تر
را در نظر شما دشوار ننماید که هر معامله که هست بیرون علم و خیال نیست غایة ما فی الباب
از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبهٔ خیال دیگر است و اختراع وهم و خیال دیگر اول
نقش امر بیست و توان گفت که موجود خارجی است نیز و تا نی از این دولت قلیل النصیب است
واز این ثبات و استقرار قلیل الجدوی بعضی از فقره های عدم را که در مروف علیحده نوشته است
و نقل آن را امیر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند آن را ملاحظه نمایند و ایضاً از فنا و بقا نیز چیزی
بود ند معنی این کلمه را در کتب و رسایل خود این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفای
در دمانده باشد علاجش حضور و شفاه است تمام حقیقت در نوشتن نمی آید و اگر آید الخفا
آن از صلاح دور مینماید تا کسی چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودی است و جودی نیست
که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و العبد عبد دایما و الرب رب سبحانه تا وقت آنکه

کفی

کفنا و بقا را وجودی تصور مینمایند و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی
خود نموده باصل خود که منزه از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود
ناچیز گشته به رب خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود فانی گشته به دریا ملحق شد
و رفع قید نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقت
فنا عبارت از نسیان ماسوای اوست سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی
و پاک ساختن ساحت سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب
مقام بندگیت و مناسب مقام بقا قیام عبد است بمرادات مولای خود جل سلطانه
و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود آیات انفسی و آفاقی
پرسیده بودند که سیری که در بیرون انفس نوشته اند آن کدام باشد سیر مراتب
عشره عالم امر و سیر هیئت وحدانی داخل انفس مینماید پس سیر در ماورای انفس کدام باشد
~~دانند که انفس کدام باشد~~ بدانند که انفس در رنگ آفاق ظلال اسماء الهی است
سلطانه و چون ظل بتفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجه
و محبت باصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را همان اصل خود
یافت و انای خود را به همان اصل خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را
... از این اصل با آن اصل خواهد رفت بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت
الی آن یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ماوراء آفاق و انفس است
انفس را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ورای این سیر است

که گفته اند چه این سیر حصولی است و آن سیر وصولی و فرق در میان حصولی و وصولی در مکاتیب
متعدده بتفصیل نوشته است از آنجا معلوم کرده باشند و دیگر از اقربیت ذات بصفات و افعال
واجب جل سلطانه پرسیده بودند بیان آن سیر بحضور تعلق دارد صلاح نیست که نویسد
و اگر نویسد مغلق است معلوم نیست که بفهم در آید و اگر به تقریر حضور مفهوم کرده شود مغتنم است
دیگر از کمالات مرتبه نبوة پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلی و مبدائیت تعین همه در جزئیات
کمالات ولایة ثلثه است و سیر در مراتب کمالات نبوة بچه روش است میدانند که در مراتب عروج
تا زمانی که بایکدگر منتهی اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخل دایرهٔ
ولایات است و چون این تمیز بر طرف شد این تفصیل کم کرده و معامله با اجمال و بساطت
صرف افتد شروع در کمالات مرتبه نبوة بود در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع
علیم اما آن وسعت وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شده
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند انرا
بر وقت دیگر انداخته شد که لحال وقت بسیار تنگ است از دست زمانه و اهل زمانه
نوشته میشود بر فقیر رحم بکنید و باستغفار دلیر نباشید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و ثبت
اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
والتحیات علی رسوله دایما و سرمدا و علی آله الکرام وصحبه العظام تمت
بعون الملک الوهاب